

301

٢٥٧٧

م

٢٥٧٧

کتاب تجرید فراق و دل الحکما

لس

کتاب

التحرية من

الحق



fovy

قد وصف به السجدة لها العظم والحقا ان السجدة
مالك الرحمن والرحمن حادوم الرحمن الرحمن
من السجدة السجدة العارضة محمودا السجدة
سجدة ملطالع واصلت العاقبة وعلومها
صاعف الله تعالى احوال المؤمنين
عن العصر اصغر رحمة الله
ما ذوقا
عمرها



کتاب تجربه فی اقوال الحکماء
برداشتن نبشته از کاغذ بستاند سفید

و با صمغ عربی بساید و بر روی نبشته براند
چون خشک شود مهره اش بزند و بستاند زاج
سفید و ترف و قلیه از هر یکی بهره و بگوید و بستر که
ترکند و بنهد تا خشک شود پس دیگر باره بگوید
و بستر که ترکند و بر روی نبشته بنویسد آن
نبشته اول ناید شود **امیختن مداد** بستاند
ماز و چند آنکه خواهد و هم سدا و هشت بار
آب در وی کند و همی چوت اند تا بچهار یک
باز آید پس از آن از آتش فرو گیرد و بیالاید

یا کز و بستاند زاج سرخ و یا زاج قریبی و نیکو
بگوید و در و افکند پس روزی چند در افتاب بر
تا پاکیزه و نیکو گردد و اگر خواهد که روشن
و تابنده و براق باشد صمغ عربی با وی حل کند
تا عجایب بیند **نوع دیگر** بستاند دوده نبط
چندانی که می خواهد و او را بهاون بساید تا
نیکو ساو نده شود پس آب صمغ عربی صافی کرده
بگیرد چنانکه نه سطر و نه تنک باشد و آنکه
آنکه بهاون بر مداد میکند و نیکو ش میساید
تا وی گردد پس لختی نبات مصری و سکر طرز
و لختی نمک را بکلات بکدازد و آنکه زعفران

باوئی پیامیزد و این جمله یامداد دیگر بار
پیامیزد و بستاند و در شیشه کند سخت نیکو
باشد **بدید اوردن نبشته از هر کوزه**
اگر خواهد که نبشته کند که بشب بتوان خواند
و بروز نتوان بستاند قدری زهره کشف و آنچه
خواهد بنویسد و اگر بشب مخلول نویسد همچنین
باشد و اگر خواهد که نبشته کند تا اثر بود نتوان
خواندن و چون خشک شود باید کرد در بستاند
خون کبوتر و او را باب با حن پیامیزد و آنچه
خواهد بدان بنویسد و اگر خواهد که نبشته
کند که بر اثر دارد و سیاه شود بستاند نوشتار

مصری و باب او بنویسد و بنهد تا خشک شود
و آن نبشته تا بدید شود چون با اثر بدارد نبشته
نماید و اگر که آن نبشته شرح نماید باب نارنج
بنویسد و بکدارد تا خشک شود چون با اثر بدارد
شرح بدید آید و اگر خواهد که او را باب بدید
آید باب ماز و بنویسد چون خشک شود هم بر آن
نبشته دیگر باره باب راج بنویسد تا سیاه بدید
آید و اگر و شق را حل کند و باب او بنویسد
چون خشک شود تا بدید شود و چون ^{کشد} خشک
در وی مالک سیاه بدید آید **اندر منافع حیوانات**
اگر نچه هدهد که هنوز پرنیا ورده باشد با

جوشانند و آبش بدان کس دهد که خواهد عظیم
دوست داروی گردد. **و اگر** پوستش پستانند و
خشد کند و بعد از آن خرد بگوید و بار دیبا میزد و
از وی حلوا کند و بدان شخص دهد که می خواهد
عاشق وی گردد. **و اگر** چشم و زبان هدهد چیه را
در کردن او یزد علیت فراموشی باز دارد. **و اگر**
زبان او با خود دارد هیچ دشمنی بروی ظفر نیاید
و اگر خون هدهد در چشم کند سفید از چشم
بهره **طوطی** اگر زبان طوطی خشد کند و خرد
بسیاید و بگوید که دهد تا بخورد فصیح گردد. **و اگر**
خون ویرا خشد کند و بساید و در میان دو

دوست بپر کند در میان ایشان دشمنی افتد **کبک**
اگر زهره کبک با مشک بپا میزد و با خویشتر دارد
مردم او را دوست دارند. **و اگر** زهره کبک و زهره
بوم بهم پیارد بر هر کس که بمالد مردمان او را دشمن
دارند **باز** اگر کسی خون باز بخورد دیر شود **خروش**
اگر کسی خون خروش را بکیرد بدان وقت که خشد
کرده باشد و از آن خون بطعام بخورد هر کسی دهد
در میان ایشان خصومت افتد. **و اگر** زهره خروش
در چشم کشد اشک ریختن یازد **کبوتر** اگر
چشم کبوتر را بزر کند در آن وقت که ویرا کشد و
در خورد کسی دهد آن کس شکور شود **طاوش**

اگر مغز طاقش بقرنفل بپامیزد و در خورده کسی دهد
آن کس دیوانه شود، و اگر خون طاقش را خشک
کند و بساید و با شکر و زرده خایه مرغ ریخته
بپامیزد و بگوید که دهد حافظ و تیز زبان شود
ادبی اگر کسی آب منی خویش را بنام آنکس که خواهد
در سفالی نوکند و سفالی دیگر بر روی وی دهد
و نگاه دارد تا منی در آن جای خشک شود پس آن
سفال را بپراشد و در آنجیری نهاده و یاد در شور با و
بخورد آن کس دهد آن کس از وی تشکبد، و اگر
نخستین دندان کودک که کنده باشد پس از آن که
ویرا بر زمین نهاده زن آنرا در گردن بندد تا آن دندان

با وی باشد هرگز حامله نگردد **خز** اگر خون خر
در خورده کسی دهد ابله و احمق و نادان گردد **کاو**
اگر موی دم کاو را بسوزانند بدان جایگاه که میخواهد
میان آن گسان جنل و خصومت افتد، و اگر نگاه
خشک کند و خرد بساید و با طعام بپامیزد و بخورد
کسی دهد که تیز زبان و سلیطه بود زبانش بسته شود
کوشند اگر سر و پیش را بستانند و این آیت سه بار
بر وی خوانند، **یَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ**
سَوْءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا بعد از آن
سرو را در زیر بالین زن نهاده چنان که خبرش نباشد
هرچه آن زن در دل دارد خواب با وی بگوید **خر کوش**

اگر سنب خرگوش و موی خرگوش فتیله کند و بار و غن
سندروس اندر چراغ نهاد بنام آن کس که خواهد شب
چهار شنبه و این چراغ را بی فروزد بدان وقت که خلایق
همه خفته باشند آن کس را خواب نیاید و اندیشه نود
دکشت افتد. و اگر زهره خرگوش بار و غن یا سمن
بیامیزد و برقضیب مالک و بارن جمع شود عاشق و
گردد **روبا** اگر نچه رو باه را با شکر سفید بخورد مغز
تبی را سود دارد **کربه** اگر گوشت کربه بخورد جادویی
بر وی کار نکند. و اگر دندان کربه سیاه را با خویشتن
دارد بشب نرسد. و اگر زهره کربه سیاه را خشک
کند و چون سرمه در چشم کشد سایه بشب چنان

بیند که بروز. و اگر خون کربه سیاه برقضیب مالک و
بارن مجامعت کند آن زن ویرادوست دارد **موش**
و اگر سر موش بر گردن خداوند صرع بندد صرع رها
کند **مکسر** اگر مکسر را با سیر بکوبد و بر زخم کزدم کزده
مالک در حال آرام گیرد **مودجه** اگر خایه مورچه بار و غن
زیتون مرهم کند و بر زهار و بعل کوزد مالک موی
بر نیاید **مار** بقراط گوید هر که گوشت مار بسیار خورد
از بیماری صعب ایمن بود و اندامها شرفی شود و در
پیش شود **گزدم** اگر چند گزدم بر روغن زیتون افکند
و بعد از آن یک ماه بافتاب نهاد و بعد از آن روغن
در گوش چکاند در گوش را زایل کند **سد** اگر دندان

سَدِّ بَاخْوِشْتَن دَارَدِ سَكَانَ بَرَوِي بَانَك نَدَارَنَد وِدِ لَبِ
شَوَد **کُرک** اگر چِشَم رَاسِت کُرک بَاخْوِشْتَن دَارَد
شَبِ قَطْعَانَتَر سَدِّ **وَاکَر** چِشَم چِ کُرک بَاخُو دَارَد
خَوِش نِيَايَد **وَاکَر** دَن دَان کُرک بَر کَر دِن اسَب بِنَد
اَوَاوِ بَهْتَر وَقْوِي تَرَاوَاوَا سَبَانِ دِيکَر شَوَد
اَندَر دَفْعِ حَيَوَانَات هَر کِه سَنبِ اسَب دَر خَانَه دُوَد
کَنَد دَرَان خَانَه مَار نِيَايَد **وَاکَر** بَاشَد بِيکَر يَزَد **وَاکَر**
اگر زَرِيخ بَايِخ سُوَسَن دَر خَانَه دُوَد کَنَد هَمَه کَر دَم
بِيکَر يَزَد **وَاکَر** اَبِ تَرَب بَر دَسْت مَالَد وَاکَر دَم رَا
بَر دَسْت کِيَر دِهِيچ کَز نَدِي نَكُنَد **وَاکَر** يَک قَطْرَه اَبِ
بَر نِشْت کَر دَم چَا نَد دَر سَاعَت بِيکَر يَزَد **وَاکَر** سَنبِ

اسَب بَا قَلْعِد وَاکَر کَر دِيَا زَرِيخ دَر خَانَه دُوَد کَنَد مَرِشَان
جَمَلَه بِيکَر يَزَد **وَاکَر** زَهَر دَر سُوَرَاخ مَوْشَر يَزَد دِيکَر
اَزَان سُوَرَاخ بَر وَن نِيَايَد **اگر** قَطْرَان دَر سُوَرَاخ مَوْ
زِيَر دَر نِيَايَد **وَاکَر** زَهَر کَا وَر يَزَد هَمِيَن فَعْل کَنَد
اگر زَرِيخ دَر خَانَه دُوَد کَنَد مَكْس نَبُوَد **وَاکَر**
کَنَد رُو دُوَد کَنَد مَكْس بِيکَر يَزَد **اگر** لَو کَر د بَا سِيَر
دُوَد کَنَد هَمَه زَبُور بِيکَر يَزَد **وَاکَر** شَاه سِيَرَم دَر
خَانَه زَبُور نَهَنَد هَمَه بِيَرَنَد **اگر** خَر دَوَرَا کِه تَبَارِي
اَو رَا خَفْشَا خَوَانَد اگَر بَر کِ دِرَخْت بَا جَرِيش دُوَد کَنَد
جَمَلَه اَزَا نَجَا بِيکَر يَزَد **اگر** رَنَد حُوبِ صَوْبَر بَا شُونِيَر
بِهَم دَر خَانَه دُوَد کَنَد هَمَه بَشَه بِيکَر يَزَد **اگر** خَر نَوِيَر

بَابُ بِنْدِ وَأَنْ آبِ رَا دَرِ خَانِه رَشْرُ كُنْدَ هَمَه كِيَك
مِيرْتَدَ آيِج **دَفْعِ دَدَانِ كُنْدَ** اَكْرَ بَادَامِ تَلَخِ وَاسْتَحْو
زَرْدَا لَوِي تَلَخِ وَ پِيَه مِيَشْ بَهْم بُو كُوبَدَ وَ خَوْرَدِهَر
دَرِي كِه بَرْدَهْنَدَ دَرِ حَالِ مِيرَدَ **شِيَشِ** اَكْرَ كُنْدَرُورَا
بَارُو غِنِ كُنْجِدُ حَوْشَانْدَ وَ دَرِ خَوِشْتَنِ مَالِدَشِيَشْ
وَ كَزَنَدَ دَرِ جَامَه نِيْفَنَدَ وَ اَكْرَ حَوْه كُشْتَه مَالِدَه مِيَن
فَعْلِ كُنْدَ وَ اَكْرَ پُوسْتِ اَنَارِ نَرَشْ بُو كُوبَدَ وَ بَرُو
جُوشَانْدَ وَ بَتَنِ دَرِ مَالِدَه مِيَن فَعْلِ كُنْدَ وَ اَكْرَ
سُوسِنِ سُرْخِ بَزِ پَرِ جَامَه دُودِ كُنْدَ هَمِيَن فَعْلِ كُنْدَ
وَ اَكْرَ بَسَالِي دُوبَارِ دَرِ بَهَارِ وَ پَا يَزِيَكِ قَدَحِ آبِ بُزْدَ
بُخُورِ دَهْرُ كَزَنَدَه دَرِ جَامَه اَوْنِيْفَنَدَ **دَفْعِ كَزَنِ كَرَمِ**

اَكْرَ دَرِ زَه كَدَارَا يِي كِه دَرِ بَاغِ رُودِ دَرِ رَحْتِ خَرَزَهَر
بِنِشَانْدَ چِنَانِكِ آبِ دَرِيَنِ دَرِ رَحْتِ رُودِ دَرِ زَانِ بَاغِ
هِيَجِ كَرَمِ نَبَاشَدَ وَ اَكْرَ خَاكِسْتَرِ سَدَابِ دَرِ زَمِيَنِي
بِرَ كُنْدَ دَرِ زَانِ زَمِيَنِ كَرَمِ نَبَاشَدَ وَ اَكْرَ دَرِ جِرَاحِي
كِرَمِ اَفَنْدَ بَرَكِ شَفْتَا لُو بُو كُوبَدَ وَ بَرِ جِرَاحَتِ مَالِدِ وَ بِنْدَ
كِرَمِ اَزَانِ جِرَاحَتِ جَدَا شُودَ **مَرَعِ** اَكْرَ تَحْمِ سِنْدَ اَنَرَا
بُو كُوبَدَ وَ بَا خَمِيَرِ بِيَا مِيرَدَ وَ اَزْ وَ جَبَهَاءِ چِنْدِ بَسَارَدَ
هَمَرَعِي كِه اَزَانِ جَبَهَاءِ جُورَدِ بِيَهُوشِ كَرْدَدَ وَ اَكْرَ كُنْدَ رَا
دَرِ مِيَانِ كُشْتَه زَارِ بَرْدَا رَ كُنْدَ جُمْلَه كَلَنَكَانِ بَكِرِيَدَ
وَ اَكْرَ زَاغِ رَا بَرْدَا رَ كُنْدَ يَكِ زَاغِ كَرْدَانِ نَوَا حِي كَرْدَ
مَاهِي اَكْرَ مِي خُورَدَ كِه مَاهِي كِيرَدِ بَسْتَانْدَ رُودِ

کوسفند را و لختی خون و دردی که از آب بهم
پیامیزد و این جمله بان روده را فرو دریزد تا
ماهیان بروی گردانید و چون از آن بخورند جمله
بمیرند **ملخ** اگر را سورا بکیرد و بر درختی بلند
بیاویزد **ملخ** اندران نواحی نکرده **و** اگر سر کین را سو
و دنب او را بر آتش دود کند همین فعل کند **و** اگر
ملخ جایی فرود آید پوست آن را را بدان جایگاه بیا
و نیز پوست آن را بپارد و در آب فرغار کند و آن
آب را اندر کشت زار بریزد از بوی آن **ملخ** بمیرد **سد**
اگر کند سر را بگوید و بر گوشت پراکند هر سگی که
بخورد بمیرد **و** اگر تخم سیدانچیر بسک دهد

تا بخورد کور شود و اگر دندان کفتار با خود دارد ۹
سک بروی بان نکند **گرته** اگر آب سداب در پی
گرته کند دیوانه گردد و اگر بسیار کند بمیرد **و** اگر
کسی خواهد که اسبی را بیمار کند و از خداوندش
بباید چیزی بخرد و بعد از آن در ستنش کند بستاند
سه درم آفیون مصری و پنجاه درم جود را ب جوشا ند
و بآب دهد تا بخورد بیمار شود چون خواهد که
نیل شود قدری روغن بکوشش فرود زیر دوش
شود **خر** اگر خر را سگی در دنب بندد بانک نکند
و اگر گوشش بندد همین فعل کند **کاو** اگر کاو را
سروینی چرب کند بانک نکند **خرش** اگر پیاز

موش نجوشاند و آبش بر رة کدر خرس بریزد اندر آن
ناحیت نکرده و هر کشته که پیاز موش بود خرس
اندر وین کشته نرود و اگر پیاز موش با خود دارد
از خرس این بود **شیر** جایی که شیر چنگی برآید
کند و بر رة کدر و یی بیاورند شیر از آن جایی
بگریزد و اگر زنی شیر دانه بیند سر برهنه کند
شیر روی از وی بگرداند و برود و اگر مردی
عورت خویش را برهنه کند همین فعل کند
گفتار هر کس که آنکور روبا با خود دارد از شر
گفتار این باشد و هر زمین که اندر و آنکور روبا
باشد روبا اندر آن زمین نکرده **تکرک** اگر

پوست گفتار با پوست پلنگ با پوست خرگوش برین
گرداند و بر جای بلند بر سر چوبی کند تکرک از آن
جایگاه بگذرد و زیان نکند و اگر زنی حایض
برهنه شود و روی سوی آب بکشد بر آن جانب
تکرک نیاید **سرما** اگر پوست پوزینه و با پوست
گفتار در میان زمین بگذراند سرما در آن میزد
گاز نکند و اگر بر درختی بندد آن درخت را
سرما نزنند و اگر خاکستر اندر زمینی بپراکند که
در روی چیزی کشته باشند همین فعل کند و اگر
سنب خرگوش و دست و پای را بدان دود دارد
سرما گاز نکند و اگر پیه کرک با پیه روبا

بَارُوغْنِ يَاسَمِينِ دَر مَالِدْ هَمِيْنِ فَعَلْ كُنْدَ وَ اَكْر
شَلْفَم رَا بَابِ بِيَزْد وَ بَرْدَسْتُ وَ پَايِ سَرْمَا زْدَه مَالِدْ
سُود دَارْد **خَوَاصِرِ جَوْهَرِهَا وَ مَيُوَهَا يَاقُوْتِ**
اگر کسي رَا نِكِيْنِ اَنگِشْتَرِي يَاقُوْتِ بُوْد چَشْمِ بَد بَرُو
كَار نَكُنْدَ، وَ اَكْر دَانِكِي اَز وَ خَرْدِ بَسَايْد وَ خُوْرْد دِلِ
قُوْت دَهْد وَ دِلِ كُوْبَه رَا بِيَزْد وَ عَلْتَهَادِ بِيَكْر سُود دَارْد
سَجَادَه اَكْر سَجَادَه رَا دَر كَرْدَنِ اَوِيَزْد بَشَبِ نَشْسَد
وَ اَز ضَعْفِ دِلِ اَمِيْنِ بَاشَد **فِرْوَزَه** اَكْر اَز فِرْوَزَه
سُودَه دَانِكِي وَ نِيْمِ بَاجَلَابِ خُوْرْد كُوْبَه دِلِ بَاز دَارْد
وَ رِيْشِ مَثَانَه رَا بِيَزْد، وَ اَكْر اَز سُودَه وَيِ دَر چَشْمِ كَشْد
دَر چَشْمِ كَهْنِ شَدَه رَا بِيَزْد **مُرُوَارِيْد** اَكْر نِيْمِ دَرَمِ

11 سَنَلِ مُرُوَارِيْدِ سُودَه بَاشَرَابِ سِيْبِ سَخْرَا كَاهِ خُوْرْد دِلِ رَا
قُوِي كُنْدَ وَ مَا لِي خُوْلِيَا رَا فَايْدَه دَهْد وَ غَمِ وَ اَنْدُوَه اَز دِلِ
بِيَزْد **زُمرُود** اَكْر کسي زُمرُود رَا دَر كَرْدَنِ اَوِيَزْد خُوْنِ بَر
اُوْرْدَنِ اَز كَلُو سُود دَارْد **عَقِيْق** اَكْر عَقِيْق رَا بَسُوْرَا
نِيْمِ دَرَمِ بَاشَرَابِ سِيْبِ خُوْرْد بَنَاسْتَا دِلِ رَا قُوْت دَهْد
وَ كُوْبَه دِلِ رَا بِيَزْد **بَلُوْر** هَر طَعَامِ وَ شَرَابِ كِه اَز كَاسَه
بَلُوْر خُوْرند نَافِعِ بَاشَد **كَاهِ رُبَا** اَكْر کسي كَاهِ رُبَا دَر
كَرْدَنِ بِنَدَد كِه وَيَا رِيْجِ پَر قَانِ بُوْد زَا بِلِ شُوْد، وَ اَكْر
زَبِ حَامِلَه دَر كَرْدَنِ اَوِيَزْد اَز فِتَادِنِ بَجَه اَز شِكْمِ اَمِيْنِ
بَاشَد، وَ اَكْر يَكِ دَرَمِ اَز كُوْفَنَه كَاهِ رُبَا بَارُوغْنِ نِيْمِ
كَهْنِ بَسِيْشِيْد وَ بَر فِئِلَه مَالِدْ وَ زَنِ خُوْنِشْتَنِ بَر كِيَرْد

بستگی زهد آنرا بکشد و خون آمدن از زخم باز دارد
بیستم اگر انگشتری بیستم در انگشت دارند از آفت صاعقه
ایمن باشند و اگر ویرا چون تعویذ در گردن او بزداز
در دکل و معدنه ایمن باشد **ز** اگر دانی زرسوده
با شراب باد رنجوی بخورد در دل دیوانگی را سود
دارد و غم و اندوه و عشق را زایل کند و سکنه و جله
بیماریها را سود دارد **سرب** اگر سرب سوخته بساید
و بر نوک چشم بکند کز و ریش ویرا زایل کند و اگر
دود درم از سوده و نی با سکنجبین بخورد خون آمدن
از قضیب باز دارد **اهن** اگر کسی زنگار آهن خرد
بساید چون سرمه و بر نوک کند تا چشم را بیک بود

۱۷
و درشتی نوک چشم را سود دارد **ابکینه** اگر کوفته
ویرا بیا میرند و زود در چشم کشند چشم را جلادهد
سوخ سوخ را بر ریش بکند آن ریش نیکو شود و ریش
زود میرد و خون را بر د و پاک کند **زعفران** اگر کسی چهار
درم زعفران بخورد چندان بخندد که هلاک شود و
بوییدن آن بگردد که بستان خایه بزرگ شود **هرکه**
سنب است در خانه دود کند موش و گز دهم بگریزد
هر که مغز استر باد و غن یا سمین بیا میرد و کسی که
موی ندارد بر سر مالک موی بیا بد هر که هفت روز
پیل بخورد قریه شود **هرکه** استخوان در گردن و نی
کند بسته هر که در میان دمه کرک بیايد **الانقار**

مِنْ كِتَابِ الْخَوَاصِّ وَهُوَ مَجْرُبٌ وَلَا شَكَّ فِيهِ **اَدِي**
اَكْرَمُي سِرَادِي بَسُوزْد وَخَاكِسْتَرَش بِسِرْ كِه مَرَهَم كُنْد
وَبَرَجِرَاجِي نَهْد كِه كِرْم اُفتاده باشد يا زخم شمشير
كِه كَهْن شده باشد و ناسور بدین دار و بهتر نشود
وَ اَكْرَمُي مَرْدَم بَسُوزْد وَ خَاكِسْتَرَش رَا بَكْلَاب تَر كُنْد
كِسِي رَا دَهْد كِه دَر دِ شَفِيقَه بُود وَ بَه پِشَانِي بَرَان
جَاي طَلَا كُنْد بَهْتَر شُود بَقَرْمَان خُدَايِ تَعَالِي
وَ اَكْرَد رَجِشْتَم كِسِي سَفِيدَه بُود بَسْتَانْد شِير زِي كِه
اَوَّل نِجَه اَوْرْدَه باشد بَا شَكْر طَبْرَزْد بِيَا مِيزْد وَ سِه
رُوز دَر رَجِشْتَم كَشْد بَهْتَر شُود وَ اَكْر كِسِي رَا تَب
چَهَارَم باشد اسْتُخْوَان مَرْدَم رَا زِ بَر خُود نَحُور كُنْد

۱۲ شَفَا يَابَد وَ تَب زَا يَل شُود **دِيكِر دَر مَحَبَّتِ از موده است**
سَر كُوسْت وَ اَكْر كِسِي هَفْت نَاخِن خُود دُ وَا زْد سِت رَا
وَدُ وَا زْد سِت چَب وَ دُ وَا زْ يَاي رَا سْت وَ يَكِي از يَاي
چَب بَسُوزَانْد وَ خَاكِسْتَرَش رَا بَاب مَنِي خُود بَسِيرِشْد
وَدَر مِیَانِ شَرِیْتِي بَزَن دَهْد تا جُور دَر رَحَال شِفْتَه
شُود وَ بَیْش از تُو بَشِكَبْد وَ اَرْمُودَه اسْت **دِيكِر هَر كِه**
دَنْدَانِ مَرْدَم دَر نَقْرَه كِرْد وَ دَر دِهَان كِرْد چَنْدَان كِه
دَر مِیَانِ آب باشد دَمَش نَكِرْد **بَا قَلَا** هَر كِه لُوسْت
بَا قَلَا سَايْد بَر وَ غِن زِي تُون وَ خَايَه مُورِچَه وَ بَر جَا
طَلَا كُنْد مُوِي بَر نِيَايْد وَ اَكْر اَوْرَا كَرَم كِنِي وَ بَرَا مَاسِ
قَضِيب بَنْدِي بَهْتَر شُود **نَحُود** اَب تَسْت زِيَادَه كُنْد

وَزَنَانِ رَاشِدِ زِيَادَه كُنْدَ كَرِيم كَدُودَانَه رَا يَكُشَدَ مُجَرَّبُ
بَابُ لِبْكَاءِ الصَّبِيَّانِ اَيْنَ اَيْتِ رَا بَنُو سِيَد وَتَرْكَاهُو
 بَنَدَدِ بَسِيَّارَ نَكْرِيْدَ، وَضَرْبَا عَلٰى اِذَا نَهَمَ فِي الْكَهْفِ
 سِنِينَ عَدَدًا، ثُمَّ بَعَثْنَا هُمْ لِنَعْلَمَ اَيُّ الْحَزَنِ بَيْنَ احْصٰى
 لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا، **اَنْدَرِ چيزِ ها كِه زَنَانِ بَارَ كِيرِنْدَ**
وَنَكِيرِنْدَ اَوَّلَ چُونِ خَوَاهَدَكِه بَارَ كِيرَدَ اَوَّلَ بَايْدَكِه
 مَفْعُولَه دَه رُو زَا حِترَاز كُنْدَ اَز مُجَامَعَتِ كَرْدَنِ تَا
 حِرْصِ اَوْ غَالِبِ شَوَدَ وَ مَرَدَ بَايْدَكِه خُودَ رَا اَز دَفْقِ مَنِي
 نِكَاهِ دَارَدَ تَا اِنْزَالِ آبِ اَز هَرْدُ وَ جَانِبِ بِيْلِكِ كَرْتِ بُوَدَ
 وَ مَقْدَمَ وَ مَوْخَرَّ نَبَاشَدَ اَكْرَابِ مَرَدِ مَقْدَمَ آيَدَ وَ
 آبِ زَنَ تَا خَيْرِ بُوَدَ بِيَكْجَا نَبُوَدَ هَر كَزِ فَرْزَنَدِ مُتَوَلَّدِ

نَكْرَدَدَ بَدِيَّتِ سَبَبِ بُوَدَ بِنَظَرِ يَابِلْمَسِ يَابُو سِيَدَنِ خَبَرِ
 خَرَابِ دَمَوَاتِ كُنْدَ وَ زِيرَادِ رَا تَا خَيْرِ بُوَدَ تَدْبِيرِ اَيْنِ بُوَدَ
 كِه مَفْعُولَه اَحْتِرَاز كُنْدَ اَنْ كِه مَرَدَ حَاضِرِ آيَدَه بَانِشَاطِ
 تَمَامِ يَكِ سَاعَتِ بَا مَلَا عِبَتِ وَ تَمَاشَا بَكْدَارَدَ وَ يَكِ سَاعَتِ
 بَرَهَنَه هَمِ اَنْدَرِ قُبْلَه وَ مَعَانِقَه بَكْدَارَدَ وَ سَاعَتِ سَوَمِ
 مَفْعُولَه رَا سَرِ شَيْبِ اُورَدَ وَ بَالِشِ دَرِ زِيَرِ وَيِ نَهَدَ
 وَ يَابِشِ نِيكُو سَرَا فَرَا شَتَه دَارَدَ وَ زَا نُو هَا نِيكُو كُشَادَه مَرَدِ
 بَرِ سِرِ زَا نُو نِيكُو قُوَّتِ كُنْدَ وَ دَرِ رُو دَسْتِ بَرِ زِ مِيَنِ نَهَدَ
 تَا مَفْعُولَه بَرِ سَدَ وَ چِنَانِ كُنْدَكِه بَهَارِ اُو تَا اَيْنِ بُوَدَ مَفْعُولَه
 اَز دَفْقِ بَرِ سَدَ وَ اَنَكِه مِي دَارَدَ تَا اُو رَا دَفْقِ مَنِي تَرْدِيَدَ
 آيَدَ چُونِ تَرْدِيَدِ اَمَدِ اَنكَاهِ مُتَوَاتِرِ وَ مُتَوَالِي دُخُولِ خُرُوجِ

يَكُنْدَ تَاهَرْدُ وَرَا آبِ بِيَجَا بِيَايْدَ وَهَمَّجَانِ سَا كُنْ
مِي بَاشَدَ تَابِيك سَاعَتِ أَنْكَاهُ بَرِخِيزْدَ وَجَامَهُ
كُرم بِيُوشَدَ وَبَرِ مَقُولَه اَنْدَا رَدَ تَا عَرَقُ كُنْدَ وَبِيَشَرُ
اَز جَامَه بَايْدَكِه اَوْ رَا بَمَالَدَ وَهِيَجَ بَرُوي قُوتِ نَكُنْدَ
چُون عَرَقُ بَرَايْدَ بَرِخِيزْدَ سِه رُوزِ هِيَجَ كَارِي نَكُنْدَ
وَبَعْدَ اَقْلِيَه وَرَشِيدِي وَهَرِ سِيَه يَادَا رِجِينِي خُورْدَ
وَبِرِجَ بَشِيرِ كَاو وَبَشَكْرَ خُوشِ كُردَه وَشُورِي وَتِيرِي
وَتُرْشِي خُورْدَ تَادَه رُوزِ حَقِّ تَعَالَى اَوْ رَا فَرَزَنْدِي
رُوزِي كُنْدَ دَرِينِ هِيَجَ خِلَافِي نِيستِ هَرچَنْدَكِه
بَعْضِي رَا اَزِينِ كَرَاهِيَتِ آيْدَ وَلِيكِنِ اَزِينِ بَهْتَرُ
نَخُونِيْدَ وَنَبَاشَدَ وَايْنِ كِتَابِ اَبْتَرُ بَاشَدَ اَزِ جِهَتِ

تَمَامِي نَبِشْتَه اَمَدَ وَهَرِيكِي رَا عَلَيِ الْاِنْفِرَادَه كِه نَبِشْتَه اِيْمُ
بِحَكْمَتِ اسْتِ اَطِبَّا تَجْرِبَه كُردَه اَنْدَا تَا هِيَجَ خَلِلي وَزِيَايِي
نَبُودَ وَ مَقْصُودِ كَلِي مُبَشَّرِ كُردَدَ **صِفَتِ عِندَاهَايِ رَكْتِ**
بِيَا وَرْدَ كُوشْتِ كَبُوتَرِ نَجَه فَرَزَنْدَا وَاَنْدَامِ اَنْدَامِ
رِشْتَه بَكْدَا رَدَ وَكَبُوتَرِ نَجَه رَا بَرِيَانِ كُنْدَ قَدَرِي خُودِ
نِيْمِ كُوفْتَه دَرُويِ اَفَكُنْدَ وَبَقْدَرِ حَاجَتِ آبِ دَرُويِ
كُنْدَ وَسَرْدِيكِ اسْتُوارِ كُنْدَ وَاَلَشِ مِيكُنْدَ تَا مَهْرَ اشُودَ
بَسْمَلَكِ سَقَقُورْدَ وِشَرِ بَسْمَلَكِ مَبْدَه تَرِيْدَكُنْدَ وَمِقْدَارِ
يَكِ دَرَمِ دَارِجِينِي وَنِيْمِ دَرَمِ خُولِجَانِ بَرِ سَرِ تَرِيْدَ
وَنَخُورْدَ وَاَكْرُ تَرِشِي اَز دُوكُنْدَ بَابِ نَارِجِ تَرِشَكُنْدَ
وَشَكْرِ چَاشْنِي نَهْدَ وَنَخُورْدَ عَظِيمِ نَافِعِ بُوْدَ وَمَنِي رَا

چندان گردانند که اگر باده کس صحبت کند بس آید و روی را
سرخ کند و خفقان را سود دارد و نشاط آورد **آخر**
بیارد گوشت بره فرزند ویراجد کند چندان که
خواهد دو بار گوشت پیاز سفید بر وغن جوز بریان
کند یک درم دارچینی و نیم درم قرنفل و نیم درم
مشک خرد بسیار چون دیک تخته شود بمک سفت شود
جوش کند و این داروها بر سر زید کند و بخورد طبع گرم
کند چندان که خواهد مجامعت تواند کردن **آخر**
هریسه که قضیب را سخت کند بیاورد کندم سفید
دومن و گوشت سوخته پنج من بهم بپزد تا مهنرا
شود بس سرد یک بردارد و شیر کا و تاز و دو بار دو

آب بدیک فرو کند و مقدار ده استرخوز هندی و
پنج استدریسه بط بهم بجوشاند و این هریسه را
بگفته بزند بس یک درم دارچینی و نیم درم خولجان
خرد بگوید و بپزد و بر سر این هریسه کند و روغن
بمقدار حاجت بر سر کند و بخورد **فصل**
بباید دانست که چون ضعف جماع از سردی بود تالنج
و خصیتین سرد بود و خشک نشان آن بود که منی
اندک بود و فسرده و دشوار بیرون آید و بی لذت بود
علاج آن غذا های گرم بود و نفخ آورنده چون قلیه
بگوشت فربه بای پیاز بسیار و خود و هریسه و مغز
کنجشک باز نجیل کوفته و با قلا و نمک و آنکور شیرین

خوردن و روغن یا سمین با خرمیان و قفل و انگرد
و فریون اندر قضیب مالیدن و اگر بسیار بود
اکثر فربه بود علاج آنکه مینی کرم کند بگوارش
زرعونی و روغن یا سمین و خرمیان بر قضیب
مالد و اگر مینی راست بود الا آنکه الت بر خیزد
یک نوع از وی بود علاج آن فربه کردن تن بعدا هاء
کرم و نفاق و مالیدن روغنهای کرم بر اندام و نوعی
دیگر از یکی بادیشان آن بود که تن فربه بود
ولیکن باد که بود که برودها فرود آید علاج آن
غدهای کرم و نفاق و غذای بسیار از گوشت و گرد
و زنجبیل نافع بود **فصل** کسانی را نشاید کرد

چون گودگان نارسیده و بیمار و کسانی که اسب
تاخته باشند و پیاده پی رفته باشند پس از
اسودن یاد گاری کرده باشند و یا باری کران
گرفته اینهارا جماع کردن نشاید و مضرت بود
خاصه کسانی را بتکلف داروی قضیب کرده باند
و کسانی را که طعام از معدیه ایشان هضم نشده باشد
و اگر کسی خواهد که جماع بسیار کند و از آن کار فرو
نماند از بول باز داشتن در مثانه احتراز کند و از
دویدن و بسیار راه کردن و حمام عرق بسیار کردن
و شب بیدار بودن و اسب تاختن و اسهال بسیار
کردن و ریزش با سلیق بسیار زدن و از جماع کردن

بَرِّهَلُو و بَرِّیای و از نیشها پرهیز باید کردن و از
افتاب و ماه دور شدن و بوقت تشنگی آب گرم
خوردن این جمله که گفته شد قضیب راست کند
اینها اعتماد بر بسیاری مینماید و گرمی کرده و
حرکت قضیب و اندک در او عیبه او شهنوت باشد
و انعطاف و اشتیاق حاصل آید و قضیب راست کند
تا بدان ماده اعتماد باشد و غذا های صالح بحال
آید **فصل فی صفة القلب** بدان که هر ضعیفی که
از دل بود علاج آن بود مسکه بود تلخ و شیرین و
معمون که دل را قوی کند اگر قضیب و خصیتین سرد
گشته باشد و باریک و بیهوش و ضعیف تر بود و بگرما به

مالیدن قوی تر و نمینی نتوان کردن اکنون علاج در
یا علاج دماغ گردد نشان آن بود که ذکر و خصیتین
سرد بود و نمینی در برون آید و اندکی بود و سخت تنگ
بود و سرد یا سطر بود و قسره و ذوقی حاصل نیاید
علاج وی زنجبیل پرورده بود و کوارش سفتنقور
و مرغهای گرم مالیدن بر هر دو و اندام و غذا قلیه
ساختن کمر آب و بسیاری پیاز و زنجبیل بر وی پراکند
و خولجان و ارفلقل بسار خوردن چنان که ذکر
کرده شد **باب اندر اشکال مجامعت**
که لذت افزاید و نشاط آید بدان که اندرین باب
حکما اقوال بسیارست لیکن برین چهار نوع اختصار

افزاده است **اول** آنست که مفعوله را بفرماید با ترو ساده
مخسبند و باینها فرو کرده و فاعل را نهایی او را بالا
گیرد و دستها از قفای وی بردوش نهاد و بر پیرمی
گشاد و از زیر بقوت بر بالا می رود رفتنی بعنف
و آمدن بر فوق یا راحت باید اما مستعبدان باشد
که فاعل مفعوله را ساده در زیر نهاد تا بر بالا افتد
و فاعل هر دو پای او را بردوش نهاد و بولعباس
در فرستند و هر دو دست را در سلسله عنبر بار
آورند و بر نرمی گشاد و از زیر زخم می زنند و پی کار
نباشد **دیگر** این رسوم رومیانست که مفعوله پای
فرو گذاشته باشد و پشت بر و ساده باز داده و فاعل

۱۹ پای خود از پای او بکند و ارادت بآیات رساند رفتنی
بدرستی و آمدنی بیستنی میکند و این دو نوع دیگر
در باب مجامعت گفته شده است و چون کتاب
مختصر است اعاده کردن جایز ندانستیم و ازین انواع
در کتاب بابه نامه محمد زکریا داری بسیار یافته
شود **باب** **اند** **در چیزهای که فرج**
زنان را گرم کرد اند و نرم گردانند و جماع را لذت
آورد و بیاورد عاقر قرحا و عصیر حیة التیس از هر
یکی پنج درم نجوشانند و زن در روی نشیند و هفت
بار بخور بر گیرد فرج را گرم کند و بدرجه دخنری
باز رساند **دیگر** بیاورد زهره خروس بار و غرر

وَمُشْكٍ بِيَامِيزْدَ وَيَا رَهْ پِشْتَمِ آنْدَايدَ وَزَنَ بَخُودَ بَرَكِيرَدَ
بَدْرَجَهْ دُخْتَرِي بَارَ رَسَدَ وَفَرْجَشِ رَا كَرَمُ نَرَمُ كُنْدَ وَكُنْدَ
اُورَدَ **دِيكَر** بِيَا وَرَدَ عَا قِرْ قَرَحَا وَعَصِيرِ لَحِيَّةِ النَّيْسِ
وَمَا رُو وِپُوسْتِ بِيخِ اَزَانِ اَنَارَ وَعُودِ هِنْدِي وِپُوسْتِ
تُرُجْ اَزْ هَرِيكِي نِپِمِ دِرَمِ خَرْدِ يَكُونَدَ وَبَانِ دِرَمِ خَمْسِه
سَالَهْ بِيَا مِيزْدَ وَبُخُوشَانَدَ وَزَنَ بِيَا رَهْ پِشْتَمِ بَخُودَ بَرَكِيرَدَ
فَرَجَ رَا تَنَدَ كُنْدَ وَكَرَمُ نَرَمُ **نوعی دیگر** بِيَا وَرَدَ بَعْضِي
وَسَعْدَ وَتُرُجْ وَبَرَكِ سُوَسَنِ هَمَهْ رَا دَرِ آبِ بُخُوشَانَدَ
وَدَرِ مِيَانِ آنِ آبِ بِلَشِيْبِنَدَ وَبَعْدَ اَزَانِ دَسْتِ دَرِ
قَضِيبِ الْبَانِ رَنَدَ چُونِ شُوَهَرِ بَا او صُحْبَتِ كُنْدَ اَنِ
دُخْتَرِ خَا نَهْ كَرَمُ وَنَرَمُ شُودَ **فصل في الاشياء**

يَكْبَرُ الذِّكْرُ وَيُشْتَدُّ وَيَتَعَطَّرُ بِسِتَانِ دَلِيسَانِ
الْعَصَا فَيَرْمِقُ دَارِدُ وَدِرَمِ اَنْدَرِ شِيرِ تَانَهْ اَغَا زَدَ دُورُوزِ
دَرَحْمَامِ بَمَا لَدِ چَنَانِ كِه سُرُخِ شُودَ وَلِيسَانِ الْعَصَا فَيَرْمِقُ رَا بَرِ
قَضِيبِ طَلَا كُنْدَ بُرُكِ شُودَ وَاَكْرَ بَدِينِ مُدَاوَمَتِ نَمَايَدَ
هَمِچَنَانِ بُرُكِ بُمَانَدَ **دِيكَر** اَنْدَرِ نِيكِي وَخُشَكِ وَنَرِي
زَنَانِ يَكِيرِنَدَ عُودَ وَسَعْدَ وَرَامَكِ وَرَامَسِ وَاَقَا قِيَا وَ
قَرْنَقَلِ وَقَدَرِي مُشْكِ بِسِتَايِيدَ وَيَا رَهْ پِشْتَمِ بَرُوغِنِ سُونِ
پُر كُنْدَ وَبَدِينِ دَارُوهَا الْوَدَهْ كُنْدَ وَزَنَ بَخُودَ بَرَكِيرَدَ
مَنْعُولِ اَرْمَنْعُولَهْ چِنْدَانِ كَذَنِ بِيَا بَدَكِه وَصَفِ نَتُونِ
دَادَنِ وَقُطْعَا اَزِ يَكِرِ يَكِرِ نَشِكِيْبِنَدَ وَازْ هَمِ دِيكَرِ صَبَرِ
نَتُونَدَ كَرْدَنِ **دِيكَر** اَكْرَ شَخْصِي خُوَاهَدَكِه زَنِ او

حامله نشود بستاند نیم دانت سقمونیا بار و غر گل
بیامیزد و مرد بر دگر مال د و بازن صحبت کند باز
نگیرد وزن را چندان لذت باشد که صبرش
نبود تا که دیگر صحبت کند باشوهر **دیگر** از مجربان
اگر دودرم تخم ترب را بگوید و بر و غن شیر بخوشاند
و بر قضیب ببالد چندان که خواهد جماع تواند کرد
و همچنان ابوالعباس قایم باشد تا مگر که بشویدش
دیگر اگر خواهی که زن ترادوست دارد چنان که از تو
نشکبد و هیچ دیگر میل نکند بگیرد زنجیل و خرد
بگوید چندان که خواهی و از ارد زنجیل بدگر
در مال و بازن صحبت کن و تفرج کن که چگونه صحبت

توشده باشد و حکما را دعا کوی و کاتب را نیز **دیگر** ۷۱
اگر زهره خرگوش خرد کند و بار و غن یا سمن
بیامیزد و بدگر اندر مال د با هر کس که یکبار صحبت
کرد مفعوله ذوقی بسیار یابد و تا بار دیگر صبرش
نباشد و این مجرب و صحیح است **صفت دار و پی که**
ازین فاضلتر نیست از گفتار حکیمان یونان و
غیر ایشان و هر که این دار و بکار دارد همه علتها
ایمن باشد و قوت مجامعت را زیاده کند و فهم را
نیز کند و باد های کهنه را دفع کند و گواردش طعام
کند و دل را قوت دهد بستاند هلیله زرد و هلیله
سیاه و امج از هر یکی سی و شش مثقال خیار شیر هفت

هفت مثقال و دار فلفل و آفتیمون و آفستین رومی
از هر یکی دو انزده مثقال قاقله و سعد از هر یکی دو انزده
مثقال مویرطایی و بلاد ریمعشر از هر یکی شش مثقال
شونیز سی و چهار مثقال این جمله را جمع کند و هر
یکی را جدا بگوید و بپزد بعد از آن بستاند شصت
درم فایند مگر آنی و در رد یکی کند و پاره آب بر او ریزد
و بر سر آنش نهاده تا بکدازد آنکه این ادویه ها را در
وی ریزد و معجون کند و بعد سی صد و شصت
و شش عدد بشمار یکسال روزگار و هر صبح علی
الریق یک حب از آن تناول کند چنان که از خوردن
هیچ نقصیری نیفتد بعد از آن هر موی سعید که در

<< و ریش شخص باشد بریزد و موی سیاه بر آید این قدر
بماه اول چون دو ماه بر آید روشنی چشم زیاده کند
و زبان کشاده دارد و اگر بد خو باشد نیک خورد
و گوشت سخت شود و چون سه ماه بر آید اندوه از
دل برزد و علتی که در معده بود برزد و چون چهار
ماه بر آید همه دردها و باذهای فاسد از تن برزد
و چون پنج ماه بر آید اب مینی و قوت پشت زیاده کند
و مثانه را سخت کند و چون شش ماه بر آید حافظ گردد
و چون هفت ماه بر آید از همه دردها درست گردد
و چون هشت ماه بر آید از گری و برص و بهق و
جدام و صون این گردد و هر ضعفی که در جوانی ظاهر

شده باشد دفع گردد و بقوه جوانی یازاید و چون نه
مائه برآید اگر خداوند بقصد دیرینه باشد درست
گردد و چون ده مائه برآید از همه علتها که در بدن
و بی بود خلاصیابد و چون یازده مائه برآید بقوت
بسیست سالگی باز رسد و چون دوازده مائه برآید
بقوه پانزده سالگی باز رسد و از او جاع مفاصل
و مرضهای دیگر آمان یابد و در قوه پادشاهی
و چندان که خواهد عیش و صحبت تواند کرد و روز
روز بروز لذت و طرب زیاده شود و هو مجرب
افسون ختام است این آیت را بر پایی موی
است خوانده هفت بار و بهر باری که نهی بر موی است

۲۶ زنده چون هفت بار خوانده باشد کوشش چپ است
سورخ کند و این موی بدان جای که آرند و کوه
زنند و بپندد شفا یابد **آیت اینست** و بالحق انزلناه
و بالحق نزل **اسم الاعظم** من ای شیء خلقه من
نطفه خلقه فقدره **و ما من دابة في الارض**
الا على الله رزقها اسكن باذن الله بتبعه **و الله**
دیگر بر همکنان واجب بود که طالب و متابع لذات
عالم آیند تا همه احوال اوقات غذا نکه دارند
و بکبت و کیفیت مجامعت از همه چیزها بیشتر است
هیچ وقتی نیست مجامعت را بهتر از فصل بهار
زیرا که هوادر آن وقت معتدل است و خون گرم

وَنَرَمَ وَمَرْكَبَ رُوحٍ اسْتَوَيْنَ وَقْتِي دَرِ تَبَرِي بِيَفْرَايَدَ
چُونِ دَرِ افزُونِ بَاشَدَ وَحَرَارَتِ غَرِيزِ قُوَّتِ هَدَدِ
رُوحِ جِسْمَانِي رَا از وُسْتِ وِزِيَادَه بَاشَدِ مُجَامَعَتِ رَا
خَلِي نَكُنَدَ وَهَمَه وَقتِ رَغَبَتِ بَدُوشَايِسْتَه بُودَ
چُونِ اِسْتِهَامَتَامِ وَصَادِقِ بُودَ وَدَرِ دَلِ نِشَاطَتَامِ
وَدَرِ ذِكْرِ ضَعْفِي نَبُودَ كِه چُونِ افراطِ خَوَاهَدِ كَرْدَ فِضْلِ
بَهَادِ بَدُ بُودَ وَرُوزِ بَهَادِ از شَبِّ مَكْرِ كِسِي كِه شَرَمِ
دَارَدَ **فصل اما در هفت** اِنْجِ مَحْمُودِ وِلِيسْتَدِيدَه وَ
كِبَرِيَّتِ وَحِكْمَتِ نَزْدِيكِ شَبِّ دُوشَنِبَه وَپنجشنبه
وَادِينَه بُودَ اَمَّا اَكْرَشَبِّ كِشَنِبَه صُحْبَتِ كُنْدَتَبِ سِيمِ
وَچهارمِ بَدِيدَايَدَ وَشَبِّ دُوشَنِبَه نِيكِ بُودَ وَاَكْرَشَبِّ

۷۷
فَرْزَنْدَايَدَ بِبَرِ بُودَ شَبِّ سَه شَنِبَه مُجَامَعَتِ كَرْدَنِ
كُوزِ دَلِ وَفَسَادِ وَجُنُونِ بَدِيدَايَدَ وَاَكْرَشَبِّ پَنجشنبه
اِتِّفَاقِ اُفْتَدِ مَحْمُودِ بُودَ وَمُبَارَكِ يَشَلِ وَاَكْرَشَبِّ فَرْزَنْدِ
آيَدِ نِيكِيختِ بُودَ وَمَسْعُودِ وَامِيرِ بُودَ وَاَكْرَشَبِّ چَهَارشنبه
اِتِّفَاقِ اُفْتَدِ فَرْزَنْدِ صَفَرَاوِي وَسُودَاوِي بُودَ وَاَكْرَشَبِّ
شَبِّ اَذِينَه اِتِّفَاقِ اُفْتَدِ نِيكُودِ يَدَارِ بَاشَدَ وَبِيشْتَرِ
اَيْمَه وَبُرْزُكَانِ وَآوَلِيَا وَآيِيَا دَرِ شَبِّ اَذِينَه رَغَبَتِ
نُودَه آندَه وَفَرْزَنْدَانِ اَهْلِ وَاِمَامِ بَاشَدَ وَاَكْرَشَبِّ
شَنِبَه اِتِّفَاقِ اُفْتَدِ فَرْزَنْدِ صَاحِبِ جَمَالِ بُودَ وَفَهِيمِ
وَدَانَايَا دَرِ وُقُوتِ مُجَامَعَتِ اَكْرَشَبِّ نَظَرِ كُنْدِ چَشْمِ رَا
خَلَلِ بَاشَدَ وَنِيزِ بُودَ كِه فَرْزَنْدِ نَابِيَا بُودَ **دِيكِر**

اگر بعد از مفارقت که هنوز گرم باشد وجود منقوله
اگر آب خورد فرزند نازک و بی قوت آید و اگر سرگی می
نگردد فرزند نیکو صورت و طریفا آید و اگر در حال
تفوق می بگردد یا نیفتد فرزند مبتلا آید و اگر نفوذ
بالله ارحامه مرد از می گیرد فرزند کند بغل و کنده
اعضا آید **فصل** اگر در وقت زوال و طلوع و غروب
افتاب صحبت کند بیشتر فرزند محنت آید به از دین
خدا عز و جل بیرون آید و اگر خون بر گرفته باشد
و آن ساعت صحبت کند فرزندی آید که قطعا بر اعضا
و بی هیچ موی نبود و این مراد در پنج چیز توان یافت
یکی چیزی که ذکر را سخت کند دوم بقوه دماغ و قوه

۷۵
دل و عصب سیم بر وجه دفع باید چهارم بقوه جگر
پنجم بقوه کرده بقوه این پنج عضو شریف که ذکر کرده
شد توان قوت گرفت در جماعت **معجون پیاز** بیاورد
رطبی غسل مصفی و نیم رطل آب پیاز سفید و هر
دوراد رد یکی کند و آتش نرم می کند تا نیم قوام شود
آنکه فروذ گیرد و سرد کند و دود رزم زعفران سوده
بر روی کند و بگنجه بزند تا یکسان گردد بعد از آن در
بستوقی کند و هر روز مقدار سی درم تناول کند
مینی را چندان زیاده کند که چیزی دیگر محتاج نباشد
باب اندر غده های **مفرده** نان خشت و نان
قطیر و گوشت پخته و گوشت بره و گبوتریچه و ماکیان

وَمَاهِيَّانَ وَسِرِّيَّانَ وَخَايَهُ مُرَغَّ وَبَطَّ وَكَنْجَشَكَّ وَ
شِيرِكَاؤَ وَشِيرِ كُوسَقَنْدَ وَكَنْدَنَهَ وَبُودِزِينَهَ وَهَلِيُونِ
وَبُطْمَ وَعَسَلَ وَدُوعَ وَرُوعَزِ كَاؤَ وَشَكَرَ وَفَايِنْدَ وَ
جَلْغُوزَهَ وَمَغْرِزِ پِسْتَهَ وَمَغْرِزِ بَادَامَ وَخَرْمَا وَانْجِيرِ تَرَّ
وَمُوزِ تَاوَهَ وَانْكَورِ شِيرِيَنَ وَكَنْجَدِ سَفِيدِ اِيْنِ جُمْلَهَ
غِذَاهَاءِ مُفْرَدَهَ اِسْتِ كِهَ جِمَاعَ رَا قُوَّتِ دَهْدَ

بَابُ اَنْدَر دَارُ وِيَكِهَ مُجَامَعَتِ رَا قُوَّتِ دَهْدَ

مُشَكَّ، وَعَنْبَرٌ، وَرَعْفَرَانٌ، وَخَمَّ اَنْكَرْدَ، وَحَبِّ فُلْفُلٍ،
وَحَبِّ زَرْهَرٍ، وَشُونِيزِ، وَشَقَا قُلَّ، وَكِبَابَهَ، وَپُوسْتِ تَرَجِ،
وَقِرْفَهَ، وَعُودَ، وَانِيسُونِ، وَلِسَانُ الْعَصَا فِيرِ،
وَحَبِّ صَنْوَبَرِ، وَنَارِ مُشَكَّ، وَقُسَطِ شِيرِيَنَ، وَخَصِيَهَ

الْقَلْبِ، وَقُشُورِ الرُّمَّانِ، وَدَارِ حِينِي، وَسُوزِ نَجَّانِ،
وَعَا قِرْقَرَا، وَپِيَهَ سُونِمَارِ، وَخَشَخَاشِ، وَرُوعِنِ
لِسَانِ، وَخَمَّ مَعْصَمِ، وَخَمَّ پِيَا، وَقَرَنْقُلِ، وَهَلِيلَهَ،
وَبَلِيلَهَ، وَامَلَهَ، وَتَرْخَبِيَنَ، اِيْنِسْتِ دَارُ وَهَاءِ
مُفْرَدَهَ كِهَ اِسْتِعْمَالِ كُنْتَدِ جَهْتِ صَحْبَتِ **صِفَهَ كَرِيْمِ كُدُوَانَهَ**
شَرَبِي اَزِيَنِ يَكِ مِثْقَالِ بَاشَدَ وَاَكْرِ شَخْصِ بِيَسْتِ سَالَهَ
بَاشَدَ دُو مِثْقَالِ جُورْدَ وَاَكْرِ سَجِي سَالَهَ بَاشَدَ سِهَ
مِثْقَالِ خُورْدِ بِيَسْتَانْدَ بَرَنَكِ كَابِلِي وَحَبِّ اَنَبِلِ
اَز هَمِّ يَكِي مِثْقَالِي تَرْدِ مُجَوِّفِ چَهَار دَانَكِ سَر خَسِرِيَكِ
مِثْقَالِ اِيْنِ جُمْلَهَ رَا بَكُوبِنْدَ وَبِيَزِنْدَ وَآنَكِهَ بِمُقَابَلَهَ
اِيْنِ اَدْوِيَهَا بِيَسْتَانْدَ خَرْمَا وَمَغْرِزِ كَرْدَكَا نِيَمِ وَزَرِ خَرْمَا

بایکدیگر بگویند و تربیت کند و سه روز پرهیز
کند از گوشت هر روز یک نان با شیر گرم بخورد
یا گردگان با نانِ فطیر بخورد شب سیم بستاند
قدری سیر و در آتش نهاده تاب ببرد و بخورد
و بخشد سحرگاه دار و حب کند و بخورد چو زباله
شود یک نان با سرکه کهنه تیز بخورد تا جای
آن گرم بسوزد و مدتی یک هفته گوشت نخورد
نافع باشد **صفت دراز کردن موی** بکیر لختی
عسل و برطیقی بزرگ بمال و بکداز تا مگسان بر او
جمع شوند بعد از آن مگسان بکیر و قلبه کن تا
خشد شوند و از نابه بیرون آور و چنانکه آرد

۷۷
خرد بسا و لختی روغن زیت در دیکه کن تا بخشد
چون جوش بر آورده باشد آن مکس ساویده در
میان وئی انداز تا قدری بخوشد بعد از آن از
سراش فرو برد کبر و در ظرفی کن و هر شب از آن
قدری در بن موی می مال بایک هفته بعد از آن
حمام رود و سرش بشوید موی دراز شود،
جاد و بی کار نکند بستاند هفت عدد کشنیز
و هفت عدد تخم سیاه دانه و قدری فلفل و با
یکدیگر بگویند و بقطران بیا میرد و قدری
بخورد و قدری بر خود مالد فجر است، هر که سیر
در آتش نهاده و بخورد بوا سیر را دفع کند درد

ناف را ببرد **هر که** شیر اندر زهره کوفند کند
و بخوشانند و در گوش چکاند گری را ببرد **هر که** را
موی نباشد پوست سیر بخوشاند و بار و غن تاز
بران جای کند موی برارد **هر که** سیر خام بخورد
اگر آن روزش ماز کزیده باشد زیانش نکند **در**
چشم بستاند بنفشه کبود و خرد بساید و با سفید
تخم مرغ و با شیر دختران بر چشم طلا کند نافع
آید انشاء الله تعالی **بجهت ماس یابی** بکیرد اسفند
جز و حله جزو این هر دو را با یکدیگر بگوید و با
بول آدمی بسپزند و بران جا طلا کند و از آب اخترا
کند و شراب اصول بکار دارد **صفت کر خشت و گرت**

۲۸ بستاند فلفل پنج مثقال خرد کند و بپزد و با سرکه تیز
بپوشد و در حمام رود و در وجود مالده پست
از پنج ببرد **بستن آب پیش که کشته باشد**
بستاند سم کوفند و بر آن نمک کند و بر آن تر نهاده
تا بسوزد بعد از آن نمک را از آن سم بریزد و بسوزاند
و با عسل بپامیزد و بخورد نافع آید **جرب قضیب**
بکیرد عصاره و دوده نطف و سرکین کوفند و بید
بوده از هر یکی جز و خرد بساید و بر قضیب خشت
بند کند و قضیب را بشوید **اصلاح ورم** و شق و گداز
و تخم مرو از هر یکی بیست درم بنفشه ده درم تخم
خطمی ده درم کوفته و بپخته و با شیر کوفند بپا

و بران جای طلا کند **اصلاح ناسور** بکیرد گوگرد پارس
 و ذریخ و زنجار و نوشادر و عدنی و مرداسنج و اسفنج
 عروسان از هر یکی جزو و همه را کوفته و بخته بازو
 دنبه امیخته طلا کند **عرق پای** براده مس و براده
 آهن و فقاغ خرد کرده بایکدیگر بر پایی مالند **نوع**
دیگر پستاند مرداسنج و فقاغ کوزه و کاسه چینی
 این ها را خرد کنند و با سرکه بپوشند و بر پایی مالند چند
 نوبت **صفت سستی بیخ دندان** بکیرد ابهل مازوی
 سبز شب بیاپی از هر یکی جزو عاقر قرحا نیم جزو کلنا
 گز مازو سماق دانه هلیله زرد سعد از هر یکی جزو
 سنبل بیخ کبر جوز سر و قلقل زنجبیل عود سوخته

ازهر یکی جزو جمله را کوفته و بخته و در بر دندان
 مالند چند نوبت و دهان را بستر که و کلاب بشوید نافع
سطر کرد از قضیب بکیرد کرم خراطین و زفت روی
 و موم گاوری و بایکدیگر بجوشانند و مرهم کنند
 و بر قضیب مرهم کنند عظیم سطر گردد و بقوت
دفع باد سرد و کرم بستاند انگور سکه و بجوشاند
 و در آب او بلا و برنجی بپزد زرده چوب و کل
 معصفر خرد بساید و در جوشن آخر بلا و برنج و چند
 نوبت همجنین تناقل کند مفید آید **لسواد الحار سبز**
 نوشادر شلیع نمل ترکی کثیرا از هر یکی جزو مازوی
 کبود جزو و رو سوخت نیم جزو جمله جدا بگوید بستاند

دیک نو و برانش نهاد و ماز و را بر و غن بر ز جرب
گند و می جنباند و بریان کند چنان که نسوزد چون
بریان شده باشد ماز و را بستاند و با ادویه های
دیگر بپامیزد و بکار دارد عظیم غرا بود و سیاه
بکیر ماری و بکشر و بکیر پنبه دانه و در شکم ماری به
و در زمین بنشان و سر کین بروی ریز چون پنبه
دانه سبز شود از آن پنبه فتیکه ساز و در چراغ نو
بر و غن شیر نخت بسوز و چراغ خانه را بپشان جمله
خانه ماز نماید **بکیر** یک شیشه و با پنبه روغن
شیر نخت کن و بر شاخ درخت انگور بپا و بزد تا
در آن شیشه کل کند و انگور کند چون پاپی باشد

۲۱
و انگور تمام رسیده باشد بستاند چراغی نو و فتیکه
در و نهاد و از آن روغن که در شیشه در و کند
و بسوز کند جمله خانه خوشه انگور بیند **صفت**
حتی که عرق النسا را دفع کند تر بد سفید محووف
نیم مثقال غار یقوت هشت نیم مثقال شحم حنظل سه
سویله هندری نیم دانگ سکیخ دانگی و نیم سور نخار
مصری نیم درم بوزیدان نیم درم زنجبیل سوی
مصطکی سوی سقمونیا انطاکی نیم دانگ انیسون
دوجومسک دوجو جند بیدستر سوی مقل ازرق
دانگی این جمله را کوفته و بخته حب سازند
و تناول کنند نافع باشد **حب ایارنج** یقی الدار

وَالْمَعْدَةُ بَسْتَانْدُ تَرْدِ سَفِيدٍ وَآيَارِجٍ فَيَقْرَأُ أَزْهَرِيكِي
يَلِكُ دَرَمِ مِلْجِ هِنْدِي نِيَمِ دَرَمِ سَقْمُونِيَا دَانِكِي شَحْمِ خَنْطَلِ
يَلِكُ وَنِيَمِ دَانِكِ جَمْلَه رَا بُكُوبِدُ وَبِيَزِدُ وَبَابُ مَعْجُوزِ كُنْدُ
وَبَعْدَ اَزَانِ جَهْمَا كُنْدُ دَرِ سَايَه خُشْكُ كُنْدُ وَنُحُورُ دَرِ نَافِعِ
بَاشْدُ فِي السَّحَرِ بَمَاءِ فَا تَرْدُ **قِرْصِ البَضِيحِ** الْمَسْهَلُ لِلْمَرْءِ السَّوَا
وَالْبَلْغَمِ يُؤْخَذُ بِنَفْسِجِ دَرْهَمَيْنِ تَرْدُ مَحُوفِ دَرْهَمِ
وَنِصْفِ سَقْمُونِيَا سِتِّ حَبَاتِ رُبِّ الشَّوْشِ نِصْفِ دَرْهَمِ
يَدُقُّ الْجَمِيعُ نَاعِمًا وَيَعْجُنُ بِمَاءٍ وَيَقْرَصُ قُرْصًا وَيَشْرَبُ
فِي السَّحَرِ بَمَاءِ فَا تَرْدُ نَافِعٌ **مَعْجُونُ النَّافِعِ مِنَ الْأَسْتِثْقَا**
وَالْفَالِجِ وَالْمَاصِلِ وَالرِّيَّاحِ الْغَلِيظَةِ وَلِكُلِّ عِلَالَةٍ بَارِدَةٍ
وَيَنْفَعُ مِنْ لَدَعِ الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَالْحَشَائِشِ الْمُسَمُومَةِ

مِنْ جَمِيعِ السَّمُومَاتِ يُؤْخَذُ فَلْفُلٌ أَبْيَضٌ اَرْبَعُ دَرَاهِمِ
وَمِثْلُهُ بَزْرُ الْبَحْجِ أَفْيُونٌ مِثْقَالُ زَعْفَرَانٍ مِثْقَالُ مُرَصَا
وَفَرْفِيُونٌ وَجَنْدُ بَيْدِ سِتْرٍ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِثْقَالُ سَنْبُلِ
طَيْبٍ وَعَاقِرُ قَرْحَا وَدُهْنُ الْبَلَسَانَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ وَزْنُ
مِثْقَالٍ يَدُقُّ الْفَلْفُلُ وَبَزْرُ الْبَحْجِ وَسَنْبُلُ الطَّيْبِ وَ
عَاقِرُ قَرْحَا جَيِّدٌ غَايَةً وَيَخْلُ تُرْدُ يَدُقُّ الْأَفْيُونُ وَالزَّعْفَرَانُ
غَايَةً أَنْ مَا يَكُونُ مِنَ النُّعُومَةِ تُرْدُ يَخْلُطُ الْأَدْوِيَةَ جَمِيعًا
وَتَحْلُدُ دُهْنُ الْبَلَسَانَ بِدُهْنٍ وَرَدٍ وَيُؤْخَذُ عَسَلٌ صَالٍ فِي
مَنْزُوعِ الرَّغْوَةِ وَيَعْجُنُ بِهِ الْأَدْوِيَةَ وَيَقْلِبُ عَلَيْهِ بَعْدَ
ذَلِكَ دُهْنُ الْبَلَسَانَ وَيَخْلُطُ فِيهَا وَنِ غَايَةً مَا يَكُونُ
نَافِعٌ اِنْ شَاءَ اللَّهُ **صِفَتُ مَعْجُونِ الْأَفَاعِي** النَّافِعِ مِنْ

السُّعالِ وَأَوْجَاعِ الْكَبِدِ وَالصَّدْرِ وَأَعْلَانِ النَّفْسِ
وَالْمَعْدَةِ وَالصَّرَةِ وَلَيَافِي الصَّوْتِ وَيَدْرُ الْبَوْلِ
وَيَنْفَعُ مِنْ أَوْجَاعِ الطَّحَالِ وَاحْدًا بِهَا يُؤْخَذُ زَيْبُ
حُلُولِيمٍ مَقْرُوعِ الْعُحْدِ وَشَمِشٍ خَمْسَ وَعَشْرِينَ
دِرْهَمَ رَعْفَرَانٍ وَسَنْبَلِ الطَّيِّبِ وَسَلِجَةٍ وَدَارِجِي
وَدَارِ سِبْطَانٍ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ دِرْهَمٌ فَضَبُّ الدَّرِيَّةِ
وَفُقَاجٍ إِدْخِرْ وَعَلَاكَ الْبَطْمِ وَمَقْلُ أَذْرَقٍ مِنْ كُلِّ
وَاحِدٍ دِرْهَمَيْنِ وَلِصْفٍ مَرِّ صَافِي أَرْبَعِ دِرْهَمِ
عَسَلٍ مَزُوعِ الرِّغْوَةِ سِتَّةَ عَشَرَ دِرْهَمٍ يَجْمَعُ هَذِهِ
الْأَدْوِيَةَ مَسْحُوقَةً مَسْحُوقَةً مَسْحُوقَةً مِنْهُ مَا يَنْفَعُ
بَشَرَابٍ صَافِي جَيِّدِ الْجَوْهَرِ وَمَا يَقُومُ مَقَامَ الشَّرَابِ

مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّهُ وَيَعْنِي بِهِ وَيَرْفَعُ فِي إِنَاءٍ وَلَيْسَ يَعْمَلُ عِنْدَ
الْحَاجَةِ الشَّرْبَةِ مِنْهُ دِرْهَمٌ بِمَاءٍ حَارٍّ وَلَوْجَعِ الْكَبِدِ
وَالْمَعْدَةِ وَوَجَعِ الصَّدْرِ وَالرِّيَّةِ بِمَاءِ الزُّوْفَانِ نَافِعٌ
أَقْرَاصُ الصَّدَاعِ وَالشَّقِيقَةِ وَالشَّهْرِ وَيَطْلُبُ بِهَا
الْأَسْدَاعُ يُؤْخَذُ مَرَّةً وَأَقْيُونٌ وَلَا دَنْ وَكَافُورٌ مِنْ كُلِّ
وَاحِدٍ خَمْسَةَ دِرْهَمٍ كَنْدَرُورٌ وَأَنْزُرُوتٌ وَطَبِينُ أَرْمَنِ
وَقَرْدٌ مَا نَأَمِنْ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ عَشْرَةَ دِرْهَمٍ يَجْمَعُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ
مَدْقُوقَةً مَسْحُوقَةً وَيَعْنِي بِمَاءٍ وَرْدٍ وَيَقْرَأُ مَثَلَتَهُ
وَيُحَقِّقُ فِي الظِّلِّ فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ بِحِلِّ الْحِلِّ الْحَرِّ
وَيَمْلِي بِهِ الْجَبْهَةَ مِنَ الْجَانِبَيْنِ نَافِعٌ **مَعْجُونٌ**
شَكْمٌ رَفْتَنٌ يُوحَا كُوَيْدٌ كِهْ شَكْمٌ دَقِيقٌ رَاكِهْ

بَبَادُ قُرْقُوبُودَ سَوْدَ دَارْدَ صَنْعَتَشْ نَارْدَانِ بَرِيَانِ كَرْدَه
 سِي دَرَمِ مُرْدَ دَانَه پَانَزْدَه دَرَمِ سَعْدِ وَقْصَبِ الذَّرِيرَه
 وَزِيرَه كِرْمَانِي كِه بَسِرَكِه قَرْعَا كَرْدَه بَاشَنْد وَنَرَانِ بَسِر
 بَرِيَانِ كَرْدَه وَسَدَ وَمُشَلْ طَرَامِشِيعَ وَمَقْلَ وَمَصْطَكِي
 أَزْهَرِي كِي نِيمِ دَرَمِ قُرْصِ چَهَارِ دَرَمِ هَمَه رَا كُوفْتَه وَ
 بِنَجْتَه بَارْدِ مِيَرِ فِرَاحِ بِيَزَنْدَ وَشَرْتِي مِقْدَارِ سِه دَرَمِ
 خُورَنْدَ وَآزْ تَرَشِيهَا اَحْتِرَازْ كُنَنْدَ **قُرْصِ زَرِشَكِ** تَبَهَاءِ
 كَرَمِ رَا وَآمَاسِ حِكْرَ رَا سَوْدَ دَارْدَ وَمَعْدَه آمَاسِيده قَا
 دَهْدَ صِفَتَشْ أَفْشَرُ زَرِشَكِ وَرُبُ السُّوسِ وَكُلْ وَ
 تُحْمِ خِيَارِ وَخَرُبَنْهَ أَزْهَرِي كِي سِه دَرَمِ مَصْطَكِي وَ
 سُنْدِلَ وَأَفْشَرُ غَا فِتْ أَزْهَرِي كِي دُو دَرَمِ هَمَه رَا كُوفْتَه

وَبِنَجْتَه بَابِ تَرَانَجِي بِيَسِرِ بِيَشَنْدَ وَقُرْصِ كُنَنْدَ هَر قُرْصِي
 مِثْقَالِي وَبَوَقْتِ حَاجَتِ بَكَارْدَارَنْدَ **شَرَابِ سَكَنْجَبِينِ**
سَفَرَجَلِي النَّافِعُ لِقُوَّةِ الْمَعْدَةِ وَيَسْكُنُ الصَّفَرَ يُؤْخَذُ
 مَاءُ السَّفَرَجَلِ الْأَصْفَرِ هَانِي الطَّيْبِ الرَّايْحَةِ جُزْءٌ وَمِنْ
 السُّكَّرِ جُزْءٌ وَمِنْ الْخَلِّ رُبْعُ جُزْءٍ وَيَطْبَخُ بِنَارِ لَيْتَةٍ
 حَتَّى يَصِيرَ لَهُ قِوَامُ الْعَسَلِ وَيَبْرُدُ وَيَسْتَعْمَلُ وَقْتُ الْحَاجَةِ
 مِنْ وَقْتِ الْيَوْمِ وَقَتَيْنِ وَمِنْ اخْيَارِ الشَّرَابِ الَّذِي هُوَ
 بِالْعَسَلِ نَافِعٌ بِإِذْنِ اللَّهِ **صِفَةُ حَبِّ يَنْقِي الصَّدْرَ**
 مِنَ الْبَلْغَمِ الْغَلِيظِ وَيُفْتَحُ السَّدَّةُ يُؤْخَذُ غَارِ يَقُونَ
 وَتَرَبْدُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثَلَاثَ دَرَاهِمٍ أَصْلُ السُّوسِ وَ
 أَيَارِجِ وَفَرَا سِيُونَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ دَرَاهِمِ شَحْمِ الْحَنْظَلِ

وَأَنْزَرُوتَ وَصَبَرُوتَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ دِرْهَمَيْنِ يَدُقُّ الْجَمِيعُ
وَيُنْجَلُ وَيَعْجُنُ بِمَاءٍ وَجَبَبُ الشَّرْبَةِ مِنْهُ دِرْهَمَيْنِ نَافِعٌ
صِفَتْ حَبُّ لَوْجَعِ الْمَفَاصِلِ وَعَرَقُ النِّسَاءِ يُؤْخَذُ سِتْرِمُ
نَصِيْنِي وَهَلِيلِجٍ أَصْفَرٌ وَحَبُّ النَّيْلِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ
دِرْهَمَيْنِ تَجْمَعُ هَذَا الْأَدْوِيَّةُ مَدْقُوقًا مَخُولًا وَيَعْجُنُ
بِمَاءٍ الْكَزْبِ النَّبَطِيِّ الشَّرْبَةُ دِرْهَمٌ إِلَى دِرْهَمَيْنِ نَصْفِ
بِمَاءٍ بَارِدٍ **صِفَتْ حَبُّ الْقُوقِيَا** وَهُوَ حَبُّ الْحَالِيئُوسِ النَّافِعُ
مِنْ أَوْجَاعِ الرَّأْسِ وَالْبَلْغَمِ وَتَجْلِي الْبَصَرِ وَيَنْقُصُ
الْفُصُولِ مِنَ الْبَدَنِ وَالرِّيَّةِ يُؤْخَذُ مَصْطَكِي وَعُصَا
الرَّصْتَيْنِ وَصَبْرٌ سَقُونِي وَسَقُونِيَا وَشَحْمُ حَنْظَلٍ
بِالسُّوْبَةِ يَدُقُّ وَيُنْجَلُ وَيَعْجُنُ بِمَاءٍ وَجَبَبُ الشَّرْبَةِ

٢٤ دِرْهَمٌ إِلَى دِرْهَمَيْنِ رُبْعٌ نَافِعٌ **صِفَتْ مُسَهِّلُ خُرْجِ السُّودَا**
وَيَنْفَعُ لِلْيَرَقَانِ يُؤْخَذُ سَقُونِيَا بَعْدَ دَانَقِيْنِ شَكَرٍ
طَبْرَدٍ دِرْهَمٌ يَدُقُّ بِمَاءٍ فَاتِرٍ **مُسَهِّلُ خُرْجِ الْبَلْغَمِ**
وَالْأَسْتِرْكَةِ وَالْمِرَّةِ السُّودَا يُؤْخَذُ تَرْدٌ بِدَابْضَرٍ دِرْهَمٌ سَفَاخِ
دِرْهَمٌ وَنَصْفُ غَارِيْقُونٍ أَرْبَعٌ دَوَانِيْقُ صَبْرٍ نَصْفُ دِرْهَمٍ
مَحْمُودَةٍ دِرْهَمَيْنِ يَدُقُّ الْجَمِيعُ نَاعِمًا وَيَشْرَبُ بِمَاءٍ حَارٍ
مُسَهِّلُ خُرْجِ الرُّطُوبَاتِ مِنَ الْمَفَاصِلِ وَالْبَلْغَمِ
مِنْ الْمَعْدَةِ يُؤْخَذُ أَيَّارِجٌ قَيْقَرًا وَأَقْتِمُوزٌ أَقْرِيطِي مِنْ
كُلِّ وَاحِدٍ وَقِيَّةٌ غَارِيْقُونٌ نَصْفٌ وَقِيَّةٌ شَحْمُ الْحَنْظَلِ
دِرْهَمٌ وَنَصْفُ تَجْمَعُ هَذَا الْأَدْوِيَّةُ مَسْحُوقَةً مَخُولَةً وَ
يَعْجُنُ بِالْعَسَلِ مَزْرُوعٌ الرِّعْنُ الشَّرْبَةُ دِرْهَمَيْنِ وَكَثْرًا عَلَى

قَدْرُ الْحَاجَةِ **اُخْرَى سَهْلُ الْبَلْغَمِ** وَالرُّطُوبَةِ يُؤْخَذُ
 تُرْبُ اَبْيَضُ دِرْهَمٍ وَثَلَاثُ غَارِيقُونَ اَرْبَعُ دَوَانِيْقُ شَبْرَمِ
 وَمِلْحُ هِنْدِي مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ نِصْفُ دِرْهَمٍ يَدُقُّ الْجَمِيعُ نَاعِمًا
 وَيُخَالَطُ بِحَرِيرَةٍ وَيُعْجَنُ بِعَسَلٍ مَذْرُوعِ الرُّغْوَةِ وَهُوَ
 شَرِبَةُ الثَّامَةِ **مُسَهِّلُ السَّودَا** يُؤْخَذُ اَفْتِيْمُونُ
 اَقْرِيطِي وَبَسْفَانِيْجٌ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ دِرْهَمٌ وَنِصْفُ غَارِيقُونَ
 دِرْهَمٌ مِلْحُ بَطْنِي وَاسْطُوْخُدُسٌ وَحِجَارَةُ لَا تُورَدُ مِنْ
 كُلِّ وَاحِدٍ اَرْبَعُ دَوَانِيْقُ يَدُقُّ الْجَمِيعُ نَاعِمًا
 وَيُعْجَنُ بِعَسَلٍ الشَّرِبَةُ خَمْسُ دِرْهَمٍ وَيُسْفُ مِنْهُ
 ثَلَاثُ دِرْهَمٍ بِمَاءِ الْحَارِّ فِي السَّحْرِ **صِفَةُ دَوَا**
يَقْطَعُ الدَّمَ يُؤْخَذُ كَنْدَرٌ وَبَهْمَنٌ اَبْيَضٌ وَاحْمَرٌ

وَصَمْعُ عَزَلِي وَحَبُّ السَّفَرَجَلِ وَبَلُّوطٌ وَجَنْدُ الرُّمَّانِ
 وَعَذْبَةٌ وَسُكَّرُ نَبَاتٍ وَاقَاقِيَا وَخَرْثُوبٌ بَطْنِي وَ
 التُّوكُ شَامِي يَدُقُّ وَيُعْجَنُ سُفُوفٌ نَافِعٌ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى
مَعْجُونٌ فَلَا سِفَةَ جُنَيْنٌ كُوَيْدِكُهُ اَوْ رَافِلِسُوفَانِ
 مَائَةُ زَنْدِ كَانِي مِي خُوانَسَدِ زِيْرَا كِهْ جُمْلَةُ اَمْرِشَهَاءِ
 فَاسِدَرَا اَزْتَنَ بَا زِدَارْدَ وَانْدَامَهَارَا قُوْتَتْ كَنْدَ
 وَشَادِي دِلْ اَفْزَايْدَ وَطَعَامٌ بَكُوَارْدَ وَزَرْدِي
 رُوِيْرَا بَبَرْدَ وَفَهْمٌ رَا تِيْر كَنْدَ وَزُبَانَرَا دَر سَحْنِ
 كَفْتَنِ رَوَانِ دَارْدَ وَفَرَامُوشِيَهَارَا اَزْتَنَ بَا زِدَارْدَ
 وَسَرْدِي دِيْرِيْنِهْ رَا اَزْتَنَ رَا يَلْ كَنْدَ وَكُرْدَهْ وَمَثَانَهْ
 وَقَضِيْبٌ رَا قُوْتَتْ دَهْدَ وَشَهْوَتِ جِمَاعِ رَا وَاِبْ بِيْشْتِ

بِيَفْزَايِدْ وَدَرْدِ بِنْدِ كَشَهَارَا وَبَادِ مَعْدَه وَحَشَا تَحْلِيل
 كُنْد وَدَرْدِ پُشت رَا كِه از سَرْدِي بُود پُرد و بُوي دَهَر
 خُوش كُنْد و بِن دَنَدَان رَا سَخْت كُنْد فَلَقْل دَارِ فَلَقْل
 زَنْجَبِيل دَارِ چِينِي بَلِيلَه اَمَلْ شَيْطَن هِنْدِي زَرَاوَنده كُرد
 بِيخ بَابُوح مَغْز جَلْفُوزَه مَقْشَر از هَر يَكِي بَهْرَه بَعْنِي بَرَابَر
 جَوْرِ هِنْدِي جَزَوِي مَوِي زِ سُرْخ از آسْتَه پَاك كَرْدَه
 بِيست دَرَم هَمَه رَا خَرْد بَكُونِد و بِيَزَنَد و چِنْدَان كِه
 هَمَه بُود دُو چِنْدَان عَسَل صَا فِي كَف كَرْفَنَه بِيَسِرْشَنَد
 و مَعْجُون كُنْد و مَدَّتِ چَمَل رُوز دَر ظَرْفِ اَبْكِيَه
 كُنْد و دَر مِيَان جَوْنَه نَدَبَس از آن هَر شَرَبْتِي چِنْدَان
 كِه بِنْد و فِي بَكَار دَارَنَد و ضَعِيف مِزَاج رَا كَمْتَر بَايَد

۲۶ دادَن تَا زِيَانَش نَدَارَد **مَعْجُونِ النَّسِيَانِ** مُحَمَّد
 زَكْرِيَّا كُونِد كِه اَيْن مَعْجُون فَا مَوْشِيَهَا رَا از تَن زَايِل
 كُنْد و حِفْظ رَا بِيَفْزَايِد و فُهْم رَا تَز كُنْد سَعْد زَنْجَبِيل
 سُنْبُل و ح از هَر يَكِي دَر يِ هَلِيلَه سِيَاه پُوسْتِ اَمَلْ
 از هَر يَكِي دُو دَرَم اَنكَبِين بِلَادِ رِيك دَرَم او رَا دَر
 اَنكَبِين صَا فِي حَل كُنْد و دَار و هَا رَا كُوفَنَه كَرْدَه
 دَر آن بِيَا مِيَزَد و دَر سَبُوقِي رَنكِين كُنْد و بَوَقْتِ
 حَاجَت مِقْدَارِ فِنْد و فِي بِنَا شَنَا خُور نَافِع **تَرِيَاقِ**
اَرْبَعَه بَكِيَرْد جَنْطِيَا نَا يِ رُوي وَحَبُ الْغَارُو
 زَرَاوَنْدِ رَا ز و مَرِّ صَا فِي از هَر يَكِي جَز و كُوفَنَه و عَسَل
 بِي كَف سِه چِنْدَان كِه اَدْوِيَهَا سَت شَرَبْتِي از دُوشْتَقَالِي ^{است}

بَابِ سَرْدِ وَمُومِي از طَبِيبَانِ بَجَائِ مُر قِسْطِ بَكَازْدَارِ
 جِهَانِ بَحْتِ حَكَايَتِ كَرْدِ كِه آنْدَرِ شُخْتِ زِيَادَتِ يَافْتَنِ
 اَز رَعْفَرَانِ جُزْوِي دِيكَرِ اَيْنِ تَرِيَاقِ چَهَارِ كُونِه اسْتِ
 كَزِيدِنِ كَرْدَمِ دَا سُوْد دَا رَدِ وَ كَزِيدِنِ عَنكِوْتِ وَ بِيَارِ بِهَاءِ
 سَرْدِ رَا وَ كُوِيْنْدِ كِه اَيْنِ فِعْلَهَا تَزْدِيْلِ تَرِيَاقِ بَزْدَكْسْتِ
 اَنْدَرِ اَيْنِ فِعْلَهَا **بَابِ** **اَنْدَرِ مَطْبُوحَاتِ**
وَمَسْرَلَاتِ بَنْفَشَه وَ نِيلُوفَر وَ بَرَكِ كُلِ سُرْخِ وَ پُوسْتِ
 هَلِيلَه زَرْدِ وَ هَلِيلَه سِيَاهِ وَ شَهَرِ وَ تَحْمِ كَمُونِ وَ
 اَفْتِمُونِ اقْرِيطِي دَر صَرَه بَسْتَه وَ بَاخِرِ جَوْشِ دَر اَنْدَاخْتَه
 اَز هَر يَكِي سِدِ دَرَمِ سِيَاهِ يَكِي وَ لَبَابِ قَحْمِ خِيَارِ نِيْمِ كُوفْتَه
 وَ بَسْفَايِجِ نِيْمِ كُوفْتَه اَز هَر يَكِي بِخِ دَرَمِ الْوِي سِيَاهِ فَرِيَه

۲۷ پانزده عَدَدِ عُنَابِ سِيَسْتَانِ اَز هَر يَكِي بِيَسْتِ عَدَدِ
 مَوِيْزِ مُنْقِي دَه دَرَمِ اَلْجِيرِ زَرْدَه عَدَدِ بَحْوَشَانْدِ
 صَا فِي كَرْدَه بَرِيَسْتِ دَرَمِ فُلُوْخِ خِيَارِ شَنْدِرِ وَ بِيَسْتِ بِخِ
 دَرَمِ تَرِ اَلْجَيْنِ وَ دَه دَرَمِ كَلْبَشَكِرِ بَعْدَادِي وَ يَكِ دَرَمِ
 غَارِ يَقُونِ سَفِيْدِ بَكَلَابِ حَلِ كَرْدَه وَ دَانَكِي مَحْمُودَه اَنْطَاكِ
 وَ دُو دَرَمِ وَ وَغْنِ بَادَامِ بَرِ چَكَانِيْدَه **نوعی دیگر**
 سِنَامِكِي وَ پُوسْتِ هَلِيلَه زَرْدِ وَ سِيَاهِ وَ بَسْفَايِجِ قُسْطِ
 وَ بَنْفَشَه وَ نِيلُوفَر وَ تَحْمِ خَطْمِي وَ تَحْمِ جَمَارِي وَ تَحْمِ خِيَارِ
 اَز هَر يَكِي بِخِ دَرَمِ الْوِي سِيَاهِ دَه عَدَدِ اَلْجِيرِ زَرْدِ بِخِ
 عَدَدِ پَرِ سِيَاوَشَانِ يَكِ قَبْضَه مَرِيْزَكِ وَ قِيَه مَغْرِ خِيَارِ
 شَنْبِ وَ تَرَكْبِيْنِ وَ تَرَهْنَدِي اَز هَر يَكِي وَ قِيَه وَ نِيْمِ

مَحْمُودُهُ أَنْطَاكِي نَيْمٌ دَانَكُ قَنْدِيكٌ وَقِيَّةٌ غَارِيْقُونُ
 سِفِيدِيكُ دِرْمِ نَافِعٌ **نَوِيحِي دِيكِرُ** پُوسْتِ هَلِيلِكُهُ زَرْدُو
 كَابِلِي أَزْهَرِيكِي پَنَجِ دِرْمِ سِنَامِي هَفْتِ دِرْمِ بَسْفَانِجِي
 نَيْمِ كُوفَنَه پَنَجِ دِرْمِ عُنَابِ وَسِيَّسَانِ أَزْهَرِيكِي بَا نَزْدَه
 عَدَدُ غَارِيْقُونِ مِيْسُ دُودِرْمِ تَرِيدُ مَحْجُوفِ سِفِيدِ تَرِيدُ
 نَيْمِ كُوفَنَه چَهَارِ دِرْمِ سُوْرِيْجَانِ نَيْمِ كُوفَنَه سِيَه دِرْمِ وَ
 بَنْفَشَه وَنِيلُوفَرِ أَزْهَرِيكِي هَفْتِ دِرْمِ رِيُونِدِ جِيْنِيكِي
 دِرْمِ مَحْمُودُهُ أَنْطَاكِي دَانَكِي وَتَيْمِ قَنْدِ مِصْرِي دُوقِيَّة نَافِعُ
لَوْجِ الظَّهْرِ الْعَتِيْقِ نَشْرَبُ نَفْعُ الْحَصْرِ الْأَسْوَدِ رَطْلُ مَعَ
 سَمْنِ أَرْبَعِ دَرَاهِمٍ وَعَشْرِينَ دِرْهَمٍ عَسَلِ نَشْرَبُ أَرْبَعِ عَشَرَ
 يَوْمًا فَرِي وَجَعِ الظَّهْرِ وَالرَّكْبَتَيْنِ لَهُ الْمَقَادِيرُ عَجِيْبَةٌ

٢٨ فَاصلِهَا **لَوْجِ الظَّهْرِ الدَّائِمِ** وَالْأَبْرَدَةِ وَالْحَامِ
 وَضَفُّ الْكَلْبِي يُؤْخَذُ كَفُّ حَبَّةِ الْخَضِرِ وَكَفُّ زَجْجِدِ
 وَكَفُّ بَزْرِ الْجَرِّ حَيْرٍ وَيَعْنُ بَعْسِلٍ وَيُؤْخَذُ مِنْهَا كُلُّ جَوْزَةٍ
 عِنْدَ النَّوْمِ قَالَ يَنْفَعُ عَدَا وَيَصْفِي اللَّوْنَ وَيَقْوِي الْمَعِدَةَ
 نَافِعُ **صِفَةِ قُرْصِ بَنْفَشَه** قُولُجِ رَا بَكْشَايْدِ وَتَبِ قَحْرَه
 سُودَ دَارْدِ تَرِيدُ مَحْجُوفِ پَنَجِ دِرْمِ رُبِّ السُّوسِ چَهَارِ دِرْمِ
 بَنْفَشَه دَه دِرْمِ سَقْمُونِيَادُودِرْمِ مِصْطَكِي يَكِ دِرْمِ
 وَنَيْمِ كَثِيرِ يَكِ دِرْمِ قُرْصَهَا كَنْدِ شَرِيْتِي دُودِرْمِ وَنَيْمِ
 بَا كَلَابِ وَنِيْجَتِ قُولُجِ أَنْدَرِ طِيْجِ مَوِيْدِ وَانْجِيْرُ وَفَلُوسِ خِيَارِ
 شَبْرِ دَهْنَدِ يَا أَنْدَرِ شَرَابِ بَنْفَشَه **نَسْخَةُ دِيكِرُ** خُذَاوَنْدِ
 تَبِ وَسُوفَه رَا وَطَبِخْ خَشَلِ رَا سُودَ دَارْدِ بَنْفَشَه دَه دِرْمِ

مَغْرِ بَادَامَ وَمَغْرِ حَمَّ خِيَارَ وَكَثِيرًا وَرَبَّ السُّوسِ أَزْهَرُ
يَكِي چَهَارِ دَرَمِ شَرَبِي دُودَرَمِ بَا جَلَابِ كَرَمِ وَيَا بَاشَرِ
بَنَفْشَه خُورْدِ **سُفُوفِ كَرَفِي** نَحْوِ سَفِيدِ آندَرِ سِرِّ كِه
وَأَبِ فَرَعَارِ كُودَه پَنجَاهِ دَرَمِ بَرِجِ سَفِيدِ شُشْتَه وَخُشَكِ
كُودَه سِي دَرَمِ بَانَ سَفِيدِ مَائِدَه خُشَكِ شُصْتِ دَرَمِ
مَغْرِ بَادَامِ شِيرِي مَقْشَرِ كُودَه وَخُشَكِ كُودَه سِي دَرَمِ
كُودَمِ خُشَكِ سِي دَرَمِ خُشَا شِ سَفِيدِ چَهَلِ دَرَمِ شَكْرِ
طَبَرِ زَنِيمِ مَنِ اَيْنِ اَدْوِيهَا كُوفَنَه وَنِجْتَه بِمَحَلِ
دُرُشْتِ هَرِ بَامِدَادِ سِي دَرَمِ بَا سُبُوسِ اَبِ كَرَمِ وَبَا شِيرِ
تَا زَهِ جُوشَانَدِ وَبِدَهْنَدِ **تَرِيَاقِ** شَخْصِي رَا كِه زَهَرِ
دَادَه بَاشَدِ اَيْنِ تَرِيَاقِ بِدَهْنَدِ وَبَقِي بَرَّارِ دَتَانِ

۲۹ زَهَرِ آزِينَشِ يَاكِ شُودِ وَبَدَانِ تَوَانِ دَانِسْتِ كِه چِي
دَادَه آندِ كُودَه آذِ بَهْرَانِ كِه اَكْرَزَهَرِ نَدَادَه بَاشَنَدِ
قِي نِيَا يَدِ بَكِيرِ نَدِ كِلِ مَحْنُومِ وَحَبِّ الْعَارِ بَرَّارِ كُوفَنَه
وَ نِجْتَه بَرُوعِنِ كَا وَ كُودَه چَرَبَشِ وَ بَا نَكِيرِ سِرِ بَشَنَدِ
وَ بِدَهْنَدِ تَا اسْتِفْرَاعِ بَرِجِ الشَّاءِ اللَّهُ تَعَالَى **نُسخَتِي كِه**
بَرُوسِيَنَه رَا يَاكِ كُودِ وَ نَرَمِ كُودِ بَنَفْشَه وَرَبِّ
السُّوسِ وَ پَرِ سِيَا وَ شَانِ وَ كَثِيرِ وَ صَمِغِ عَرَبِي وَ صَمِغِ
بَادَامِ وَ نَشِشْتَه آذِ هَرِيكِ دُودَرَمِ مَغْرِ بَادَامِ شِيرِي
وَ اَرْدِ بَقْلَا آذِ هَرِيكِ هَفْتِ دَرَمِ حَمِّ خُشَا شِ پَنجِ دَرَمِ
زَعْفَرَانِ يَكِ دَرَمِ حَمِّ بَادِيَا نِ دُودَرَمِ شَكْرِ بِيَسْتِ
پَنجِ دَرَمِ قُضْمَا كُودَه وَ بَكَارِ دَارِنَدِ **نوعِي دِيكِرِ**

بجھت سرفه که شب بی قرار دارد رب السوس
پیچ درم قفل و مر و قرد مانا و انگزد و مغربا دام
طلخ از هر یک دو درم باب غسل سیریشند و حب کنند
و اگر اندرین حب تخم بادیان و زردا و ند کرد زیاده
کنند قوی تر باشد **صفت غرغره** زکام را که از تری
بود باز دارد سماق پیچ درم شب یمانی بریان کرده
سه درم نمک طبرزد سه درم کل سرخ دو درم کوفند
و بخته بشرب حرقون بکار دارند **غرغره** که قود
امدن زکام باز گیرد نار نوش و مازو و سماق بر آب
بگویند و بپزند و اندر سرکه و غار کنند یک شبان
و بدان غرغره کنند **سقوطی** که خداوند دماغ کرم

و خشک را سود دارد بکیرد آب کوه و نیلوفر را و غرغره
بکیرد و چنان که آب کوه و روغن نیلوفر برابر
یک دیگر باشند شیر زنان دو چندان در بینی
چکانند نافع **صفت داروی** که سبوسه را از سر
پاک کند آب چغندر چهل درم زهره کاود و درم
سیا میزند بپزد و چند کت سر را بان می شویند
پاک شود **صفت طلائی** که ریزیدن موی باز دارد
پوسیا و شان و لادن و آفتابین رومی و حب
الغار بروغن بپزند و طلا می کنند و اگر بشرب
حل کنند طبع مفرد سیا میزند و طلا کنند هم شاید
طلا که کلف را باز دارد خایه مورچه و حب سودا

در آب ماست ترش فرغار کنند و طلا کنند یک شب
روز **صفت دارو** که پوستها که کرد اگر ناخن بر خیزد
باز دارد مصطکی سه درم اندر روغن کل بکند از د
و دود درم نمک با آن بپا میزد و بر ناخن بنهند و
پسند بهتر شود **صفت دارو** که دندان سیاه
شده سبز دانه قنیل طایفه درم فلقل چهار درم
حماما سه درم ساج هندی دود درم مازوی سخته
هشت درم بگویند و بپزند و بدان مسواک کنند مجرب
صفت سرهمه که دمه باز گیرد و خارش بنشانند ثویله
سبز مغسول ده درم هلیله زرد و دار فلقل و صبر
خا ص قوطری و زرد چوبه از هر یکی پنج درم

بگویند

بگویند و بپزند چون کرد و بکارد دارند **دوا الکلف** ۴۱
صمغ عربی شب انزروت کافور کثیرا مصطکی شمع
سیاه و سفید الوجد شیر بخت و دغ صرف زبد البحر
استفیداج زیتق بعمل مرهم و بطلک مجرب **بو اسیر**
الکفسه بغلا بدهن الزيت و تحط علی البواسیر
بتدا **اخری** الفجل اذا طلي بها البواسیر بتدا مرارة
البقرة سودا یخلط مع دیق سعتز صمد به و البواسیر
بتدا **خواص نئی آدم** دم حایضه لم یمسها رجل یخلط
مع شی من المني الرجل یختل من به بیاض العین بتدا
مرارة السبوط و مرارة الذیب مخلوط اذا حملتها الا مرارة
بعد الفسل بصوقه و و طیها یعلها صلت بهن البوق

وخلط مع الشيرج ويطلى القضيبي بقرا الحبل نبغي بحرق
وسخن بشراب ويطلى وقضيبي لدواب بهج جماع
الاخضر الكبد يدليك به التاليد ذلك موي تبدا
اصل الهليون يابس اذا علق على الصغير بالليل ما يقرع
مرارة ادعليت برتب وطلا الرجل حاجبيه وميشي قدام
امراة تحبه **معجون الجزر** بادها اذ تن تحلل كند
ويشت راقوي دارد و سردی کرده و سستی مثانه را بر د
و شهوت جماع و آب پشت را بيفرايد و بلغه هاي سطر را
از معده و احشار افرو دارد و مردم سرد مزاج نيك
بود كزرتان در و نيش را بيندازند و بكار ديترا
و زوسه من در ديدك سنگين كنند و غسل چندان

بروي ريزند كه زيرش برآيد و با تش نرم بيزند و هر
و قتي بگفجه همي جنبانند تا پخته شود و هيچ تري
اندروي نماند بس زان دار چيني و سنبل و مصطكي
از هر يكي سه درم زنجبيل چهار درم فلفل سفيد
و افنيون افريطي و اميد و سورنجان از هر يك دو
درم جوز بواد و درم زعفران خالص و درم جمله را
كوفته و ريخته با غسل بياميزند و معجون سازند
و بكار دارند **صفة شافي كه شكم بندد** اسحاق كويد كه
اين شاف كند شكم و زحير را نيك بود و خورامد
از شكم باز دارد بستان اقا قيا و صمغ عربي و افون
و مازو و سلك و كندرو و كل قريسي و بربج پارسي برآ

کرده از هر یک جزوی جمله را کوفته و بیخته بآب مورد
 ناره یا آب کشنیر تان بریشند و شاف کنند و بسایه
 خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند **دار و طی که**
 کرانی ز فانا بر د بکیرند نو شاد در و عاقر قرحا و خردل
 سفید و فلفل راست کوفته و بیخته و روزی چند
 بار ز فانا بر آن مالند خاصه بن زفان و زیر زفان
صفت سفید کردن دندان بوره زرگران و کف دریا
 و زنجبیل از هر یک سه درم کوفته و بیخته در بن
 دندان مالند نافع باشد **صفت خوش کردن بوی**
دهن در سخن گفتن زعفران و قرفه و هیل بوا و
 دارچینی و قاقله از هر یک دو درم مشک بیتی قدری

۴۲ کافور منصوری مازوی بی سوراخ کوفته و بیخته
 بریشند بستر که کهن جها سازند بقدر خود بسایه
 خشک کنند و بشب در دهان گیرند **صفت سعال**
دیرینه را تخم خیار و اصل السوس از هر یک هشت
 درم تخم تره دو درم بسفیده خایه مرغ بریشند و
 جها کنند و بسایه خشک کنند و شب در دهان گیرند
جی که بشب در دهان گیرند اواز بکشايد تخم
 کدو و تخم خیار و تخم شنکیار از هر یک جزوی صغ
 عربی و کشیر و نشاسته از هر یک جزو بادام و خشک
 از هر یک جزو نبات مصری چندان که وزن ادویه
 این حوائجها جدا جدا بگویند و بلعاب بزرقطونا

سفید بریشند و حب کنند و بسایه خشک کنند و شب
 در دهان گیرند. هر که طر خون خشک کوفته با زر در
 خایه بخورد او از بکشداید. اگر طلق کد آخته باب
 کافور امیخته بردست مال د تمام و انش بردست گیرد
 آتش هیچ اثری نکند. اگر شاه دانه هندوی مقشر
 در زمین فشانند و آب بریزی و یک ساعت صبر کنی
 در حال نبات برادر **صفت دندان کردن بی عذاب**
 پیه و زرق که بر غراز باشد و از آب دور باشد خشک
 کنند و بکوبند و مقدار یک عدس در بن دندان نهند
 در حال بی عذاب بر آید باید که و زرق سبز باشد
حب السعال با دام شیرین پوست کند تخم خیار

و شکیار مقشر و نشاسته و صمغ عربی و کثیره و تخم
 خشخاش از هر یک پنج درم رب السوس در دم با قلاب
 مقشر پنج درم جمله را بکوبند و بپزند و بلعاب بذر
 قطونه سفید بریشند و اگر بلعاب به دانه نی خیر
 کنند بهتر باشد و جها سازند بمقدار خود بر بزر یا
 گیرند نافع **اخری** ینفع من الکلف و یقیه الوجه و
 یجسسه و یوخذ باقلا و کثیرا و آنزروت و مصطکی
 اجزاء متساویه یدق کل واحد علی حده و یخل و
 یجفن ببیاض البیض و یفرص و یجفف بالظل و یسحقه
 ناعما و یطلی به الوجه عند النوم. اگر کون خروس را
 چرب کنی باند نکند و خروس را همچنین. اگر خون

بودینه کسی خور دکنک شود، اگر زهره طاور
کسی خور دیوانه گردد، پختن خایه بی آتش بستان
خایه و در میان نورینه و یک چند آب بروی بریزد
در حال پخته شود **صفت** موی دراز کردن بستاند
در خرو بسوزاند و خاکسترش را بر صلایه رصاص
خرد بساید و بروغن زیتون بمالد و موی خود را
بتراشد و بان دارویی مالد موی بر آورد و سیاه
شود **صفت** دارویی که در بن دندان کرم خورده
ریند پاره پاره بریزاند بستاند تخم ما در یوز و
شاسپرم و لشه بقطران و در بن دندان مالد،
اگر خواهی که در مست شوی بستان تخم کرب و زین

۴۵ و بادام تلخ و انیسون و سداب خشک و ناخته بیک
درم باب سرد خورده، و اگر تخم کرفس و ناخته و تخم
گندنه در دهان کیده همین فعل کند، اگر تخم کشنیز
بخابی بوی شرب نیاید، و اگر سنبل و سداب را در دهان
گیری بوی نیاید **باطل کردن موی ز چشم** موی را
بر کنند و زهره بر غاله با نیم درم نوشادر بپا میرند
و طلا کنند و در بوجه که بتاری العلق گویند بکیرند
و قدری نمک بروی پراکنند او را اندر سر که غرق کنند
و بگذارند تا خشک شود بسریکوبند و هرگاه که موی
بکنند بر آن جای طلا کنند نافع، اگر خواهی که
بخابی آتش اندازی و با آتش نباشد حتی شرب از تخم

بگیر و بدهح شامی اندر کن و در آفتاب نه تابو شد
بسختی سدل اهل که برو آب نرسیده باشد بیفکن
برو و نظری کن که چون شراب بر جوشد کبریت کو فته
در افکن تا عجایب بینی و این شغل خطا و آتش نازا
است اگر خواهی که از انگشتان آتش بر آفریزی
لختی پوره بسره که ترک کن و لختی کف دریا بدان پیامیز
و بسره انگشتان اندر گیر و قدری فقط بر انگشتان
کن و انگشت بر چراغ دار تابسود شود و هیچ
زبان نکند انگشت را اگر طلو کد آخته بر سر زبان
نهی و بر آفریزی زبان نکند و اگر خواهی که
گر باس نسوزد گر باس شسته بمک بیک بشوی و یک

۴۶ شب بسفید خایه خیس نه و خشک کن و در آتش
نه نسوزد اگر خواهی که کسی را زود مست کنی عود
هندی اندر نیید آغار ویده تا جورد زود مست
شود و اگر شیطرح و آفیون و عمل سیاه و جوزبوا
و قدری عود و مشد در شراب کنی زود مست
گردد و لا یعقل اگر چراغها بر سقف خانه نهی و
یک تایی ابریشم باریک بنقط و روغن چرب
کن و برفیکه چراغها بندی و سر ابریشم فرود
گدارد چنان که دست بدو رسد و در میان مجلر
بر خیزد و دودی بر آید و چراغ بدان سر ابریشم
رساند در حال سه چراغ بر آفرود و آنکه در دست

دَارْدَنِشَانْدَ **عِلَاجِ شَقَاقِ** بَسْتَانْدَرُوغَزِ كُلِّ خَلَا
 وَجُوشَانْدَ وَقَدَرِي بِسِه مَرُغِ دُرُو آندَا زْدَ بَعْدَ
 نِشَاسْتَه وَكَثِيرَه وَاسْفِيدَاجِ وَمَا زُو كُوفْتَه وَنَجْتَه
 دُرُو آندَا زْدَ چُونِ جُوشِي چِنْدَ بَرَا رَدِ دَرِهَا وَرِ آندَا زْدَ
 وَبَالَدَ تَا چُونِ مَرُغِ شُودِ وَبَرِ سَرِ نَبِه نَهْدَ وَدَرِ زِيرِ
 خُودِ كِيرَدَ وَهَذَا الْمَرْهُمُ يَسْتَعْمَلُ فِي الْخُشْكِ رَيْشَةِ فِي
 الْأَنْفِ فَيَكُونُ نَافِعًا بَلِيغًا **الْحَرْصِفَةُ مَعْجُونٌ فَلَا يَسْفَهُ**
 فَلَقُلْ أَسْوَدَ عَشْرَةَ رَاهِمِ زَنْجَبِيلِ دَارِ چِينِي خُصْبِيَه
 الثَّقَلَبِ دَارِ فَلَقُلْ أَصْلَ بَابُوحِ حَبِّ الصَّنَوْبَرِ بَلِيلِ
 أَمَلِ شَيْطَرِجِ هِنْدِي زَرَا وَنَدِمْدَحَرِجِ مِنْ كُلِّ وَاحِدِ
 عَشْرَةَ رَاهِمِ زَبِيبِ مَبْقِي عَشْرِينَ دَرُغَمِ عَسَلِ مُصَفًى

۴۷ سِتِّینَ دَرُغَمِ بَدَقِ الْخَوَاجِ وَجَبَلِ بَنَلِكِ الْعَسَلِ وَتُرْفَعُ
 وَيُسْتَعْمَلُ كُلُّ شَرْبَةٍ مِنْهُ بِقَدْرِ الصَّدَقِ **لَبِيَاضِ**
الْعَيْنِ يُوْخَذُ زَبْدُ الْحَجَرِ دَرُغَمِ وَنِصْفُ بَدَقِ وَتُغَرُّ
 بِبَيَاضِ الْبَيْضِ وَيُشَفُّ وَيُسْتَعْمَلُ **صِفَتِ بَرِ شَعِيثَا**
مَنْظُومٍ مِنْ تَصْنِيفِ السَّيِّدِ الْفَاضِلِ أَوْحَدِ الزَّمَانِ
 فَلَقُلْ أَبْيَضَ اسْتَبْرَأَ بَرِّ الْبَحْ . هَرِ كِي بِيَسْتِ مَزُودَه أَفِيُونِ
 سُنْبُلُ فَرْفِيُونِ عَا قَرَحَا ، يَكُ يَكُ يَنْجِ زَعْفَرَانِ أَفَرُونِ
 سِه بِمَقْدَارِادِ وَيَسْتِ عَسَلِ ، شَرْبَتِي دَانِكِي سِتِ ازِ نَبِ مَعْجُونِ
 رَفْتَنِ خُونِ دَرْدِ رَا بَرْدِ ، دَرِ زَمَانِ بَا مَرِ كُنْ فَيَكُونِ
مَعْجُونِ كُودِي صَفَرَا وَبَلْغَمِ فُرُودِ آردَ مَغْرَمِ مَعْصُوفَرْدَه
 دَرُغَمِ مَغْرِيَا دَامِ شَرِيبِ نَبِجِ دَرُغَمِ سُكَّرِ طَبَرَزْدِ بِيَسْتِ نَبِجِ

دَرَم سَفَنُونِيَا اَنْطَاكِي دُو دَرَم زَعْفَرَان يَك دَرَم سَكَّرَا
 بُكَدَا زَنْد و بَاب كَاسَنِي بِقَوَام اَرْتَد و دَار و هَابَدَان
 بِسَرِيشَن دَرَمِي يَك مَثَقَال نَافِع اِنْشَاء لِلَّهِ **مِنْ كِتَاب**
الْخَوَاص اَكْر كَسِي رَا دَر دَنْدَان بَاشَد بِسَنَانْدَرُهُ
 بَز بَاكَ فُور و بَار و غِن بَنَفْشَه بِيَا مِيرَد وَا زَان سِه
 قَطْرَه دَر كُوش چَكَانَد دَر دَنْدَان زَايِل كُنَد، **اَكْر**
 كَمِيَن اَشْتَر بَر سَر مَالِد سَبُوسَه اَز سَر بِيرَد، **وَا كَر مُوِي**
 اَشْتَر بَسُوزَانَد و خَاكِسْتَرش بَر جِرَاحَت بَنَد دِه شُود
اَكْر كَسِي زَهْرَه خَر كُوش خُشَد كُنَد و بَسَايَد و نِجَشَم
 اَنْدَر كَشْدَاب رَوِيْدَن اَز چَشَم بَا زَكِيرَد، **اَكْر كَسِي**
 خُون خَر كُوش بَر كَلَف مَالِد بَهْتَر شُود، **وَعَبْدُ اللَّهِ بَز**

٤٨ هَلَال كُوِيْدَا اَكْر كَسِي بِنَج قَطْرَه خُون اَز كُوش كَرَبِه خَلَج
 بَكِيرَد و بَا غَالِيَه بِيَا مِيرَد بَر هَر زَنْد كِه اَزَان غَالِيَه بُمَالِد
 عَاشِق وِي كَرْدَد، **اَكْر كَسِي مُوش رَا بَر بَهَق سِفِيْد**
 بُمَالِدِيَه شُود، **اَكْر كَسِي رُوعِن كَشَف بِيَا اَنْدَر مَالِد**
 دَر دَسَرش بَاشَد، **اَكْر زَهْرَه كَشَف مَرْد دِيَوَانِيَه**
 خُورَد شِفَا يَابَد، **اَكْر كَسِي كَنْدَم و بِيَه سَر طَان**
 بَاهَم دِيَكْر جُوشَانَد و خُشَد كُنَد دَر پِيش هر پَرِنْدَه كِه اَزَان
 كَنْدَم بِفِشَانَد و جُورَد بِبِهوش كَرْدَد و بَقِيْدَد، **اَكْر**
 كَسِي زَهْرَه كَبَك دَر شَرَاب كُنَد چَنْدَان كِه شَرَب كَنْدَمَسْت
 نَكْرَدَد، **اَكْر كَسِي زَهْرَه زَاغ دَر رُوي مَالِد پِيش جَهْلَه**
 خَلَاق مَحْبُوب كَرْدَد، **اَكْر كَسِي زَهْرَه زَاغ خُشَد**

کند و با کافور بساید و بگذراند مالذ ذکر را قوی گرداند
اگر زنی باز دار نشود دود رم سند سرکین باز با
شراب پیامیزد و در آن وقت که مرد با وی صحبت
کند بخورد در حال حامله گردد. اگر کسی سرکین باز
بر چشم بندد چشمش روشن گردد. اگر کسی را
پوست ناخن از جای برخاسته باشد مغز پخش
بر وی مالذ نیک شود. اگر کسی پوست ماز بسوزاند
و باروغن زیت پیامیزد و یک قطره از آن در گوش
چکاند در گوش بنشیند. و اگر کسی پوست ماز خشد
کند و بساید و بمیل در چشم کند و شنای چشم زیاده
کند. اگر کسی پوست ماز بسوزاند و باروغن

۴۹ پیامیزد بهر جای که بمالذ موی بر نیاید و چون
بر ریش و آبرو مالذ موی را زیاده کند. اگر کسی
کودم را در روغن کا و جوشاند و از آن یک قطره
بر آن موضع مالذ که کزدم کزیده باشد در دستا کن
شود. اگر کسی خایه مورچه بر جانی مالذ که
موی باشد آن موی را بزیروارد. اگر کسی خایه
مورچه را در طعام و با شراب بخورد کسی ده دینار
دادن بر وی افتد چنان که باز نیستد. اگر کسی
خواهد که مورچه کان از آن جایی بکیریزد مورچه
چند را بسوزاند و در میان مورچه کان اندازد ده
بکیریزد چنانکه یکی نماند. اگر کسی مکر را سوزاند

وَبَارُوغِن زَيْتِ بِيَا مِيَزَدَ وَبَرْمُوِي مَالِدِ سِيَاةَ كَرْدَدَ
اگر کسی مکر را در مونی بندد و در خانه بیا ویزد در وقت
که اهل خانه کرد آمده باشند آن جمع بچل و خصوصت
افتد. هر که را در دندان باشد بستاند آب سداب
با مویز سیاه بگوید و در دندان گیرد همان لحظه درد سا
شود. هر که طر خون خشد بکند و درین دندان
مالد خون باز استند **بقراط حکیم** گوید هر که کاسنی
بسیار خورد خون را صافی کند و جگر را تازه کند
و هر که کاسنی با سرکه بخورد تب گرم را ببرد. و
هر که کاسنی را آب بکشد و با شکر بخورد برقان
و زردی چشم را ببرد و تب جگر را بنشاند. و

هر که کاسنی با نمک بخورد آب از دهن رفتن باز
دارد. و هر که آب کاسنی بکاغذ اندر بینی چکاند
درد شقیقه را بنشاند. و اگر مرغی را بکشی و شکم
وی بکاسنی عمل پال کنی و بریان کنی و بخوری خون
شکم باز دارد و تب را و خون سوخته را بنشاند.
و هر که تخم کاسنی را بگوید و با کلاب بر پیشانی طلا
کند درد سرد را ببرد. و هر که کرفس خورد اگر
آن در آن روز شمار و کردم بکشد همان ساعت مار و
گرم بپیرند. و هر که کرفس را بجوشاند و آب وی
بخورد اما سر شکم ببرد و درد قلج را ببرد **بقراط**
گوید هر که را در دندان بود ناخوه را بخاید و درین
دندان

کبرد در حال درد بنشانند **انقرط** گوید هر که شلجیم تخته
نخورد سپینه را نرم کند و سرفه را ببرد و آواز بکشد
هر که شلجیم را بگوید و آبش را بکیرد و حمام در وجود
خود مالده کرد و نایل کند **اگر کسی را قضیب سستی**
کند سیر باروغن بخوشاند و بروی طلا کند قوی
شود **و هر که را دندان درد کند سیر را با تش**
بریان کند و اندرین دندان نهاده شفا یابد **و اگر**
سیر را بشکافد و سوخ اندر میان وی کند و در زیر
دندان کیرد شفا یابد **اگر کسی را دندان درد**
کند دندان مرده را بکیرد و در با رو بندد در دینش
و اگر استخوان مرده را بسوزاند و خرد کند و بر جای

۵۱ که ناسور باشد بروی مالده درست شود **اگر**
کسی را سکه بکزد موی مردم اندر سر که زند و بران جای
نهاده درست شود **اگر کسی را سکه در زهار افتد**
بکیرد شیر زنان و آبکینه را بهم بپا میرد و باز کیرد
دهد در حال خوش شود و آن سکه بکند از دهان و اگر
استخوان مرده بر خویشتن بندد تب را ببرد **اگر**
زنی شیر سکه بر خویشتن مالده موی اندامش بریزد
اگر سم خر با سرکین کبوتر در زیر زین حامیه
دود کند در حال حمل نهاده **و سم اسب مادیان**
همین فعل کند **اگر کسی سپرز دارد شکبه**
رو باه نخورد نافع باشد **اگر کسی سیه رو باه در**

دست و پایی مالد از سرما این کردد **و اگر پیه**
خوک اندر خانه مالد اندران خانه دشمنی افتد
اگر کسی استخوان خوک بر خد و ندت بندد بهتر
شود **و اگر موی اشتر بسوزاند و در بینی ریزد**
که خون می آید باز استد **اگر کسی سرکین کوفتد**
بستاند و غره کند او از بکشد **اگر کسی شتر بر**
اندر کلف مالد زاید کردد **اگر کسی سرکین کاو خشد**
کند اندر بینی مالد خون باز استد صفة رنگها از
جامه پیروز کردن **اگر جامه بنقط بیاید**
باب باقلا بشوید پاک شود **و اگر جامه سرخ شود**
بکیز خر و باهد بشوید **و اگر جامه بداد بیاید**

۵۲ **و اشنان و سرکه و نمک و شیر ناز بر افکند و بشوید پاک**
شود **و اگر لختی اشنان و تاز دان و سرکه بکیری و جا**
بدان بشوید جمله رنگ مداد بر دامتار تغار باید
نهادن و بصعبون شستن **و اگر جامه بقطران بیاید**
بقیر و بروغن اندر نه و بافتاب نه تاپاک شود و
بعد از آن بصعبون بشوید **و اگر شراب بر جامه ریزد**
بصعبون و ترف و آب پاک شود بعد از آن بصعبون
بشوی و بشیر کاو **و هر رنگی که بر جامه افتد بروغن**
کاو و شیر بز و ارد جو و کل سفید بشوید تاپاک شود
و اگر جامه لیشمین باشد که روغن برسد برویشنا
بسبوس گرم بروی مالد و باب گرم بشوید پاک شود

وَإِذَا نَكَرَ بِلَا يَدِ بَابِ أَنْكَوَرِ سَفِيدِ لُبُثُوِي يَأْكُ شَوْدَ،
اگر بستر که بیالاید بَابِ آنچیر کرم لبثووی پاک شود،
اصلاح سَرِیکه ریش و گردن و جوسوزاننده جزو
استخوان شفتالو جزو سرکین ادمی جزو کدوی خشل جزو
قنیل طایفی جزو این جمله را کوفته و بخته بگاورد و غردد
امیزد و بگارد دارد عظیم نیکو باشد فحرتست اگر از خانه
سبونی در آورید سرنگون بساعی که مردم نشسته باشند
و آنش کند هر دو دی که باشد در آن سبوز و دچنانکه
مردم راهیج زحمتی نبود **شخم خنظل باز هر که کا و حب کن**
چون کبوتران و مرغان بخورند در حال بیفتند دیگر
مرد استیج با ارد بستر بشند هر مرغ که بخورد سست شود بیفتد

۵۲ اگر قضیب را با زهر مرغ بیندایی و با زن صحبت کنی و
رو گردد، و اگر چشم پرستو خشل کنی و خرد بسای و
بخورد کسی که هی تراد و ست دارد، دیگر خایه در ستر که افکند
تا پوستش بخورد و نرم شود و در شیشه کن و آب سرد بر
وی ریخت تا همچو بلاد شود **نوعی دیگر اصلاح سرگردیز**
بگیرد زفت سیاه مقدار صد درم با سرکین سکه بپامیزد
و بسرد ز کپ چند روزی **خاصیه بنفشه** هر که آب بنفشه
باشکر خورد طبع را نرم کند و دفع صفر کند و شب را
ببرد و سرفه و خشکی را سود دارد، هر که را درد چشم
بود و اماش باشد بگیرد بنفشه و بگوید بَابِ کُلِ سَخِ طَلَا
کند درد چشم و اماش را ببرد، سرفه را خایه مرغ

نیم تخته قدری شکر باز عفران بر نهاده بیا شامد نافع
 باشد **صفت داروی چشم اندر شیاف سفید** در چشم
 اشفته را سود دارد اسفیداج ارزیر هشت درم صمغ
 عربی چهار درم آفیون و کثیر از هر یکی یک درم بگویند
 و بینند بگو و بسفید خایه شک بر گیرند و شیاف کنند
نوع دیگر گرمی و تبش را بنشانند و در د ساکن گردانند صمغ
 عربی و اسفیداج ارزیر و آنزروت و نشاسته از هر یکی
 یک درم کافور خالص و آفیون از هر یکی دانگی بکعب به
 دانه حب کنند و بوقت حاجت بشیر دختران بسایند و
 در چشم کشند **نوع دیگر** اسفیداج ارزیر ده درم آنزروت
 پنج درم صمغ عربی و کثیر از هر یکی چهار دانه و نشسته

۴۰ و آفیون از هر یکی یک درم بسفید خایه شک بر گیرند و
 شیاف سازند **نوع دیگر** گرمی بنشانند و در د ساکن کنند
 اسفیداج ارزیر و درم کثیر یک درم کف دریا نیم درم
 بگویند و بینند و بسفید تخم مرغ بر گیرند **سبز** جرو
 سبل و سلا و سود دارد شادخ شسته شش درم
 صمغ عربی پنج درم دود سوخته و قلفطار سوخته از
 هر یکی یک درم صبر سقوطری یک درم و نیم زنجار صاف
 دودم و نیم زعفران دودنک و نیم جمله را بگویند و باب
 سداب ترکند **دیگر** جرو سبل و سفید چشم را
 فایده دهد زنجار صافی سید درم اقلیمیا سیم و صمغ عربی
 و اسفیداج ارزیر از هر یکی دود درم جمله بگویند و بینند

وَبَابِ سَدَابِ بَرِکِرْدَ وَشِیَافِ کُنْدَ **دِیکَر** سِفیدی چِشَمِ
وَشَبِ کُورِیَا زَنجَارِ وَنُوشَادِ زَا هَرِ یَکِ چَهَارِ دَرَمِ دَا
مَرِ سَرِکِینِ کُوتَرِ دِشْتِی یَکِ دَرَمِ صَمِغِ عَرَبِی دُودِ دَرَمِ بَابِ
بَرِکِرْدَ **دِیکَر** اَز بَهَرِ کَرِ وَخَارِشِ زَنجَارِ چِخِ دَرَمِ اِسْفِیدِ
اَز زِیرِ وَاقِلِیمِیَا سِیمِ اَز هَرِ یَکِ سِه دَرَمِ بَابِ سَدَابِ بَرِ
کِرْدَ **سُرخ** اَز بَهَرِ رُوشَنایی وَا بَاز دَا دَرَمِ سَادِجِ شَرِ
دَرَمِ رُوسُوخِ چَهَارِ دَرَمِ بَسَدِ وَلُولُو اَز هَرِ یَکِ دُودِ
صَمِغِ عَرَبِی وَکَثِیرِ اَز هَرِ یَکِ چِخِ دَرَمِ اِسْفِیدِ اَز زِیرِ یَکِ
دَرَمِ خُونِ سِیَاقِ شَانِ وَزَعْفَرَانِ اَز هَرِ یَکِ نِیمِ دَرَمِ بَرِ
سِیمِ بَرِکِرْدَ **زَرَد** سِفیدی اَکِه بَرِ چِشَمِ بُوَدِ سُوَدَا
زَرِیخِ سُرَخِ وَانزُرُوتِ وَافِیونِ وَصِرِ سَقَطِری وَزَعْفَرَانِ

۵۵ بُوَدِنِ یَکِ دِیکَرِ بَابِ بَرِکِرْدَ **دِیکَر** اَز بَهَرِ بَارِ وَنَاخَنَه
سَادِجِ دُوانزُدَه دَرَمِ صَمِغِ عَرَبِی هَشْتِ دَرَمِ اَقِلِیمِیَا نَغَرِ
وَمَرِ وَصِرِ سَقَطِری وَزَعْفَرَانِ اَز هَرِ یَکِ سِه دَرَمِ کَثِیرِ
چِخِ دَرَمِ زَنجَارِ دُودِ دَرَمِ انزُرُوتِ شَرِ دَرَمِ **سِیَاه** بَادِ
وَکَلَفَه چِشَمِ رَاسُودِ دَا دَرَمِ دُودِ سُوخَه وَافِیونِ اَز
هَرِ یَکِ یَکِ دَرَمِ وَنِیمِ زَعْفَرَانِ نِیمِ دَرَمِ بَسَدِ وَمَرِ وَا رِیدِ
اَز هَرِ یَکِ یَکِ دَرَمِ شِیَافِ مَامِشَانِ نِیمِ دَرَمِ بَابِ بَارِ اَن
بَرِکِرْدَ وَبِوَقْتِ حَاجَتِ بِمِیلِ دَرِ چِشَمِ کَشَدِ وَبِروَنِ هَمِ بَدِ
طَلَا کُنْدَ **سَمَاقِ** بَسْتَانَدِ سَمَاقِ رَا وَنِیکُو بَابِ پِرِندَ وَصَاقِ
کُنْدَ دِیکَرِ بَارَه اَن اَبِ رَا بَرِ اَتَشِ نَرَمِ نَهَنَدَ تَا سِتَبَرِ
شُودِ اِسْفِیدِ اَجِ شَشِ جَرُو وِیَکِ جَرُو نِیمِ کَا فُورِ وِیَکِ جَرُو

کثیرا و یک جزو افیون درآفکنند و حب سازند بر سیم
حضری باب غوره همچین کنند در چشم و گرمی را
 سود دارد بعد و صد و اسهال طبیعت و شب کور برانید
 بود مر و زعفران از هر یکی دو درم سنبلیله پنج درم صمغ
 عربی چهار درم باب باران بر کینند و شیاف سازند **دیگر**
 از بهر درد قوی و بلخه و حرارت اقلیمیای زرد و سوخت
 از هر یکی دو درم بسد و مر و اید و خون سیا و شان از
 هر یکی چهار دانگ کثیرا و زعفران و زرد چوبه و نشا و
 آفاقیا از هر یکی دو دانگ زرنج سرخ و شکر طبرزد از
 هر یکی نیم درم باب بر کینند و شاف کنند **دیگر** درد
 چشم را سود دارد و ساکن کند انزروت سفید بشیر

۵۶ پرورده پنج درم نشا و شکر از هر یکی دو درم کفدریا
 نیم درم خرد کنند و بیزند و چشم کنند **دیگر** درد
 چشم کهن شده را سود دارد بستاند انزروت سفید
 سه درم شیاف مامیشا و نشا از هر یکی دو درم شکوفه
 گل و زعفران و مرانهر یکی نیم درم **دیگر** از بهر حرارت
 و درد ساکن کرد انیدن انزروت سفید و نشا و شکر
 طبرزد از هر یکی یک درم صمغ عربی نیم درم **دیگر ابله**
از چشم بیرد و منفعت دهد نشا و کثیرا از هر یکی
 چهار درم صمغ عربی هشت درم پوست خایه تازه
 هکیم دوازده درم اسفیداج از زیر پا نرده درم **دیگر**
 جزو سبل و ریش را سود دارد توئیای گرمایی پرورده

و شیخ سوخته از هر یکی ده درم شکر طبرزد پنج درم **کحل**
باسلیقون جر و سبل و ناخنه را سود دارد بستاند فلعل
 و دار فلعل و زنجبیل چینی و هلیله سیاه و زرد و نیل دانه
 و شکر ف از هر یکی پنج درم صبر اسقوطری یک درم و نیم
 کف دریا شش درم سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار دانه
 نوشادر یک درم **دیگر** چشم را جلا دهد و روشنائی
 بر آفراید استخوان خرما و لاله و رد و سبل بسویت بکوبد
 و بکارد دارند **دیگر** جر و سبل و ریش آب را سود دارد
 مامیران چینی و درم توتیای کرمانی پودره شیخ
 سوخته و توبال شب و کحل اصفهانی از هر یکی ده درم
دیگر قوه روشنائی بفراید و فایده دهد اندک شکر

۵۷ مر مشق چهار درم اقلیمیا و بسد از هر یکی دو درم
 مروارید و زعفران از هر یکی نیم درم شادنج هندی
 یک درم مشک نیم دانه **دیگر روشنائی چشم**
 بفراید و قوت دهد شادنج هفت جزو توتیاسه جزو
 اقلیمیا زریک جزو بکوبند و باب مصل گردانند
 بجایکه کحلی که جالینوس کرد دست از حجر افروخی **دیگر**
 توتیای اصفهانی شسته بهفت آب و مر مشق و مروارید
 و زرباد و اقلیمیا از هر یکی دو درم توتیای هندی
 یک مثقال نیک بکوبند و بپزند و در فصل تابستان
 نیم دانه کافور بروی دهند و بر مسان یک حبه مشک
 خالص **نوع دیگر روشنائی دارو** روشنائی بفراید

وَقُوَّتْ دَهْدِ سُرْمَهٗ اِصْنَهَائِي شَشْ دَرَمِ هَفْتِ رُوزِ
 دَرَابْ كُنْ تُوْتِيَايِ سَبْزِ چَهَارِ دَرَمِ دُوْدُوْدَرِ
 كَمِيَزِ اشْتَرِ فِكْنِ اَنكاهِ هَرْدُوْرَا خَشْتِ كَرْدَانِ وَبِكُو
 بَادُوْدَرَمِ اِقْلِيْمِيَايِ زَرُوْبِيْسْتِ يَكْ دَانَهٗ هَلِيْلَهٗ
 زَرْدِ بِيْسْتَانِ وَاسْتُخْوَانِ اَزُوْبِيْرُوْنِ كَرْدَانِ
 وَيَكْ شَبَانِ رُوْزِ شَدِ دَرَابْ كُنْ اَنكاهِ صَا فِي كَرْدَانِ
 وَسُرْمَهٗ وَتُوْتِيَا وَاقْلِيْمِيَا رَا سَحُوْ هِي كَرْدَانِ وَ
 اِيْنِ ابْ بَرَهْمِي تَا كَدَا خْتَهٗ شُوْدِ وَدُوْدَرَمِ اَنْزُوْ
 پَرُوْرَدَهٗ بَرِ فِكْنِ كَحْلِي اِيْدِ بَغَايْتِ خُوْبِ وَبِيْ نَظِيْرِ
كَحْلِ جَوَاهِرِ دَهْنَهٗ قِرْنِكِي تُوْتِيَايِ هِنْدِي تُوْتِيَايِ
 طَبَا شِيْرِي تُوْتِيَايِ كِرْمَانِي مُرُوَارِيْدِ نَا سَفْتَهٗ

۵۸
 بَدَخَشْتِ بِيْسَدِ صَدَفِ سُوْخْتَهٗ خَرْچَنْدِ نَحْرِي اِقْلِيْمِيَايِ
 زَرُوْسِيْمِ مَرْمَشِيْشَا زَرُوْسِيْمِ فَا صَهٗ حَرْدِ شَا دِرْجِ
 عَدَسِي سُرْمَهٗ اِصْنَهَائِي اَزْهَرِيْ كِي جَزُوْ سَا دِرْجِ هِنْدِي
 سُبُلِ اَطِيْبِ دَارِ قَلْفُلِ وَهَلِيْلَهٗ زَرْنِكِي سَلِيْحَهٗ وَجِ بُوْدُو
 اَزْمِي اَزْهَرِيْ كِي نِيْمِ جَزُوْ اِيْنِ جُمْلَهٗ كُوْنَهٗ وَبِيْجْتَهٗ وَ
 سُوْدَهٗ بَهْمِ جَمْعِ كَرْدَانِ چُنَانِ مَانَدِ كَرْدِ بَاشَدِ وَبِكَا رِ
 دَارِ نَافِعِ **بَرُوْدِ هَا وَابْ هَا** اَزْ بَهْرِ رُوْشَنَانِي وَقُوْعِ مَآ
 سَاخَشْتِ پُوْسْتِ خَايَهٗ چَهَارْدَهٗ دَرَمِ خُصْصِ مَكِي سَهٗ
 دَرَمِ زَعْفَرَانِ دَانِكِي بَابِ غُوْرَهٗ بَكَا رِ بَرَنْدِ **نَوْعِي دِيْكَرِ**
 سِيْلَاقِ وَتَرِي وَسَبُلِ رَا نَافِعِ بَاشَدِ تُوْتِيَايِ كِرْمَانِي
 وَزَرْدَهٗ چُوْبَهٗ اَزْهَرِيْ كِي يَكْ وَفِيَهٗ هَلِيْلَهٗ زَرْدُوْرِيْ

از هر یکی پنج درم دار فلفل و ما میران چینی از هر
یکی دو درم مک هندری یک درم خرد بسایند و باب
غوره بگاژ دارند **نوعی دیگر** روشنائی را سود دارد
و قوت دهد و این جلی عیون القاشین خوانند اب انار
ترش و شیرین جدا گانه هر یک در شیشه کن صافی کرده
و مدت سه ماه یک ماه تابستان در افتاب بنه و هر
ماه یکبار بر کوی کتان پیالای انگاه بر هر یک بطل
بنمایم صبر و فلفل و نعشادر از هر یک یک درم خرد
بسای و در رو فکن و بر دار و بکاژ که چندان که گهز
باشد خاصیت او بهتر **نوعی دیگر** از بهر نار یکی و
اب که در چشم آید و روشنائی نیز گرداند ما میران

۵۹ چینی و دار فلفل و تخم کرفس شتی و تخم سداب شتی
و تخم ترب از هر یکی دو دانگ هلیله زرد نیم درم
باب انار بر گیرند و زهر کبد بریزا و فکند و در افتاب
گذارند تا خشک شود **نوعی دیگر** اب و انار ترش و
شیرین و قدری اب غوره و انگبین پاکیزه بهم جوشان
و انچ کف بر سر آرد بکین و این داروها که گفتیم در رو
فکن و در جایگاههای از آبکته کن تا خشک شود **دیگر**
چهار درم خضرمکی خالص و دندک افیون و ما میران
چینی و کافور و زعفران از هر یکی دانگی بسای و باب
غوره پرورده کن نافع **نوعی دیگر** بستان اب دوانا
و سیلان انگبین از هر یکی جزو در جایگاههای کن از سر

و در افتاب نه چهل روز و شب پوشیده دارا نگاه
زهره بک باوی پیامین و تربیت کن **دیگر**
توتیا خراسانی و زهره خاز پشت بایکدیگر سازد
آن سفیدی چشم را بزودی دفع کند **دیگر** چشم ضعیف را
سود دارد و روشن دارد خاصه از رطوبت توتیای
شسته خشت کرده سی درم آب تر زنگوش بگیرند و یک
شب بپهند تا صافی شود و توتیا را برو سحوق کنند
و بگذارند تا خشت شود و از دار فلفل و فلفل و
مأمیرات از هر یکی دو درم نوشادر یک درم خرد
پسایند و حمله را باب باد یا نه تر بر گیرند و صافی
کرده سحوق کنند نگاه خشت کنند کلی اید بغایت نیکو

۶۰ **صفت مسهل** صفرا و بلغم را براند و تن را پاک کند
تر بد مجوف سفید پنج درم تخم عصفور پوست کنده دو
درم و نیم سقمونیایک درم کوفته و ریخته با انگبین
پیامینند و مقدار نیم دانک زعفران باوی پیامینند
سحرگاه بکار دارند باب ملول **مسهل بلغم** لنج و
صفرا از همه عروقها و اندامها براند تر بد سفید میا
نهی یک درم بسباسه یک درم و نیم غار یقوز هشت
چهار دانک صبر اسقوطری نیم درم سقمونیای نیم درم
کوفته و ریخته باب نیم گرم سحرگاه تناول کنند **مسهل**
بلغم و سودا جالینوس گوید بستان تر بد سفید تراجم
و افیمون افریطی از هر یک یک درم ملک هندی و غار یقوز

از هر یک چهار دانگ کوفته و بخته سحرگاه باب نیم
 گرم تناول کند نافع **بهنق را** رضا رضی الله عنه گوید تخم
 ترب بکوبند و سرکه انگوری بر آن باید ریخت و بنفشه
 باید مالید و بخام اندر شدن تا تمام عرق بکشد
 و بناشتا انگبین باید خوردن باب سیرج و از مجا
 پرهیز باید کردن **خشکی و سرفه را** بستاند سیه
 ستر کثیرا و سیه ستر علیک رومی و سیه ستر صنغ عمر
 و پنج ستر فایده مکرانی و نیم ستر زعفران این جمله
 را بکوبد و باد و چندین انگبین خام بپامیزد و
 بر سر ^{آتش} خلوا نهاده تا چون خلوا شود و هر روز بناشتا
 دودرم تناول کند نافع **قرص بنفشه تب و سرفه و**

۶۱ و طبع خشک را سود دارد بنفشه ده درم مغز بادام
 شیرین و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم کثیرا
 رب السوس از هر یک چهار درم شربتی دودرم
 با جلاب کم و یا با شراب بنفشه تناول کند
دودرم کافور این سینا گوید که این دودرم گریه
 چشم را سود دارد و چشم را جلی دهد صفتش
 صدف سوخته و مرواریدی سوراخ از هر یکی
 دودرم نشا یک درم کافور دانی کوفته و بخته
 بوقت حاجت بکار دارد و در چشم کند نافع **صفة**
السجوبیا التافع من اوجاع المعدة و سوء الهضم
 و وجع القولنج و عسر البول و الامراض البلیغیه و الیایح

الْغَلِيظَةُ وَهُوَ سَبَبٌ صَحَّتِ الْبَدَنُ مِنْ عِلَلٍ يُؤْخَذُ كَثِيرًا
 وَجَنْدَرِي دَسْتَرُو دَارِ چینی و ذوق و آسار و از من
 کَلِّ وَاحِدٍ مِثْقَالٍ يَجْمَعُ هَذَا الْأَذْوِيَّةَ مَسْحُوقَةً مَحْلُوكَةً
 وَيَعْنِي بِعَسَلٍ مَزْرُوعِ الرُّغْوَةِ وَيَحْطُ فِي أَنْبَاءٍ وَيَسْتَعْمَلُ
 بَعْدَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ الشَّرْبَةُ وَزَنْ مِثْقَالٍ نَافِعٌ **مَعْجُونٌ**
 هَلِيلَةُ زَرْدَدَه دَرَم هَلِيلَةُ سِيَاه دَه دَرَم هَلِيلَةُ كَابِلِي
 دَه دَرَم امْلُج دَه دَرَم قَرْنَقْل سِه دَرَم قَاقُلَه خَرْد دُو
 دَرَم زَنْجَبِيل سِه دَرَم دَارِ چینی دُو دَرَم سَلِجَه يَك دَرَم
 بَرَك قَرْنَقْل دُو دَرَم زَعْفَرَان نِیم دَرَم مُصْطَكِي يَك دَرَم
 سُنْبُل الطَّيْب سِه دَرَم نَحْمِ كَرَقَنْ دُو دَرَم نَحْمِ رَازِيَانَج
 دُو دَرَم اَيْن جَهْلَه رَا كَوَفْتَه وَنِجْتَه بَا عَسَل دُو قَدَر

٦٤ حَاجَتَهَا بِقَوَامٍ أَوْ رَنْدَوْدَرِ بَسْتُوقِي كَدَارَنْد و مَدَّتْ
 چهل روز بگذاردند هر شربتی مقدار سِه دَرَم کُلُولَه کرده
 در دهان اندازند جمیع علتهای سردی را از تن رانند
تَرِیَاقِ ثَابِتٌ وَهُوَ مُجَرَّبٌ هَمَه زَهْرَهَارَا از تن باطل کند
 قَلْقُلَه دَرَم دَارِ قَلْقُلَنْ نَحْمِ دَرَم سُنْبُل دُو دَرَم زَرَاوَنْد
 کرده و جَنْطِیَا نَا از هر یکی يَك دَرَم کُوفْتَه وَنِجْتَه وَبَابِ
 بَرَكِ خَرْنُوبِ تَرِیَسْرِیَشَنْد و چهل روز در آفتاب و هَر
 روز تحریک کنند و چون خُشَل کرد دَابِ بَرَكِ خَرْنُوبِ
 بَرُوی بریزند و جَهْلَه رَا جَمْعًا کنند و بوقتِ حَاجَتِ بَکَارِ
 دارند خاصه بَابِ کَرَم نَافِعٌ **تَرِیَاقِ چَهَار دَار و مَاسِحُوه**
 گوید این تَرِیَاقِ جمیع زهرها سود دارد و بادها را از رُو

از روده و معده تحلیل کند و در جگر و سپرز را
 سود دارد و کوبه دل و صرع و مال الحولیا را سود دارد
 جنطیانا و حب الفاروز را وندطویل و مرصافی از
 هر یکی ده درم کوفته و بخته غسل صافی کرده سه
 چندان که حاجتها و در بستنوی کنند و بوقت حاجت
 متفالی باب سرد بکار دارند **جوارش سداب** اروغ
 که از بلغم بود سود دارد و سردی معده نیک بود و
 جمیع بادها را از تن تحلیل کند سداب خشک و بوره
 و دار فلفل و زنجبیل از هر یکی نه درم بپسند معجون
 کنند شربتی و درم نافع **صفه روغن سداب**
 گرم است سردی کرده و مثانه را و سستی اندامها را

۶۲ سود دارد و بادها و سرد از تن تحلیل کند و تبها
 سرد را نیک بود روغن شیر تازه یک من بر یک سدا
 دو و قیه آب یک رطل همه را در دیگی سنگین کنند
 و باتش نرم بجوشانند چندان که آب برود و روغن
 بماند آنگاه بیالا کند و بکار دارند **معجون بنفشه**
 جالینوس گوید که تنهای گرم را و گرمی بر و سینه را
 سود دارد بنفشه تازه بر جامه پاک بکسترند
 تا سختی تری از وی برود آنکه در تغار رنگین کند
 و بدست بمالند و غسل و شکر با وی بپامیزند و بپسند
 و در بستنوی رنگ داده کنند و چهل روز در افتاد
 گرم نهند و هر روز دو بار همی تحریک کنند و اگر باید

عسل یا شکر برافزایند تا نیکو معفود شود و بکار دارند
مغجون فراموشی فراموشی را از تن آدمی ببرد و خط
 تیز کند و فهم را زیاده کند زنجبیل و ج سعد سبیل
 از هر یکی بھر کند و هلیله سیاه و امج از هر
 یکی دو بھر عسل بگذرد یک بھر و نیم کوفته و
 بیجنه بان عسل بریشند و هر دو ز چند خوری
 بناشتا تا اول کنند نافع باشد **طلای بهق سفید**
 استحق گوید این طلای بهق سفید را ز ایل کند صفتش
 ز رنج سبخ دو بھر کند س یک بھر شیطرح هند
 نیم بھر کوفته و بیجنه بروغن زیتون گرم کرده
 چندان که خواهند پیامیزند چندان که نلخ باشد

۶۴ واندکی طلا کنند **طلای بهق سیاه** یوحنا گوید که
 این طلای بهق سیاه را ببرد تخم ترب و کند سر کوفته
 بسر که کهن پیامیزد و چون از گرمابه بیرون
 آمده باشد بروی مالد باری چند تادفع شود
طلای سعه یوسف ساهر گوید که این طلال را بیاز **مودیم**
 سعه را دفع کرد ز راوند دودرم سائیکی سیدم
 هر دو را کوفته بروغن زیتون بریشند و بر سعه
 باری چند مالد نافع **حب بنفشه** خداوند در در را
 سود دارد و چشم را روشن دارد بستاند بنفشه و
 هلیله زرد و تربید سفید محوف و صبر اسفوطری
 از هر یکی یک درم و نیم این دو شربت باشد بھر یک

شربت ازین ترکیب کنند دانه‌ی و نیم سقونیای کثیر
 دانه مقل ازرق دانه‌ی حب سازند **حب آیاریج** نیم
 الرأس و المعدة یوخذ تریدا بیض و آیاریج فیقر امز
 کل واحد وزن درهم ملج هندی نصف درهم نیم
 دانه شحم الحنظل دانه و نصف یدق الجميع ناعما
 ویعجن بماء و یحب و یجفف فی الظل و یشرب فی
 فی السحر **صفة مسهل** یفیع من الیقان و یسهل الصفرا
 یوخذ سقونیای دانه‌ی سکر طبرزد و وزن درهم
 یدق ناعما و یشرب بماء حار و ان یكون ماء بارد
 آخر یكون **آخر** یسهل السودا یوخذ تریدا بیض
 و غاریقوت و ملج هندی من کل واحد درهم یدق

٦٥ ناعما و یشرب بماء فاتر **صفة مسهل البلغم اللرج**
 و الماده الصفرا یوخذ تریدا بیض وزن درهم و
 بسفایج منقی درهم و نصف غاریقوت اربع دوانق
 صبر اسقوطری درهم سقونیای ثلثه قراریط یدق
 الجميع ناعما و یشرب بماء حار **صفة معجونی که**
 چشم را روشن کند و معده را پاک کند و طبع را گرم
 کند و خداوند بوا سیر را سود دارد فلفل و دار فلفل
 هلیله بلیله امله قنطوریون باریک ازهر یکی جزو بکند
 و بپزند و بروغن کاوچرب کنند و بمسل بسپارند
 شربت یلک متقال یا متقالی و نیم **جوارش زنجبیل** باد هارا
 دفع کند و طعام بگوارد و اسهال باز گیرد و خداوند

هِجَه رَا سُود دَارَد زَنْجَبِيلِ هَشْت دَرَم صَمِغ عَرَبِي حَبَر
 بَوَا از هَر يَكِي دَه دَرَم قَرْنَفَل دَار چِي يَزْ هَر يَكِي سَج
 دَرَم جَوَز بَوَا يَك عَد دَر عِفْرَان يَك دَرَم لِسْتَسْتَه كَنَدَم
 چهل و دَرَم سَكِر طَبَر زَد يَك رِطْل **صِفَت شَرَاب**
مِيو هَا حَرارت صَفَر بِنِشَانَد آب غَوَرَه بَقِيع سَمَاق بَقِيع
 اِجَاص بَقِيع نِيَم وَ عَصَارَه زَرِشَك بَقِيع خَرْمَاهِنْدِي حَاضِر
 تَرَجْ هَمَه رَا سَتَارَا سَت بَبَرَنَد وَ چِنْدَان كِه وَزَن هَمَه ^{اِسْت}
 سَكِر طَبَر زَد بَرَا فَكَنَد وَ بَقِوَام اَوَرَنَد **دُرُورِ چِشْم بُوخَا**
 كَوِيْد كِه اِيْن دُرُور تَار يَكِي چِشْم رَا سُود دَارَد هَلِيْلَه زَد
 وَ زَنْجَبِيل از هَر يَكِي سَج دَرَم فُلْفُل سَفِيْد وَ دَرَم نُو شَادِر
 يَك دَرَم شَادِر جِ سَه دَرَم كُوفَه وَ يِجَنَه بَوَقْتِ حَاجَتِ چِشْم

٦٦ كَشَنَد نَافِع بَاشَد **خَاصِيَه مَوْش** سَر مَوْش زَر كُوفِي نَهَد
 وَ بَر سِر دَر دَمَنَد بَنَد خُوش شُود پِيَه وَ رُوعِن وَي
 كَلَف رُو بَرَا سُود دَارَد چِشْم مَوْش بَر خُدا وَ نَد تَب بَنَد
 تَب بَبَر دَر كُوفِي مَوْش رَا بَا اَنكِبِيْن بَر كِيَرَنَد وَ دَر چِشْم كَشَنَد
 نَاخَنه رَا بَبَرَد وَ سَبَر كِه سَحَق كَرْدَه دَا الْقَدَب سُود دَارَد
 وَ مَوِي بَرَا وَرَد وَ اَكْر بَكُود ك دَهَنَد كِه سَنَك دَر خَايَه دَارَد
 بِيروَن اَوَرَد پَاي مَوْش مَادَه بَر زَن اِيِسْتَن بَنَد دِجَه
 بِيَفَكَنَد خَايَه اَش بِيَكَنَد وَ بَر مَرَد اَوِيَرَنَد دَر دَر مِيَان رَا
 بَبَرَد خُون مَوْش طَلِي كُنَد وَ دَر چِشْم كَسِي كَشَد كِه مَوِي
 رُسْتَه بَاشَد اَن مَوِي دَفَع شُود **دِيَكِر** اَكْر خُواهي كِه مَوِي
 بَرَا يَد وَ نِيَك سِيَاه بَاشَد بِيَسْتَانَد پُوسْت مَار سُوَرَا يِنْدَه

وَجَوْبُ سُوزَانْدَ وَمَكْسَرُ سُوزَانْدَ از هر یکی بهره روغن زیت
 دو بهره حل کنند و بر آن موضع بمالند **محرر است دیگر**
 قُصِبَ رَاسُخْتِ کُندَ و کَذَبَ جِجَاعَ زِیَادَه کُندَ بَیْسَتَانْدَ هَر
 کَاو و عَاقِر قَرَحَا و مَوِیْجَ اِیْن دُورَا بَکُوبَد و بَزْ هَر کَاو
 بِسَرِیشِنْد و بِر قُصِب طَلَا کُندَ وَا کَر دُودَانْدَ اَنکَز دَر
 سُورَاخِ دَکَر مَالِد قُوی دَکَر رَا ذُوق دَهْد وَا کَر
 شِیر دَر رُوعِن زَبَق و کُتَن و نِیم دَانْدَ مُشک خَالِص
 بِرَا فِکُشَد بِر قُصِب طَلَا کُندَ قُوت آفَزَا یَد **دیگر بستاند**
 خُونِ سِیَاوِشَان و خُونِ مَار و بِجَرَاغِ دَر گَن وَا ز لَشْمِ
 سَلِ سِیَاة اَز دَرَم اَوْفِیْلَه کُن و دَر جِجَاعِ نَه و بِرَا فُرُور
 دَر جِجَاعِ دَان حَالِی کِه مَرْدَم غَلَبَه شَوْنْدَه هَم رُوی خُود سِیَا

۶۷ بَیْسِنْد و بَانک کُندَ و خَنده بَرَا یَشَان اُفْتَد و دَر نَعَب
 مَاشَد **اگر** خُواهی بَشَب دَر خَانَه اب نَمَایِ چَنَان کِه هَر
 اَیْد دَامَن بِر دَارَد بَیْسَتَان رُوعِن کُل دُو بَهَره خُونِ
 خَر کُوشِ یَلِ بَهَره دَر جِجَاعِ نَو نَهَنْد و بِسُوک کُندَ اَکَر
 خُواهی کِه رُوی بَارَا مَاشَد رُوی خَر مِیْمَایِ بَیْسَتَان سَفِید
 و سَفِیدَه خَا یَه وَا ز قَب فِیْلَه سَا ز وَا نَدِ کِی اَز رُوعِن
 زَبَق دَر دُورِ نِروَان فِیْلَه بِسُوک کُن تا عَجَابِ بَیْی
خاصیت خر سَرِکِین کُرم اَز آن خَر بِکِیرِنْد و بِفِشَارِنْد
 وَا نَ کُودَک کِه سَنَل دَر خَا یَه دَارَد اَز اب آن سَرِکِین
 جُخُورَد بَارَه بَارَه سَنَل بَابُک اَز وَجَد اَشُود و دَنْدَان
 کِرم خَر دَه رَا سُود دَارَد و خَشَل کُردَه دَر بَیْی نَهَد کِه

خون می آید باز ایستد و اول سرکین که خرگه بیفکند
مقداریک باقله خداوند یرقان بخورد نافع بود و
مدت هشت روز چهار شربت نیک شود و بر جایگاه
که زنبور گزیده باشد مالند سود دارد و درد ساگز کند
اندر قلع اثار جزی و روغن از جامه وقتی که جامه
جرب شود بستانند زهر کا و و کین خراک بشویند
و چون روغن ریخته باشد بستانند اهل و مال بود
یک دیگر و بر جامه کنند و در روی قناب نهند تا
روغن را بخورد گشت و پاک شود اگر بر زیر پد بگردد
دود کنند آنکه باب سیوسر جوشانند گرم بشویند
با کل از ادخوری برو فکند و بشویند باب گرم و چغیر

۶۸ انج روغن از جامه بر کیرد آنست که استخوان سوخته
سصد خرد بکوبند و بپزند انج سخت خرد باشد بخرب
بپزند تا از وجد شود تا بجامه نماند و این خرد
استخوان را گرم کرده بر آن موضع نهند بر جای راست تا
پاک شود و هرگاه که جامه یا سفره یا بر روغن الوده باشد
کاغذ بر و نهند و دیگر پاره کج نرم بر ریخته و چغیر
کران بر و نهند تا پاکیزه شود و اثر روغن در و نماند
و دیگر از همه نیک تر کد سفید ناری در آب کنند و بر
جامه روغن ریخته مالند کلی پاکیزه گردد و نیکو نطفه
باب باقله و همچنین زود تر روغن گنجد بر کنند با
کجاره گنجان در آب کنند و بر و مالند و ساعتی بگذارند

باروغن ناهجدا نکه بصعبون بشویند. اگر برجامه
 گتان روغن رسد پیاز بکوب و اندر سرکه فکن و بردار
 و باب کرم برجامه مال و بصعبون بشوی. اگر بر
 جامه پشمین روغن رسیده باشد همان لحظه
 بحر مای شیرین بمالند پس بصعبون بشویند **رسید**
حبر و مداد حبر از زاج و ماز و چون بحامه رسد
 بنمک و شیر ناز و آشنان و کبر که بشویند و آشنان
 سبز قوی تر بود. و اگر سریش و آشنان ناکفنه و نازک
 ترش بودن یکدیگر بر جوشانی و در تغاری کنی و
 جامه شویی شوک جامه و سیاهی ببرد. و اگر تخم
 خرپه بر آن امیزی بهتر باشد چون مداد رسد

۶۹ یکبرند تخم خردل و بکوبند و در آب کنند و برجامه
 مالند و یکدارند تا جوشد تا ساعتی بعد بدست
 مالند و بشویند پاکیزه شود. **هچمین** با استخوان
 زردالو کوفته و صمغ عربی و سریش بشویند و باب اهل
 مغربان محاسن و باب کرم برجامه افکند آجاکه
 سیاهی که رسیده باشد و بصعبون بشوی پاکیزه کرد
 و کل خوردن با سرکه جوشانیده باب کرم پاکیزه
 گرداند. **هچمین** اب قلیه و ترشی و اب ترنج و
 اب برنج خیر کنند و برجامه فکند سیاه آورد و
 چون بکوبد و دود کند سفید گرداند و عظیم پاکیزه
 گرداند **روی خرمودن** سفید کاج بیاض البیض قبله

قَبَّ بِالسَّوِيَّةِ زَيْتُ الزَّيْتُونِ جُزْوَينَ لِلشَّوَادِ وَطُلُوعِ
الشَّعْرِ وَغَيْرِ زَيْتِ يُونُسَ مَا رَحُّوْهُ جَوْسُودًا **نَسَخَهُ**
مَرَكَبٌ يَسْتَأْنَدُ مَا زُوِيكَ رِطْلٍ وَيَشْكُدُّ جَنَانِ كِه هَر
مَا زُوْدُوسِه پَارَه شَوْد بَعْدَ اَزَانِ دَرْدِيكِ نَوَكُنْد
وَيْچ رِطْلِ ابِّ بَرَسَرَش رِيْزْد وَرَهَا كُنْد سِه شَبَانِ رُوْد
بَعْدَ بَرَسَرَاتَش نَهْد تَا پَجْتَه شَوْد وَمَا زُوْچُونِ حُرْمَا
شَوْد وَتَجْرِبَه مِي كُنْد بَعْدَ اَزَانِ بِيَا لَآيْد وَرَاجِ قَبْرِ سِه
دَرُوِي كُنْد رِيْزْد بِقَدَرِ كِفَايَه وَيَكِ رِطْلِ مَا زُوْرَاجِ
دَرْمِ رَاجِ مِي بَايْد وَبَعْدَ اَزَانِ كَفِّ بَكِيْد وَصَمَغِ عَرِيْدِيْد
اَنْدَا رَدِّ **مُفْرِجِ مُرْوَارِيْدِ غَيْرِ مُشَقُوْبِ** مُرْوَارِيْدِ نَاسْتَه
وَبَسْدِ وَكُهْرَبَا وَلَا رُوْرَدِ وَعَقِيْقِيْمَا نِي اَزْهَرِيْكِ مِثْقَالِي

۷۰ يَاقُوْتِ نِيْمِ مِثْقَالِ وَرَقِ زَرْدِ سِيْمِ اَزْهَرِيْكِ دَانِكِي وَ
نِيْمِ عُنْدَبَرِ اشْهَبِ نِيْمِ دَرْمِ چُوْبِ صَنْدَلِ مَقَاصِرِي
وَصَنْدَلِ سُرْحِ اَزْهَرِيْكِ دُو مِثْقَالِ عُوْدِ هِنْدِي خَلِّ
وَزَعْفَرَانِ رِيْشَه اَزْهَرِيْكِ يَكِ دَرْمِ كُلِّ سُرْحِ وَكَاوَرِيَا
وَنِيْلُوْفَرِ وَكَشِيْرِيْزِ وَاشْنَه وَرَبِّ السُّوسِ وَبَرَكِيْ بَاذِ
رُجْبُوِيَه وَتَحْمُشِ اَزْهَرِيْكِ سِه مِثْقَالِ مَغْرِ خِيَارِ سِفِيْدِ
وَمَغْرِ كَدُو وَمَغْرِ تَحْمِ خِيَارِيْنِ اَزْهَرِيْكِ يَخِ مِثْقَالِ
رِيُوْنِدِ جِيْنِي دُو دَرْمِ تَحْمِ فَرَحْمُشْتِكِ يَكِ مِثْقَالِ يَاقُوْتِ
نَاسْفَتَه وَپِيْرُوْرَه وَبِيْشْتَمِ اَزْهَرِيْكِ يَكِ مِثْقَالِ حِلَه رَا
بَكُوْبِنْدِ چُوْنِ سُرْمَه غَيْرِ اَزْجَوَاهِرِهَا بَعْدَ اَزَانِ جَوَاهِرِهَا رَا
جَدَا بَكُوْبِنْدِ وَبَشَرَابِ سِيْبِ اصْفَرِهَا نِي خَالِصِيْهَا مِيْزْدِ

بگاز دارند **صِفَةُ مَفْرِجٍ مُعْتَدِلٍ** کا و ز بان و برك كل
 سُخ و برك باد زنجویه از هر یکی هفت درم
 گادربا و مروارید ناسته و تخم قرنجشک از هر
 یکی سه درم بهمن سُخ و سفید و ذر و نج عقری از
 هر یکی سه درم حجر از منی مغسول و حجر لا ژ و رد مغسول
 و عقیق یمنی و بید و عود هندی و آب ریشم خام
 مفرغ محرق از هر یکی دو درم رُب السوس دو درم
 زعفران يك مثقال مفرغ تخم خیار و خیارین و
 مفرغ تخم کدو از هر یکی سه مثقال طباشیر و کشیز
 خشد از هر یکی سه مثقال نافع **صِفَةُ دَوَائِلِ**
حَلَوِ پیاریهای سودا و پیرا سودا دارد و خفکان

۷۱ و تنکی نفس و صرع و فالج و لقوه و تنب را سود دارد
 اخلاط ان زرباد و ذر و نج عقری هر یکی يك درم
 مروارید ناسته و گهربا و آب ریشم خام و بید هر یکی
 يك درم و نیم بهمن سُخ و سفید و قاقله و سادج
 هندی و سبیل و قرقفل و جندی دستر هر یکی چهار
 دانگ زنجیل و قرقفل و دار قفل هر یکی دو دانگ
 مسك دانگی و نیم شربتی يك مثقال **صِفَةُ دَارُوِيٍّ**
 مفرغ بادام و مفرغ فندق مقشر و خشخاش و حب الصنوبر
 و حب السمّه و بشتك این جمله خرد بکوب و بروغن گاو
 بیامیز و بسگر معجون ساز و هر صباح و مساء قدر قدر
 تناول کند **صِفَتِ مَعْجُونِیْهِ** که بجامعت قوت دهد مغزیند

وَجُورِ هِنْدِي وَمَغْرِ كُورِ بَطِي وَمَغْرِ بَادِ اَم وَمَغْرِ جَلُورِ
 وَحُبِّ الْقُلُقُلِ وَحُبِّ الزَّلْمِ وَحُبِّ الْخَضِرَاءِ وَمَغْرِ سَيْتِه وَكُنْجِدِ
 سَفِيدِ وَشَقَاقِلِ وَكُولِ سَفِيدِ وَتُودِ رِيهَاءِ وَبَهْمَنَهَا از هَرِ يَكِي
 شَشِ دَرَمِ زَنْجَبِيلِ وَدَارِ قُلُقُلِ وَخُولِجَانِ وَقِرْفَه وَنَارِ
 مُشَكِّ هَرِ يَكِي دُودِ دَرَمِ اِيْنِ جَمَلَه رَا بَكُوبَنْدِ وَبِيَزَنْدِ وَبَاثَكِرِ
 كَبَرِ زِدِ مَعْجُونِ كُنْدِ شَرِيْتِ از وِي دَه دَرَمِ بَكَارِ دَارِ دِ
 دَرِ مَجَامَعَتِ لَذَّتِ تَمَامِ يَابَدِ وَعُرُوقَهَارِ اَكْرَمِ كُنْدِ **دِيكِرِ**
 اَكْرَ خَوَاهِي كَجَاعِ كُنِي وَمَانْدَه نَشُوي بَكِيَرِ تَحْمِ تَرَبِ وَتَحْمِ
 كَزَرِ وَخَرْدِ بَكُوبِ وَبَرْدَزْدِ تَحْمِ مَرَعِ بَرَقَضِيْبِ بَرَأْفَكِرِ خِيْدَا ^{بَكِه}
 جِمَاعِ كُنِي مَانْدَه نَشُوي **اَكْرَ خَوَاهِي كِي** رَجِيَاعِ كَرْدَنْ
 لَذَّتِي وَرَا حِيْتِ بَسِيَارِ يَابِي بَكِيَرِ يَكِ دَرَمِ اَنَكَزْدِ وَخَرْدِ

بَسَايِ وَدَه دَرَمِ رُوعِنِ زَنْبُقِ اَنْدَرِ چَكَانِ وَچِنْدِ رُورِ
 بَكْدَارِ بَعْدِ اَزَانِ بَرَقَضِيْبِ وَبَرْدَهَارِ بَالِ تَا خَا صِيْتِ سِيْنِي
صِفَتِ مَعْجُونِي كِه اِبِ پُشْتِ بِيْفَرَايِدِ فِشَقِ مَقْشَرِ وَفَنْدِ مَقْشَرِ
 وَحُبِّ الصُّوْبِرِ وَحُبِّ الْقُلُقُلِ وَحُبِّ الزَّلْمِ وَشُوبِزِ از هَرِ يَكِي
 يَكِي دَه دَرَمِ زَنْجَبِيلِ وَدَارِ قُلُقُلِ وَنَارِ مُشَكِّ از هَرِ يَكِي
 شَشِ دَرَمِ فَايِنْدِ سَكِرِ قَدَرِ دُودِ وَزَنْ حَا جَتِ مَعْجُونِ كُنْدِ
 وَدَرِ سَتُوقِي كُنْدِ وَقَدَرِ قَدَرِ تَنَاوُلِ كُنْدِ مَحْرَبَتِ **صِفَةِ**
دَارِ وِي قِرْبِي سُوْرِجَانِ لِهْه مَعَاثِ از هَرِ يَكِي جَزُو
 عُنَابِ اَزْدَانَه پَاكِ كَرْدَه وَمُوِيَزِ مَنَقِي وَآخِيْرِ از هَرِ يَكِي جَزُو
 تَحْمِ زَنْجَانِ وَتَحْمِ مَرُو از هَرِ يَكِي جَزُو تَحْمِ شُورِمِ تَحْمِ رَا زِيَا حِ
 حَلْبَه از هَرِ يَكِي جَزُو مَصْطَكِي قَدَرِي تَحْمِ خَشْتَا شَرِ حَزُو

عَذِی قَدْرِی تُحْمَ مَحْوِقْ جُزْوَیْنِ جُمْلَه رَا کُوفَتَه وَ پَرِیَا
 کَرْدَه بَادِ نَبَه تَا زَه وَ مَقْدَارِ خُرْمَا مَعْجُون سَا زَنْد و دَر
 بَسْتُو قِی کُنْتَد و هَر دُورِ بَا شِنَا مَقْدَارِ بَسِیْت دِرْم تَنَّا
 کُنْد وَ غِدَا هَا یِ صَالِح تَنَّا و لَ کُنْد نَافِع شُود **صِفَت**
سُسْتِی بَیچ دَنْدَان کِه اَز کَرْمِی بَاشَد طَلَبَا شِیر جُزْوَ
 کَل سُرْخ جُزْوَ عَدَس قَدْرِی تُحْمَ مَرْمَن قَدْرِی کِشِیْدِز ^{خِشَل}
 قَدْرِی سُمَاق قَدْرِی حَنَاق قَدْرِی کَا فُور قَدْرِی یَنْ جُمْلَه رَا
 کُوفَتَه وَ یِجْتَه بَا اَرْدِ بَیْنِ فِرَاح تَرْ تَبِی کَرْدَه دَر بَیچ
 دَنْدَانْهَا مَالِد وَ بَعْدَا زَان دَهَان بَسِرْ کِه وَ کَلَاب بَسْتُو
صِفَت شِیَاف زَحِیر خُون سِیَا وَ شَان چَهَار مِثْقَال
 مَقْل اَز رُف مَرْمِکِی کُنْد رُومِیْعَه سَا یِلَه هَر یَلِکِ بَیچ مِثْقَال

اَفِیُون مِضْرِی یَلِکِ مِثْقَالِ جُمْلَه رَا کُوفَتَه وَ تَرْ تَبِی کَرْدَه
 شِیَاف سَا زَنْد **بِجَهْت مَعْدَه کِه خَرَاب شُدَه بَاشَد**
 وَ دَفْع جِسْتِی دِل پُوسْتِی بَسِیْتَه مِصْطَکِی فِشَار اَز هَر
 یَلِکِ سِه دِرْم نَعْنَاع بَیچ دِرْم کُنْد رُوسْفِید سِه دِرْم
 طَبَا شِیر دَر کُتَّان بَسِیْتَه دُورِ دِرْم جُوشَانْد وَ صَا فِی
 کُنْد بَرْدَه دِرْم شَرَابِ زَرِشَل وَ بَسِیْت دِرْم شَرَابِ
 فَوَا کِه نِه مَقْطَرِ کَلَاب وَ عَرَقِ بَیْد نَافِع **اَنْدَر دَفْع**
تَشْنِکِی وَ اسْتِغْرَاح وَ ضَعْف مَعْدَه بَرَا نَد شَرَاب
 رِیَاسِ قَدْرِی دَه دِرْم شَرَابِ حَمَاض دَه دِرْم مِصْطَکِی
 وَ کُنْد رُو اَز هَر یَلِکِ دُورِ دِرْم عُو دِ جَاوِی دُورِ دِرْم طَبَا
 دُورِ دِرْم پُوسْتِی بَسِیْتَه سِه دِرْم عَرَقِ کَاسِیْنِی بَا یَزْدَه دِرْم

عرق بید پانزده درم کلاب ده درم نافع **باب**
اندر شرابها و سکنجبینها سکنجبین ساده بکیرند
یک من شکر و در پاتله سنگین کنند و شکر در پاتله
هموار کنند و سرکه بقدر حاجت اضافه کنند چون
شکر بگذارد حتی کفش بکیرند پس هفت و نیمه کلاب
برافکنند و نجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهند که سخت
ترش نباشد سرکه کمتر کنند **سکنجبین بزوری**
بکیرند سرکه آنکوری نیکو نیم من آب دو من پوست
سیخ بادیان و پوست سیخ گرس و پوست بن کبر از
هر یکی ده درم تخم گرس و تخم بادیان از هر یکی دو
درم همه را در سرکه و آب فرغار کنند و یک شب بنهند

روز دیگر نجوشانند تا یک نیمه آب برود و بیالایند
و یک من شکر یا یک من انگبین در آب و سرکه کنند
و درم نجوشانند و کف بکیرند و اگر خواهند که قوی تر
باشد هرگاه که آب اندکی برود پیش از آن که بنیمه باز آید
انگبین درافکنند و نجوشانند تا آب برود و نیمه باز
بسیالایند **سکنجبین ریوندی** خداوند برقان و
در جگر اسود دارد بکیرند تخم کاسنی نیم کوفته
بسیست درم ریوند چینی نیم کوفته در صره بسته چهار
درم هر دو را در دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و پیش
از بالودن صره ریوند را هر ساعت در آب بمالند تا قوی
بشود و آید و پس از آن که بالوده باشند چهل درم سرکه

انگوری و یک من شکر در آفکند و بقوام آورند و اگر
 ده درم تخم کشوت و ده درم تخم شاهتره نخست با تخم
 کاسنی و ریوند بجوشانند صواب باشد شربت پانزده
 درم با کلاب و عرق کاسنی پیامیزند **سیکنجین که**
 خداوند سپرز را سود دارد بکیرند ریوند چینی
 غاریقون سفید پوست پنج گبر و پوست درخت بید
 و گز مازو و افیمون و عافت تخم کشوت تخم کاسنی از
 هر یکی ده درم این جمله را در نیم من آب تر کنند و نیم
 من سرکه بر آفکند و یکشب نفوع کنند روز دیگر بپزند
 تا بنیمه باز آید و بیالایند و یک من شکر بر نهند و بقوام
 آورند شربت بیست درم با کلاب پیامیزند **صفت جلا**

بکیرند شکر یک من و کلاب سه من بجوشانند با شربت
 و کف بکیرند چون بنیمه باز آید مقدار نیم درم زعفران
 سود خاص در وی حل کنند بکرمی و بوقت حاجت در
 حل می کنند و سرد می کنند **شراب افسنتین** که معده را
 پاک کند بکیرند افسنتین دو می پنج درم گل سرخ بیست
 درم نر بد سفید تراشیده دو درم در یک من آب بپزند
 تا بنیمه باز آید بیالایند شربت چهل درم با ده درم
 شکر اگر یک درم صبر با آن بخورند صفرا و رطوبت فرو
 آرد **شراب افسنتین** که معده ضعیف و جگر و سپر را
 سود دارد بکیرند شراب کهن سه من عسل مصفی یک من
 و در آن گذارند پس بستانند قسط مرصافی و مصطکی و آذر

سَادَجِ هِنْدِي سُنْبُلِ كُلِّ سُرْخِ صَبْرِ غَارِ يَقُونَ اَز
هَرِ يَكِي دُورِ دَرَمِ اَفْسَنَتِي رُويِ هَفْتِ دَرَمِ هَمَه رَا
نِيمِ كُوفَتَه دَرِ صَبْرِ بَسْتَه دَرِ شَرَابِ اَنْدَا زَنَدِ وَجُوشِي
بَدَهَنَدِ وَدَرِ قَرَابَه كُنَدِ وَبِكِ هَفْتَه دَرِ اَفْتَابِ نِزِ
كُزَارَنَدِ بَعْدَ اَز اَن صَرَمِ بَفِشَارَنَدِ وَدُورِ كُنَدِ وَمَدَّ
اَن شَرَابِ رَا نِگَاهِ دَارَنَدِ شَرَبِي بِكَ وَفِيَه بَا اَنْدَكِي
شُكْرِ **سَكَنْجِينِ رِيُونَدِ** كِه خُذَا وَنَدِ دَرِ جَكَرِ رَا سُوْدِ
دَارَدِ وَسُدَه بَكشَا يَدِ وَطَبْعِ نَرَمِ كُنَدِ بِكِي رِيُونَدِ
چَهْلِ دَرَمِ غَارِ يَقُونَ وَبَسْفَايَجِ وَتَرَبْدِ وَنَحْمِ كَا سِيَه
اَز هَرِ يَكِي بَسِستِ دَرَمِ زَنْجِيْلِ سِه دَرَمِ نُجُوشَانَدِ وَ
بِيَا لَآيَنَدِ وَمِقْدَارِ يَكِ مَن وَنِيمِ سُكَرِ بَرِ نَهْدِ شَرَبِي

بَسِستِ دَرَمِ **سَكَنْجِينِ رَمَانِي** كِه تَنَهَايِ مُحَرَّقَه رَا سُوْدِ
دَارَدِ بِكِي رِنْدَا بِ نَارِ تَرَشِ نِيمِ مَن سِرَكِه بَنَجِ اسْتَرِ
نِ رِشَلِ دَه سَتَرِ كَلَابِ نِيمِ مَن سُكَرِ يَكِ مَن وَنِيمِ
نُجُوشَانَدِ وَبَقِوَامِ اَوَرَنَدِ شَرَبِي بَسِستِ دَرَمِ
وَاَكِرِ كَسِي خُواهِدِ كِه دَرِ يَن شَرَبِ تَصَرُفِي كُنَدِ وَغُورِ
وَإِ تَرَجِ زِيَادَه كُنَدِ وَسُكَرِ بَا نَدَا زَه اَن كُنَدِ صَوَا
بَاشَدِ وَاَكِرِ بَعُوضِ سِرَكِه خُرْمَايِ هِنْدِي نَهْدِ شَايَدِ
سَكَنْجِينِ عُنْصَلِي كِه خُذَا وَنَدِ ضَيْقِ النَّفْسِ رَا وَدَرَدِ
بَهْلُورَا كِه اَز سَرْدِي بُودِ سُوْدِ دَارَدِ وَخُذَا وَنَدِ لَقْوَه
وَرَعَشَه وَفَايَجِ رَا سُوْدِ دَارَدِ بَسْتَانَدِ بِبَا زِ عُنْصَلِ يَكِ
زَنْجِيْلِ نَحْمِ بَا دِيَا نِ اَن سُوْرِ رُويِ عَا قِرْ قَرَا بُودِ نِيمِ

نَاخْوَاهُ از هر یکی یک وقیه تخم کرفس زیر کرمانی
 قردمانا از هر یکی دو وقیه سداب خشک پنج وقیه
 فلفل سیاه دو وقیه سرکه عنصل و آنزده مر عسل
 سه من مثلث دو من دارو هانیم کوفته سرکه و
 مثلث و آنکبین پیامیزند و دارو هاد روی کنند
 و یک هفته در آن نهند پس بیا لایند در قرابه
 نگاه دارند پیش از طعام و بعد از طعام بکار دارند
صفة سرکه عنصل بستانند پیاز عنصل و پاک کنند
 و بکار در چوپین پاره کنند و از آن پاک کرده یک من
 در نه خلل الحنم کنند و مدت شصت روز در روی آفتاب
 نهند و بعضی پیاز پاک کنند و بسایه خشک کنند

و بعضی از آنکه در سرکه نهاده باشد من بعد مدت
 شش ماه نگاه دارند پس بکار برند قصبه شش را
 پاک کنند و او از صافی کنند مصروع و معقوه و خداوند
 عرق النصارا و سپر صلب را سود دارد و بصرا نیز
 کند و قوت دهد و مضمضه بدان کردن بن دندانها را
 سخت کند و بوی دهان خوش کند شربت از وی و آنکه
 عنصل اندک اندک دهند و بتدریج یک وقیه رسانند
صفة شراب سیکنجین سفنجی خداوند معده گرم شود
 دارد و طعام بگوارد بکیر نداب بر ترش و یک شب بنهند
 و بامداد بیا لایند صافی و بهر یک من ازین آب پنج سیر
 سرکه بر نهند و یک من شکر و بقوام آورد **شراب سفنجی**

که معده را از صفرا پاک کند و سوء المزاج کرم را بکشد
 بکیرند کل سرخ هفت درم و افستین رویی پنج درم شش
 دو درم الو بیست عدد خرما ی هندی بیست درم موی
 دانه بیرون کرده بیست درم درد و من آب بپزند تا بکشد
 باز آید بیا لایند شربت چهل درم بایک درم صبر
سکجبین که شخصی آبله بدید آید سود دارد بستاند
 خل اللحم یک جزو و کلاب و جزو و بربک کل سرخ خشن
 یک و قیه جلنا ز نیم و قیه چوب ریح تراشیده یک و قیه
 همه در سرکه و کلاب کنند و سه روز بش بگذارند پس
 بخوشانند تا نیمه رسد و دو جزو یاسه جزو سکر طرز
 بیفکنند و بقوام آورند شربت بپزند درم **صفت شراب**

۷۸ که خداوند آبله خام را بدهند آبله با سانی پرو زاید بکشد
 کل سرخ و عدس مقشرا زهری هفت درم انجیر حلوقه
 عدد موی سفید دانه بیرون کرده ده درم لک مغسول
 سه درم تخم باد بیان و تخم کرفس از هر یک چهار درم
 همه را در یکم و نیم آب بپزند تا دو بهش برود بپا
 و دنیکی زعفران در روی حل کند این جمله بسه شربت بدهند
صفت شراب میوه آب غوره و نع ساق نع احتاص نع بشو
 عصانه زرشک خرما ی هندی حماض ترنج و آب سیب و آرد
 و آب نار ترش طبع عتاب همه را ستار است نیمه وزن
 همه سکر طرز بپزند و کف بکیرند شربت بیست درم
شراب عتاب خداوند سرفه و ذات الریه کرم را سود دارد

بکیرند عُنَابِ جُرْجَانِي دَانَه پَاك كَرْدَه صَدِ دِرَم مَوْبِرْدَانَه
 پَاك كَرْدَه نِجَاهِ دِرَم سَوَسِ مَقْشَرِ نِیمِ كُوفَه بَیستِ دِرَم
 فُلُورِ خِيارِ شَنْبَرِ چَهَارِ دِرَم هَمَه رَا دَر سِه مَرَابِ بَیژِد
 تَابَنِمَه بَارَا اید و بِيَا لَایِنْد و شَكْر بَرَا فَكْتَد و بِقَوَام اَرِنْد
 شَرِبَتِ پَا نَزْدَه دِرَم **شَرَابِ نَار** كِه فِي وَصْفِ رَا بَار دَارَد
 وَمَعْدَه رَا قُوَّت دَهْد بَكِيرِنْد ابِ اَنَارِ تَرشِ پَك مَر نَعْنَاع
 پَا نَزْدَه شَاخِ عُوْدِ خَام و سَد و مَصْطَكِي اَز هَر پَك دَه
 دِرَم پُوسْتِ بَیستَه پَنجِ دِرَم عُوْد و سَد رَا بَكُوبِنْد و دَر
 صَرَه بَبِنْدَنْد و مَصْطَكِي جَدَا كَانَه دَر صَرَه بَبِنْدَنْد و نَعْنَاع
 و پُوسْتِ بَیستَه رَا دَر ابِ اَنَارِ كُنْتَد و جُوشَانْد و صَرَهَا رَا
 مَالِنْد و قَوِي بَیْقُشَرِنْد و نَعْنَاع و پُوسْتِ بَیستَه دَر وِی بَكْدَنْد

۷۹ و شَكْر طَبَر زَد بَرَا فَكْتَد **شَرَابِ نَعْنَاع** كِه فُوقِ بِنِشَانْد
 وَ فِي وَاسِطَه اَل بَار دَارَد بَكِيرِنْد اَنَارِ تَرشِ و شَبَرِ پَن و دَانَه
 اَن بَا شَحْم بَكُوبِنْد و ابِ بَكِشْتَد و جَد بَنِمَه اَن عَصَا
 نَعْنَاع تَر بَا اَن بِيَا مِزِنْد و شَكْر بَر نَهْنْد و جُوشَانْد و
 بِقَوَام اَرِنْد اَكْر قَدَرِي پُوسْتِ بَیستَه و سَد رَا نَزْد اَرِنْد
 نِیَكْتَر بَاشَد **شَرَابِ لُومُسَهْد** بَیستَانْد اَل وِي سِيَاه و مِی
 صَد دَانَه عُنَابِ جُرْجَانِي دَانَه پَاك كَرْدَه سِی دِرَم خَرْمَا
 هِنْدِي پَاك كَرْدَه سِه وَ قِيَه بَنَفْشَه خُشَكِ سِه وَ قِيَه تَرِبِد
 مَجُوفِ تَر اَشِيدَه دُو وَ قِيَه وَ نِیمِ كُوفَه تَرِبِد رَا جَدَا كَانَه دَر
 صَرَه بَبِنْدَنْد و هَمَه رَا دَر پَنجِ مَر ابِ بَیژِنْد تَا دُو بَهْرَه بَرُود
 و بِيَا لَایِنْد و سِی سَتَر تَر جَبِين و نِیمِ مَن شَكْر بَرَا فَكْتَد

وَبَقْوَامٍ أَوْ رَنْدِيكَ دَرَمِ سَقْمُونِيَا وَنِيمِ دَرَمِ زَعْفَرَانِ دَرَمِ
 حَلْ كُنْدِ شَرِبَتْ چهل دَرَمِ **شرابِ بِنَفْثَه** كِه سِينَه نَرَم كُنْد
 وَأَخْلَاطُ فُرُودِ دَارْدِ بَكِيرِنْدِ كُلِّ بِنَفْثَه تَرِيكَ مِّنْ دَرِ چَهَارِ
 مِّنْ آبِ فَرَاغِ كُنْدِ تَا يَكْشَبَانِ رُوزِ بَسِ رُوزِ دِيگَرِ يَكْشَبِ
 بَدَهْنْدِ وَبَدَسْتُ بَالَنْدِ وَبِيَا لَآيِنْدِ وَهَمِ دَرِ يَنِ آبِ يَكْ مَرِ
 بِنَفْثَه دِيگَرِ فَرَاغِ كُنْدِ وَهَمِ چِيْنِ كُنْدِ تَا سِه دَفْعَه بَسِ
 شَكْرِ بَرِ آفَكْتَدِ وَبَقْوَامِ آرِنْدِ شَرِبَتْ دَه دَرَمِ اَكْرَبِنَفْثَه
 بَدَسْتُ نِيَايْدِ اَز خُشَلِ هَمِ بَرِيْنِ سَانِ بِيَايْدِ سَاخْتَنِ
شرابِ نِيلُوفَر كِه تَشْنَكِي نِيَشَانْدِ وَدَرِ سَرِ سَامِ وَتَبِ كَرَمِ
 سُوْدِ دَارْدِ بَعْضِي مَرَمِ آبِ نِيلُوفَرِ مَقْطَرِ كُنْدِ مِثْلِ كَلَابِ
 وَبَعْضِي بِطَرِيقِ بِنَفْثَه سَارِنْدِ **شرابِ بِنَفْثَه** كِه دَر دَاتِ ^{الْحَنِيبِ}

۸۰ سُوْدِ دَارْدِ بَكِيرِنْدِ بِنَفْثَه تَا زَه نِيمِ مِّنْ يَدِ دَانَه شِيرِيْنِ دَه
 دَرَمِ خَمِ خَطْمِي يَانِزْدَه دَرَمِ كَثِيرَا دَه دَرَمِ دَانَه يَدِ وَخَمِ
 خَطْمِي رَا جَدَا كَا نَه بَجُوشَانْدِ وَلَعَابِ بَسْتَانْدِ وَدَرِ بِنَفْثَه
 شَرَابِ سَارِنْدِ وَكَثِيرَه بَسَايِنْدِ وَدَرِ رُويِ حَلْ كُنْدِ وَلَعَابِ
 اَوْ رَا بَا دِيگَرِهَا بِيَا مِيَزِنْدِ شَرِبَتْ يَانِزْدَه دَرَمِ بَا كَشَكَابِ
 وَرُوعِنِ بَادَامِ دَهْنْدِ **صِفَةُ شَرَابِ اَنَارِ** كِه دَر دَاتِ ^{الْحَنِيبِ}
 سُوْدِ دَارْدِ بَكِيرِنْدِ آبِ نَارِ شِيرِيْنِ دُو مِّنْ آبِ يَكْ شَكْرِ
 يَكْ مِّنْ آبِ سَبَبِ شَامِي يَكْ مِّنْ بَجُوشَانْدِ تَا بَدِيَه
 بَا زَايْدِ وَيَكْ مِّنْ شَكْرِ بَرِ آفَكْتَدِ وَبَقْوَامِ آرِنْدِ نَافِعِ بَاشْدِ
شرابِ خَشَخَاشِ كِه اَوْ رَا يَا فُودَا كُوِيْنْدِ نَا زَلَه بَا زِ دَارْدِ
 وَكَسِي رَا كِه خُونِ اَز كَامِ بَرَايْدِ سُوْدِ دَارْدِ خَشَخَاشِ تَا زَه كِه

هَنُودِ بَرْدِ رَخْتِ بَاشَد وَ بَعَايَتْ خُشْكِ نَرَسِيْدَه بَاشَد صَد
 عَدَدِ نِيْمِ كُوفْتَه كُنند وَ دَر هَفْتِ مَنِ اَبِ بَارَانِ يَه اَبِ
 چَشْمَه صَا فِي قَرْعَا رُكُنْد وَ سِه رُوزِ بَكْدَا رَنْد بَسِ بَرَاتَشِ
 نَهْد نَرَمِ وَ بَجُوشَانْد تَا مَهْرَ اشُود وَ بَدَسْتِ بَالَنْد وَ
 وَ بِيَا لَایِنْد وَ بَرَهْرْد وَ مَنِ اَبِ سِي سِتْرَا نَكْبِيْنِ وَ سِي سِتْر
 مِیْفُحْجِ بَرَا فُكْتَد وَ بَقِوَامِ اَرَنْد بَسِ بَكْبِرَنْد اَقَا قِیَا وَ زَعْفَرَانِ
 وَ مَرُوكْلَنَار وَ عَصَا رُوحِیَةِ النَّیْسِ اَز هَر یَكی دَه دَرَمِ وَ نَرَمِ
 بَسَا یِنْد وَ دَرِیْنِ شَرَابِ بِيَا مِیَزَنْد وَ اَكْرَدِ رَسِیْنَه خَلِطِ
 بَاشَد حَیْجَايِ مِیْفُحْجِ هَمِ اَنَكْبِيْنِ كُنند وَ اَكْرَدِ بَاشَد هَمِ
 مِیْفُحْجِ شَرَابِ مِیْفُحْجِ بَكْبِرَنْد اَنَكُورِ تَمَامِ رَسِيْدَه
 شِیرِيْنِ وَ دَانَه سَخْتِ كَرْدَه وَ اَبِ بَسْتَانْد وَ بَرَاتَشِ نَرَمِ

۸۱
 بَجُوشَانْد تَا دَوْبَهْرَه بَرُود وَ نِگَاة دَا رَنْد اَز بَهْرِ بَرُوسِيْتَه
 وَ شَرَابِ خُشْخَاشِ بَكَا رَا یَدِ شَرَابِ سِيْبِ كِه مَعْدَه وَ دِرِگَرَمِ
 وَ ضَعْفِ رَا سُود دَا رَد وَ تَشْنِگِي بَسْتَانْد وَ خَفَقَانِ زَا یَدِ
 كُنْد بَكْبِرَنْد سِيْبِ كُوهِي تَرَشِ وَ شِیرِيْنِ یَا سِيْبِ تَا نَه تَمَامِ
 نَا رَسِيْدَه وَ بَكُوبَنْد وَ اَبِ اَنِ بَكُشَنْد وَ يَك رُوزِ بَنَهْد
 تَا صَا فِي كَرْد دَبَسِ بِيَا لَایِنْد وَ بَجُوشَانْد وَ شَكْرِ بَرَهْد
 وَ بَقِوَامِ اَرَنْد وَ اَكْرَسِدِ يَكِ اَبِ سِيْبِ اَبِ يَه بَكُشَنْد صَوَابِ
 بَاشَد شَرَابِ غُورَه كِه تَشْنِگِي بَسْتَانْد وَ دَرِیْنِ كَرَمِ سُودِ
 دَا رَد وَ مَضَرَّتِ طَعَامِ هَا وَ شَرَابِهَا يَز دَا رَد كِه اَز كُوهِي يُوَدِ
 بَسْتَانْد عَصَا رُوحِیَةِ غُورَه وَ بَجُوشَانْد تَا بَنِيْمَه بَا زَا یَدِ وَ كَفِ بَرْدِ
 وَ يَكِ شَبِ بَكْدَا رَد رُوزِ يَكْرِ بِيَا لَایِنْد وَ بَهْرِ مَنِ نِيْمِ مَشْكُرِ

بَرَأَفْكَند وَبِقَوَامِ اَرَد وَخُسْتُ كِه مِي جُوشَانْد نَرْد رَانْد اَرَد
تَا طَعَامَشْ خُوش بَاشَد وَبَعْضِي كُوبِيْد كِه مِقْدَارِي قَرَنُفَلِ اَرَد
صَرَه بَسْتَه دَر اَنْد اَرَد وَخَرِيك مِي كُنْد تَابُوي اَن بَكِيْرَد
صِفَةِ شَرَابِ مُرَد كِه مَعْدَه رَاقُوْه دَهْد وَاسِهَال بَا زَكِيْرَد
بَسْتَانْد دَانَه مُرَد وَاسِرود قَدِيْد اَز هَرِيك نِيْجَاهِ دَرَم قُوط
وَطَر اِيْث اَز هَرِيك دَه دَرَم هَمَه رَا نِيْم كُوفَنَه كُنْد لَس
بَكِيْرِنْد اَب سِيْب كُوهِي وَاب بِه تُرَش اَز هَرِيك يَلَمَز
وَجُوشَانْد وَيَا لَا يَنْد لَس دِيْكَر پَا رَه تَمَامِ جُوشَانْد
وَبِقَوَامِ اَرَنْد **نُسخه ديگر** حَبُ اَلَس نِيْم كُوفَنَه جُوشَانْد تَا
مُهَر اَشُوْد وَبَدَسْت بَالَنْد وَيَا لَا يَنْد وَعَصَا رُو بَكِيْرَد
وَبَرْدَه جَنُو عَصَا رُو دُو جَرُو شَكِر طَبَر دَر بَرَأَفْكَند

وَبِقَوَامِ اَوْرَنْد وَاَكْر مِقْدَارِي طَبَا شِيْر سُودَه دَر وِي بَسِيْنْد
نِيْكَو بَاشَد **شَرَابِ كُل** كِه طَبْع فَرُو اَرَد بَكِيْرِنْد بَرَكِ كُل تَانَه
دُومَن وَدَرْدَه مَن اَب جُوشَانْد تَا كُل خُجْتَه سُودَه
رَنَك بَكِيْرَد اَنْد لَس بِيْشَرْد وَهَم دَرِيْن اَب دُومَن دِيْكَر
جُوشَانْد هَمچِيْن سِيْه تُوْبَت لَس وَ مَن شَكِر بَرَأَفْكَند
يَا اَنَكِيْن وَبِقَوَامِ اَوْرَنْد شَرِيْ جِيْهَل دَرَم بَا شِيْر خُسْت
يَا بَا شَرَابِ مِيُو يَا بَا سِگَنَكِيْن وَاَكْر كُل هَفْت بَار يَانِيْج
بَار تَانَه مِي كُنْد بِيْشَر اِيْد وَهَر كِه اَز پِيْر شَرَابِ كُل شَرِيْجِيْ
سَرْد خُوْرَد نَحَا جَت بَر اَنَكِيْرَد **شَرَابِ صَنْدَل** كِه حُدَاوَنْد
دِل كَرَم وَچَكِر كَرَم رَا دَر بُرَهَايِ مُحْرِقَه سُودَه دَا رَد بَكِيْرَد
چُوبِ صَنْدَلِ سَفِيْد وَسُوهَا ن رَنْد مِقْدَارِ نِيْجَاهِ دَرَم

و در پنج ستر ستر که و پنج ستر آب غوده و یک من و نیم
آب فرغار کنند و شبانه روز برنج جوشانند تا بپزد
باز آید و بدست بمالند و بیالایند و یک من شکر طبرزد
برافکنند و بقوام آورند شربتی ده درم در آب برک
خرفه یا تخم خرفه و اگر کسی را بدین شربت حاجت
آید و سرفه مانع باشد بی ستر که و بی آب غوده سازند
و بجای همه کلاب کنند **شراب هلیله** که خداوند
اوجاع مفاصل گرم را سود دارد و بنهای گرم را و
طبع را فروارد بکیرد هلیله زرد مقشر صد عدد
و در ظرفی کنند و آب بر سر او ریزد چند آنرا مقدار
یک بند انگشت آب از وی زیاده آید و سه روز در آفتاب

۱۲ نهند پس از آن آب از وی بیرون کنند و نگاه دارند
و آب تازه در شیشه کنند و در روز دیگر بکندارند
تا همه طعام هلیله بستانند و بیالایند و آب تخمین
بیامیزند و صد درم ترنجبین برافکنند و بقوام آرند و
اگر مقدار نیم من ازین شراب یک مثقال سفوفیا
حل کنند و آب باشد شربت دو ورقه یاسه و قیه **صفت**
میسر که معده را قوت دهد و قی و فواق باز دارد
و خداوند درد در جگر را سود دارد بکیرد به ترش
و شیرین دو من شراب کهن خوش بوی هشت هن
بیامیزند و با نشتر نرم جوشانند و کفش بکیرند و
پنج من شکر یا انگبین بر نهند و بقوام آرند و نخست

بکیرند زنجبیل و مصطکی از هر یک دو درم قاقله صفا
 و کبار و دارچینی از هر یک چهار درم قرنفل سه درم
 زعفران ریشه سه درم همه را نیم کوفته در صوف
 بندند و در دیک آفکنند و پیامیزند **صفة خند بقر**
 طعام بگوارد و پیران را و خدا و ند معده و جگر سرد را
 سود دارد بکیرند شراب کهن پنج رطل بوزن بغداد
 و انگبین صافی یک رطل و نیم پیامیزند پس بکیرند
 زنجبیل پنج درم قاقله و هیل از هر یک نیم درم قرنفل
 دانه دارچینی دانه و نیم زعفران دانه قلف سیاه
 دانه و نیم مثل دانه و نیم مثل را و زعفران را
 جدا گانه بسایند و داروها کوفته در صوف کنند

۸۴ و در شراب آفکنند و با تشر نیم نجوشانند و هر ساعت
 صم را بمالند و بقوام آرند پس مثل و زعفران در
 پیامیزند و نگاه دارند شربت بیست درم **نسخه دیگر**
 بکیرند عود خام سنبل و قرنفل و قاقله از هر یک سه درم
 زنجبیل و دارچینی از هر یک پنج درم زعفران دو درم
 سکه یک درم مثل نیم درم همه بران سان در هشت
 من آب و دو من انگبین و یک من شکر بکار دارند
 قوام آورده **صفة شراب عود** که معده را سود دارد
 بکیرند عود هندی و سکه بغدادی از هر یک پنج درم
 سنبل و مصطکی و جوز بوا از هر یک دو درم همه را نیم کوفته
 در صوف فراخ بندند و در دو من کلاب نجوشانند و هر

سَاعَتْ صَرَه رَا بُمَالَنْد وِچُون کُلاب بَنِيَه بَا زَا يَدِ صَرَه
 اَز وِي بَر اَرَنْد وِيک مَن شُکَر بَر اَفکَنْد وِيقَوَام اَوَرَنْد
 وِ دَانِکِي مُشَل دُورِي حَل کُنْد شَرِبْت دَه دَرَم **شَرابي که**
فَوَاق بِنِشَانَد خَاصَه اَنچ اَز پِسر طَعَام غَلِيظ بَد يَد اِيَد
 بَكِيَرَنْد زِيَرِه اَنبِسُون بُو دِيَنَه کُنْد رُو رَا سَتَا رَا سَت
 دَر يَكَمَن اَب بُو شَانَد وِ بِيَا لايَنْد وِ جَرَعَه جَرَعَه
 مِي جُورَنْد **نَسْخَه دِيکَر** فَوَاق رَا کِه اَز سَر دِي مَعْدَه بَا ^{شَد}
 بِنِشَانَد بَكِيَرَنْد رَا س بُو دِيَنَه سَعْد تَحْم کَر فِس اَنبِسُون
 رَا سَتَا رَا سَت بُو شَانَد وِ بِيَا لايَنْد وِ جَرَعَه جَرَعَه مِي جُورَانَد
 وَاکَر بَاد هَا بَر تَجَانَد تَحْم سَدَاب وِنَا نَحْو نِيَم کُوفَتَه دَر
 شَرَاب کُهَن بُو شَانَد نَافِع **شَرَاب رُو فَا** تَنکِي نَفْس رَا

۶۵
 سَوْد دَارَد وِ سِيَنَه رَا اَز مَادَه غَلِيظ يَاک کُنْد بَكِيَرَنْد
 اَنجِير حُلُونِي خُرْمَايِ هِنْدِي اَز هَر يکِي دَه دَرَم حَلَبَه
 بِيخ دَرَم بِيخ سُو سَن دَه دَرَم پَر سِيَا وِ شَان هَفْت دَرَم
 بِيخ کَر فِس وِ بِيخ بَاد يَان تَحْم کَر فِس تَحْم بَاد يَان زَوْفَا
 خُشَل اَز هَر يکِي دَه دَرَم بُو دِيَنَه وِ فَرَا سِيُون اَز هَر يکِي بِيخ
 دَرَم بِيخ دَرَم چَنان کِه رَسَم اَسْت شَرِبْت دَه دَرَم وِ دَرَم بِيخ
 نَسْخَه تَحْم تَرَب مِقْدَار بِيخ دَرَم بِيخ سُو سَن اَسْمَان کُونَه
 سِيَه دَرَم پُو سَت بِيخ کَبَرِه وِ حَاشَا نِيَز اَوَرْدَه اَنَد **شَرَاب اَنجِير که**
 دَر دَبِشْت وِ دَر دِکَلِيَه سَر دَر اَسْوَد دَارَد بَكِيَرَنْد خُود يَد
 مَن وِ دَر بِيخ مَن اَب بُو شَانَد تَاهَر دُو بَهَر بَر وِ
 وِيک بَهَر بُمَالَنْد وِ بِيَا لايَنْد وِيک مَن وِ نِيَم اَنجِير وِيک مَن

وَنِيمِ اَنْكَبَيْنِ بَاطِيحِ خُودِ بِيَا مِيَزَنَدِ سُنْبُلْ وَ قَرْنُلْ وَ
 دَارِ قُلْلْ وَ خُولِجَانِ اَزْ هَرِيكْ يَكْ دَرَمْ وَ زَعْفَرَانِ نِيمِ دَرَمْ
 هَمَه نِيمِ كُوفْتَه دَر صَرَه كُنْتَد وَ دَرِيْن طِيحِ كُنْتَد وَ بَقْوَامِ
 اَرَنْد بَسْ صَرَه اَزْ وَيْ بَرَا وَ رَنْد **صِفْتِ شَرَابِي كِه صِفْتِ اَلْتَفَرُّ**
دَفْع كُنْد وَ اَنْوَاعِ سَعَالِ رَا بَرْد بَكِيَرَنْد زَوْ قَايِ خُشْكَنْجِ
 دَرَمْ پَرِسِيَا وَ شَانِ دَه دَرَمْ تُخْمِ رَا زِيَا لُجِ پَنج دَرَمْ قَرْمَا
 سِه دَرَمْ فَرَا سِيُونِ سِه دَرَمْ اِيَرْ سَا نِيمِ كُوفْتَه پَنج دَرَمْ
 اَنْجِيَرْ زَرْدِي عَدَد بَرَكْ كَا وَ زَبَانِ وَ اَصْلُ السُّوسِ اَزْ هَر
 يَكْ هَفْت دَرَمْ تُخْمِ كَتَانِ نِيمِ كُوفْتَه پَنج دَرَمْ مَوِيَرْ مَنَقِي سِه
 دَرَمْ دَارِ شَشِيْعَانِ نِيمِ كُوفْتَه سِه دَرَمْ بَجُوشَانْد وَ بِيَا لَيْدِ
 بَرَصْد وَ پَنجَاه دَرَمْ فَا نِيدِ مَكْرَانِي وَ صَد دَرَمْ كَزْ نَكِيَرْ بَرَكْ

۸۶ فَرُوشُونِيْد صَا فِي كَرْدَه بَقْوَامِ اَرَنْد هَر صَبْحِ مَقْدَارِ بَسِيْتِ
 پَنج دَرَمْ بَابِ كَرَمِ حَلْ كَرْدَه يَكْ دَرَمْ رُو غَرِ جَوَرْ چَكَارِ شَكِ
 خَوَارَنْد هَر شَبِ نِيمِ دَرَمْ عَلِيْكَ بَطْمِ فَرُود بَرْد غِدَا خُرْدِ
 وَ كُوشْتِ بَنَجُودِ رَا زِيَا لُجِ دَر اَنْدَا خْتَه نَافِعِ **جَهْتِ اَبَر فَتَرِ**
بَسِيْتِ حَبِّ الْمَحْلَبِ سَعْد كُنْد رُو سُوَرْ جَانِ بَلُوطِ خُولِجَانِ
 بَادَامِ كُوْهي اَزْ هَر يَكْ مَنَسَا وَيْ خُرْد كُنْد وَ بَسْتِ بَكَارِ
 دَارَنْد **جَهْتِ عِلْتِ قَرْمِ** پُوسْتِ جَوَرْ اَلْتَرُو وَ كَزْمَا زَوْ كَلِ
 سَخِ شَبِ يَمَانِي كَلَنَارِ بَرَكْ مُرْد خُرْد كَرْدَه كُنْد رُو جَفْتِ
 اَلْبَلُوطِ صَبْرِ اسْفُوطِيْ رَا د بَقْلَه صَمِغِ الوَصِغِ عَزِيْ سَرْمِ
 مَا هِي هَمَه بَابِ صَمِغَا حَلْ كَرْدَه طَلَا كُنْد **سَكَنْجِيَرْ بَجَهْتِ**
وَجَعِ الطِّحَالِ وَ جَمِيْعِ اَمْرَاضِ السُّودَا وَيْ پُوسْتِ پَنج رَا زِيَا لُجِ

پنج درم پوست پنج گرفس پنج درم پوست پنج کبره سه درم
 پوست پنج کاسنی پنج درم پنج انگشت چهار درم تخم کاسنی
 ده درم تخم گرفس سه درم تخم راز یاخ سه درم مویر
 منقی سی درم گوش درصه بسته شش درم لاله غاف
 پنج درم فجاج ادر سه درم ایرسای شکسته سه درم
 افسنتین دو مج چهار درم سرکه شراب چهار یکی قدر
 مضر چهار صد درم قرص کبریا نر ده عدد **باب**
در لعوقف اصفت لعوقف که سرفه گرم راسود
 دارد بکیرند مغز تخم خیار و مغز بادام شیرین از هر یک
 پنج درم کثیر انباشته به دانه شیرین از هر یک سه درم
 تخم خطمی و خبازی پاک کرده از هر یک پنج درم سیستان

سی دانه مویر دانه پیرون کرده بیست دانه پنج سوسن پنج
 درم فایده هفت درم سیستان و فایده و مویر و پنج سو سن
 همه را در یک من آب بپزند تا نیمه باز آید بپالایند ده
 شیر شکر طبرزد بر افکنند و بقوام آرند و داروهای
 دیگر گوخته بدان بریشند و بعضی مردمان وقت بختر
 بیست درم فلویر خیار شیر و پنج درم بنفشه خشنود
 بیست دانه خشخاش درست با پوست نیم گوخته در افکنند
 و بوقت سرشتن ده درم ارد با قله بادار و هابیا میزند
 و سی درم روغن بادام بر چکانند و بریشند **صفت لعوقف**
سیستان که سرفه گرم راسود دارد بکیرند سیستان
 صد و پنجاه دانه عناب پنجاه دانه مویر دانه پیرون کرده

چهل درم فلور خیار شنبلیلیست درم همه در سه مزاج
 بپزند تا نیک باز آید و بیا لایند و صد درم فاسید و صد
 درم میفخج بر افکند و بقوام آورند پس چندان که
 نمک گردد آرد با قلا در وی بریشند **لعوق ز وفا**
 که با دها را ببرد و سینه را پاک کند بکیرند زوفای خشک
 بیخ سوسن آسمان کونه هر دو کوفته و بیخته در سنگ بکیرند
 بریشند اگر بیخ سوسن حاضر باشد عوض او شونیز
 بکار برند **لعوق جلعوز** بکیرند مغز جلعوز و بگویند
 و دو درم عسل بریشند یک شربت **لعوق کرب**
 کرب تحت و فشارده یک من و نیم انگبین یک من بپزند
 و بقوام آرند مغز جلعوز و مغز پیله دانه از هر یک

۱۸ یک و قیه تخم کتان بریان کرده حله از هر یک نیم و قیه
 مغز فستق آرد با قلا از هر یک و قیه بریشند شربت بیخ
 درم با شیر خر **لعوق غار یقون** رب السوسن پرسیاوشان
 از هر یک هفت درم تخم بادریان فراسیون زوفای خشک
 غار یقون از هر یک سه درم میعه تر صغ بطم از هر یک
 یک درم مویزدانه پیرون کرده بیست درم میعه و صغ
 در میفخج حل کند و داروها کوفته و بیخته بدان بریشند
 بسر جمله را با انگبین بریشند شربت یک مثقال این لعوقها
 همه سینه را از خلط بد پاک کند **صفه لعوق پیرزد**
 که سینه را نیم پاک کند رب السوسن بیخ درم کثیر پیرزد
 بادام تلخ تخم بادریان از هر یک سه درم پیرزد را بار و غر

کاو و غسل بگردارند و دیگر داروها کوفته و بچینه
 بدان بسریشند شربت سه درم با طیب زوقا **لعوق**
حب الرشاد سینه را از بلغم سرد پاک کند حب
 الرشاد ده درم شونیز چهار درم انیسون تخم بادیا
 از هر یک دو درم همه را با انگبین بسریشند شربت
 یک مثقال یاد و درم با سکه گبین عنصلی نافع
لعوق تخم کثان تخم کثان بریان کرده جزوی
 کند رو نیم جزو زیره فرد ما فا از هر یک ربع جزو همه
 کوفته باد و هم سنل انگبین بسریشند شربت بامدا
 و شبانگاه یک کفجه **باب در قضاها**
 قرص که خداوند در معده را سود دارد و در طوشت

۱۹ از معده برداید و خداوند شرب بلغمی را و تب که از اسود
 دارد کل سرخ بیست درم سنبل پنج سوسن از هر یک
 ده درم بمثلت بسریشند و اقراص کنند شربت دو درم
 با سکه گبین بزوری به با سکه گبین ساده **نسخه**
دیگر خداوند تبها را میخند را سود دارد کل سرخ
 شش درم پنج سوسن چهار درم سنبل دو درم کبی
 تخم بسریشند **قرص کل** که در معده و اماس
 معده ببرد کل سرخ شش درم سنبل سه درم رب
 السون چهار درم با بونج و اکلیل الملک و از خراش
 یک سه درم گاه را و مصطکی از هر یک دو درم شربت
 یک مثقال از جهت در معده با طیب انیسون دهد

وَأَرْجَحَتْ أَمَّا سِرْ كَرَمَ بَابِ عَنِ الثَّغْلَبِ وَأَرْجَحَتْ أَمَّا سِرْ
 كَهْنُ بَاشَرِ بَسْرِ بَشِيرِ وَيَا جَلَّابَ **قُرْصِ مَقْلٍ** كِه أَمَّا سِرْ
 كَهْنُ رَادَفِ كَنْدِ كَلِّ دَهْ دَرَمِ سَنْبَلِ دُودِ دَرَمِ زَعْفَرَانِ وَرَمِ
 أَزْهَرِيكِ يَكِ دَرَمِ قُطَّ يَكِ دَرَمِ وَنِيمِ مَقْلِ سِهْ دَرَمِ
 مَقْلِ رَابَشَرِ حَلِّ كَنْدِ وَأَقْرَاصِ هَرِيكِ سِهْ دَرَمِ بَابِ
 كَاسِنِي وَعَنِ الثَّغْلَبِ دَهْنَدِ **قُرْصِ كَافُورِ** كِه
 خُذَا وَنَدِ نَبِ كَرَمِ وَبِرْقَانِ رَاسُودِ دَارِ زَرِشَلِ دَانِ بَرِو
 كَرْدِهْ طَبَاشِيرِ كُلِّ سُرْخِ أَزْهَرِيكِ هَفْتِ دَرَمِ تَحْمِ كُولِ وَ
 تَحْمِ خُرفَهْ وَتَحْمِ كَاسِنِي هَرِيكِ سِهْ دَرَمِ مَغْرِ تَحْمِ خِيَارِ وَغَرِ
 تَحْمِ كَدُوشِيرِي أَزْهَرِيكِ يَنْجِ دَرَمِ صَنْدَلِ سَفِيدِ دَهْ دَرَمِ
 كَثِيرِ سِهْ دَرَمِ رُبِّ السُّوسِ دُودِ دَرَمِ كَافُورِ يَكِ دَرَمِ بُلْعَا

٩٠ اسعول بَسْرِ بَشِيرِ وَأَقْرَاصِ كَنْدِ شَرِبَتِي دُودِ دَرَمِ بَاسِ كَجِيرِ
 وَخُذَا وَنَدِ دَرِ رَا بَابِ تَحْمِ خُرفَهْ دَهْنَدِ **قُرْصِ طَبَاشِيرِ**
 كِه اِسِهَالِ صَفْرَا بَارِ دَارِدِ وَتَشَكِّي نِشَانِدِ وَتَبِ كَرَمِ زَايِلِ
 كَنْدِ طَبَاشِيرِ كُلِّ سُرْخِ سَمَاقِ يَكِ كَرْدِهْ أَزْهَرِيكِ دَهْ دَرَمِ
 تَحْمِ حَمَاضِ تَحْمِ خُرفَهْ هَرِيكِ يَنْجِ دَرَمِ سَلِ دُودِ دَرَمِ كَلْنَارِ يَنْجِ
 دَرَمِ صَمِغِ عَرَبِي وَكُلِّ آرَمِي أَزْهَرِيكِ سِهْ دَرَمِ شَرِبَتِ دُودِ دَرَمِ
 بَاشَرِ اِنِي وَدَرِ بَعْضِي نَسْجَهَادِ دُودِ دَرَمِ شَاةِ بَلُوطِ اَوْرَدِهْ
قُرْصِ طَبَاشِيرِ كِه سُوْزِشِ دِلِ وَتَبِ كَرَمِ رَادَفِ كَنْدِ كُلِّ
 شَشِ دَرَمِ طَبَاشِيرِ وَكَثِيرِ أَزْهَرِيكِ چَهَارِ دَرَمِ تَحْمِ خِيَارِ
 وَتَحْمِ كَدُوشِيرِي وَتَحْمِ خُرفَهْ أَزْهَرِيكِ شَشِ دَرَمِ رُبِّ السُّوسِ
 دَرَمِ كَافُورِ وَزَعْفَرَانِ أَزْهَرِيكِ يَكِ دَرَمِ بُلْعَا بَسْرِ بَشِيرِ

شربت دودرم دهند نافع **قرص زرشک** که بیماری جگر گرم
 و تبها کرم سود دارد زرشک پاک کرده ده دودرم تخم
 کاسنی و تخم خرفه و تخم خیار از هر یک سه دودرم کل سرخ
 پنج دودرم ریوند چینی یک دودرم سنبل نیم دودرم شربت دودرم
 با سکنجبین دهند **قرص زرشک** که آماس جگر را سودا
 زرشک پاک کرده مغز تخم خیار کباب شیر از هر یک سه دودرم
 مصطکی یک دودرم چینی از هر یک یک دودرم زعفران یک
 دودرم سنبل رب السوسن و آنکسین جلال از هر یک دودرم
 عصاره افسنتین و عصاره غاف از هر یک سه دودرم
 شربت دودرم با سکنجبین **قرص شبنم** که خذاوند
 استسقار سود دارد بکیرند سرم هلیله زرد را ستر است

کوفه و یخته شربت از دانه ای آغاز کنند و بتدریج می
 افزایند تا یک دودرم هر هفته یک بار دوسکنجبین حل
 کنند و اگر با میفخج بپوشند و حل کنند روا باشد **قرص**
لک که در استسقای لحمی سود دارد و سده بکشاید
 بستاند لک مفسول و ریوند چینی از هر یک سه دودرم
 اسارون زراوند جنطیانا سنبل مصطکی تخم کرفس
 انیسون ناخته ادخر ابهه قسط مغز بادام تلخ افسنتین
 قوه عصاره غاف از هر یک دودرم فلفل و زنجیل
 از هر یک یک دودرم شربت یک مثقال **قرص برمکی** که
 خداوند کراسود دارد هلیله کابلی و بلیله و امج و بیک
 کابلی از هر یک جزو تریدد و جزو با فاسید بقوام آرند و بد

بِسْرِيشَنده شربت سه درم و از جهت استفرغ ده درم
 یا بیست درم نافع **قرص ریوند** که اما بر جگر و سپرز و
 زخم را که بر تن آید سود دارد ریوند چینی هفت درم فو
 لك مغسول از هر یک چهار درم تخم کرفس غاف انیسون
 از هر یک سه درم همه کوفته و بخته بسکنجین بسریشند
 و اقراص کنند شربت یک مثقال **قرص ریوند** که اسهال
 خون باز دارد زرشک پال کرده تخم کاسنی ریوند چینی
 راست راست کوفته و بخته بصمغ عربی بسریشند و اقراص
 کنند شربت یک مثقال بایب لسان الحمد بدهند و اگر
 تب باشد باد و غاهن تاب کرده دهند **قرص افسندین**
 که خداوند در دمه که از پس طعام بدید آید و تاقی نکند

نیار آمد یکبرند افسندین دو تخم کرفس و انیسون هر یک
 پنج درم سلیمه بیست درم مر قلقل چند بیدستر افیون
 از هر یک دو درم اقراص کنند شربت دو درم با شرب بود
 نافع **قرص کبر** که خداوند در سپرز را سود دارد پو ست
 بیج کبر و اشق از هر یک چهار درم زرا و ندطویل و تخم بختد
 و قلقل از هر یک شش درم اشق را تخل الحار حل کنند و داروها
 بدان بسریشند و اقراص کنند شربت دو درم با سکنجین
قرص انیسون که خداوند بلغمی را سود دارد و بهنج که در
 بیمار آن بدید آید و جگر ضعیف را سود دارد انیسون چهار
 درم سادج هندی و اسارون از هر یک سه درم افسندین
 بادام تلخ سنبل صبر از هر یک چهار درم عصانه غاف سه درم

مَصطَلِكِي يَكْ دَرَمِ تَحْمِ كَرَفَسِ يَكْ دَرَمِ اقْرَضْ كُنْدَ شَرَبِي يَكْ
 مِثْقَالِ بَاطِيحِ اَفْسَنَدِيْنِ وَ دَر بَعْضِي نَسَحَا يَكْ دَرَمِ
 تَحْمِ شَرِبَتِ اَوْرَدَه اَنَد **قَرْضِ اِيْرَسَا** كِه سِيْر زِ سَحْتِ رَا بَكْدَا
 اِيْرَسَا چَهَا زِ دَرَمِ قُلُقُلْ سَنَبِلْ اَشَقْ اَزْ هَر يَكْ دُو دَرَمِ اَشَقْ
 بَسِرْ كِه حَلْ كُنْدَ وَ دَا رُو هَا بَدَانِ بَسِرِ شِنْدَ وَ اقْرَضْ كُنْدَ
 شَرِبَتِ دُو دَرَمِ بَا سَكَنْجِيْنِ وَ اَهَرَنْ مِي كُوِيْدَ اَنْ طَبِيْبْ كِه
 اِيْنِ قَرْضِ رَا سَحْتِ كَفْتِ خُوِي رَا سِه دُو زَايْنِ قَرْضِ دَا دَمِ
 بَسِ اَوْ رَا بَكْشَتَمِ سِيْر زَا وَا كَدَا خَنَه بُوَد **قَرْضِ بَنَجَنْكَشْتِ**
 كِه سِيْر زِ سَحْتِ رَا بَكْدَا زِ دَر تَحْمِ كَا سِيْنِي تَحْمِ خَرَفَه پِيْچِ اَنَكْشَتِ
 تَحْمِ كَدُو خَشْدَ كَرْدَه رَا سَا رَا سَتِ كُوْفَنَه وَ بِيْجَتَه دَر سَكَنْجِيْر
 بَسِرِ شِنْدَ شَرِبَتِ دُو دَرَمِ **قَرْضِ فُو** كِه سِيْر زِ سَحْتِ رَا بَكْدَا

۹۲ فُو دُو اَزْدَه دَرَمِ پُوْسَتِ بِيْجِ كَبَرِ زِ رَا وَ نَدِ طَوِيْلِ اِيْرَسَا هَر
 يَكْ دُو دَرَمِ كُوْفَنَه وَ بِيْجَتَه بَسِكَنْجِيْنِ بَسِرِ شِنْدَ وَ دَر طِيْحِ
 اَنِيْسُوْنِ وَ طِيْحِ پُوْسَتِ كَبَرِ دَهْنَدَ شَرِبَتِ يَكْ مِثْقَالِ **قَرْضِ**
خَرْدَلِ كِه دَر دَر سِيْر زَا كِه اَزْ بَا دُ خِيْر دُ سُوْد دَا رَدَ وَ زَا
 كُنْدَ حَبِّ الرِّشَادِ پِيْچِ سَتِيْر دَر سِرْ كِه يَكْ شَبَانِ رُو زِ تَرَكُنْدَ
 دِيْكَرِ رُو زِيَكْ سَتِيْر بَرَكْ سَدَا بَخْشَدَ بَا وِي بَسِرِ شِنْدَ
 وَ قَرْضِ كُنْدَ وَ بَرْتُوْر نِيْمِ كَرَمِ سَحْتِ كُنْدَ نَا بَرِيَا نِ شُوْدَ وَ
 نَكْدَا رَنَدَ كِه بَسُوْر دَر بَسِ بَكُوِيْنَدَ هَر بَا مِدَادِ دُو دَرَمِ بَا ^{سَكَنْجِيْر}
 دَهْنَدَ **قَرْضِ عُوْدِ** كِه هَيْضَه بَا زِ دَا رَدَ وَ غَشِي رَا كِه اَزِ بَسِ
 اِسْتِفْرَاغْهَا اَفْتَدَا زَا يَلْ كُنْدَ وَ قُوَه دَهْدَ وَ قِي بَا زِ دَا رَدَ
 عُوْدِ خَامِ سَنَبِلْ وَ قَرْنَقُلْ اَزْ هَر يَكْ يَكْ دَرَمِ كَلِ نِشَابُوْرِ

دودرم طباشیر سه درم کبابه دودرم سکه دودرم
 کند سه درم کل سرخ سه درم شربت سه درم باماء
 الفسل به باماء اللحم و اگر با شراب سه و اب به **قرص**
دیگر عود چهار درم مصطکی کبابه چینی قرنفل سنبل
 ازهر یک یک درم شکر چند وزن همه شربت یک مثقال
قرص کندر که فی و هیضه باز دارد کند سه درم کل نجای
 ده درم کبابه و فاقله و سکه ازهر یک دودرم کافور
 و مشد هر یک داند قرنفل نیم درم شربت مثقال با
 شراب بودینه و در نسخه دیگر سه درم طباشیر و یک
 درم مصطکی زیاده آورده اند و کافور دودند است
 و مشد نیست و قرنفل یک درم است و سکه یک درم

قرص کندر که بر آند اختر خون بسرفه و فی باز دارد
 کندر و دم الاخوین هر یک سه درم شب یمانی دودرم
 سادج هندي پنج درم کل مخموم ده درم گهر پانچ درم
 کلنار سه درم افیون دودرم دارچینی چود درم تخم خشخاش
 سه درم صمغ عربی سه درم شربت دودرم باعصاره
 بادروج به باعصاره تخم حرقه **قرص راس** که فی و هیضه
 باز دارد قرنفل ده درم سکه یک درم قرفه دودرم راس
 خشک یک درم و نیم مصطکی افیون پوست لفاخ هر یک
 یک درم و نیم این جمله یک شربت **قرص حب الاس** که
 اسهال و فی باز دارد رستاند سماق پاک کرده کرماندو
 و کل از منی بلوط نیشاسته بریان کرده هر یک ده درم

مُقْلِيكِ دَرَم نَارِ پُوسْتِ مَاز و هَرِيكِ پَنجِ دَرَم **هَاط**
قُرْصِيد كِه بَرِ آنْدَاخْتَنِ خُونِ كِسْفَه وَ قِي بَاز دَارَد
بُسَدِ مَغْسُولِ دَه دَرَم كُنْدَرِ آقَا قِيَا كَلَنَارِ زَهْرِيكِ
چَهَارِ دَرَم صَمِغِ عَرَبِي سِه دَرَم كِلِ مَحْمُومِ كَثِيرِ اَزْ هَرِ
يَكِ سِه دَرَم دَارِ چِينِي يَكِ دَرَم شَرِبَتِ دُودِ دَرَم
قُرْصِيد كِه خُونِ بَرِ آنْدَاخْتَنِ كِسْفَه وَ قِي بَاز دَارَد
سُرْمَهٗ اَصْفَرِ يَانِي شَادِجِ مَغْسُولِ دَمِ الْاُخُوَيْنِ هَرِيكِ
سِه دَرَم كَلَنَارِ وَمَازِ وَاَزْ هَرِيكِ دُودِ دَرَم سُرُونِ كُوهِ
سُوخْتَهٗ آقَا قِيَا اَزْ هَرِيكِ يَكِ دَرَم لَادَنِ وَ زَعْفَرَانِ
اَزْ هَرِيكِ نِیمِ دَرَم پَرِ سِيَاوَشَانِ يَكِ دَرَم وَ نِیمِ بَابِ
لِسَانِ الْحَمَلِ وَ دَرِ نَسْخَهٗ دِيكِرِ سِه دَرَم كَهْرَبَا اُورْدَهٗ

و بَابِ دِيَا

و بَابِ بَادِيَانِ دَهْدِ وَ كَبَاشْتِيرِ نِيزِ دَرُوي **قُرْصِيد** **كِهْرَبَا**
كِه اِسْهَالِ وَ قِي خُونِ وَاَفْرَاطِ طَمَشِ وَ خُونِ بَوَاسِيرِ بَاز دَارَد
كَهْرَبَا بَسَدِ مَرُورِ يَدِ وَ دَرِجِ سُوخْتَهٗ سُرُونِ كُوهِي سُوخْتَهٗ
شَادِجِ مَغْسُولِ هَرِيكِ سِه دَرَم كِلِ سُرْخِ حَمِ خَرَفَهٗ كَشْتِيرِ
خُشَكِ سَمَاقِ نِشَاسْتَهٗ بَرِ يَانِ كَرْدَهٗ صَمِغِ عَرَبِي بَرِ يَانِ كَرْدَهٗ
كَلَنَارِ هَرِيكِ پَنجِ دَرَم طَبَاشْتِيرِ آقَا قِيَا عَصَارَهٗ الْحَيَةِ
هَرِيكِ دُودِ دَرَم بَابِ لِسَانِ الْحَمَلِ اقْرَاصِ كُنْتَدِ شَرِبَتِ دُودِ
دَرَم بَا عَصَارَهٗ بَادِ رُوحِ يَا بَاشَرَابِ مَرْدِ يَا بَاشَرَابِ
نَسْخَهٗ دِيكِرِ كِه رِيشِ رُودَهٗ وَ بُولِ خُونِ بَاز دَارَد كَهْرَبَا
وَ صَمِغِ عَرَبِي هَرِيكِ پَنجِ دَرَم كَلَنَارِ الْحَيَةِ التَّيْسِرِ هَرِيكِ سِه
دَرَم دَمِ الْاُخُوَيْنِ طَبَاشْتِيرِ اَزْ هَرِيكِ دُودِ دَرَم كَثِيرِ حَمِ

کدوی شیرین مغز تخم خیار از هر یک سه درم شربت و
 درم باب به **اقراص الطین** که بول خوز باز دارد و قح
 مثانه را سود دارد کل محقوم طباشیر کثیر اصمغ عربی
 صمغ یارسی تخم حرقه تخم خیارین راستار است کوفته
 و بخته بمیخندج بسریشند و اگر حرارت غالب بود بلع
 اسفول بسریشند و با کشکاب دهند شربت دودرم **نسخه**
دیگر مغز تخم کدو مغز تخم خربزه نشاسته بریان کرده
 ریوند چینی تخم خشخاش لک مغسول جلعوز کدر تخم
 کرفس او زده اند **نسخه دیگر** حب لاس کلنا رصند اسفید
 بلوط بریان کرده او زده اند و بسد چند وزن همه با
 شراب به دهند **نسخه دیگر** که قرحه کلیه را سود دارد

۹۶ و پاک کند و برو باید کل از منی کل محقوم صمغ بطم راستار
 با مقل ازرق مقل را بشراب شیرین حل کنند و دارو بدان
 بسریشند و اقراص کنند شربت یک مثقال **قرص کا کج**
 که بول خون و سوزش مثانه باز دارد و ریش کرده و مثا
 سود دارد تخم خیار پاک کرده یک درم کل از منی و صمغ عربی
 کند و دودم الاخوین هر یک دودرم تخم خشخاش سفید مغز
 بادام شیرین رب السوس نشاسته کثیرا تخم کرفس هر یک
 دودرم کا کج خشت شردرم افیون یک درم بلع اسفول
 اقراص کنند شربت سه درم با شراب بنفشه **نسخه دیگر**
 تخم کتان بزر البیج ابیض هر یک پنج درم تخم بادیان زعفران
 هر یک دودرم بزر الحماض مغز جلعوز بریان کرده مغز بادام

اَفِيون هَرِيك سِه دَرَم مَرَصَا فِي كَثِيرَا هَرِيك سِه دَرَم
 بُلْعَابِ حُم كَنَانِ بِسِرِيشَنَد وَبَا مِي تَخَج دَهَنَد يَا بَا جَلَابِ
 وَدَر بَعْضِي نُسَخَا حُم كَرَفَر وَذَوْ قُو هَرِيك سِه دَرَم اَوْرَد
اَقْرَاصُ الْبُرُور كِه خُذَا وَنَد جَرِبِ مَثَانَه رَا سُوْد دَارَد
 وَابِن قُرْصِ رَابِنَادِقِ الْبُرُور كُو بِيْد مَعْرِ حُم خَرَبَه دَرَم
 مَعْرِ حُم خِيَارِ نِيْمِ دَرَم مَعْرِ حُم كَدُو حُم خَطْمِي يَا كِه كَرْدَه
 وَ مَعْرِ بَادَامِ شِيرِيْنِ كَثِيرَا رُبِ السُّوسِ حُم خَشَخَاشِ
 كُلِ اَرَمِي حُم كَرَفَر هَرِيك دُو دَرَم اَقْرَاصِ كُنَد بُلْعَابِ دَانَه
 يَه شِيرِيْنِ يَا بَا شَرَابِ بَنْفَشَه دَهَنَد **نُسَخَه دِيكَر** كِه كَرْدَه
 وَ مَثَانَه رَا يَا كِه كُنَد وَ بَوْلَ بَا زَكْرِ فْتَه بَكشَا يَدَا سَارُونِ
 قَطْرَا سَالِيُونِ هَرِيك چَهَار دَرَم مَوْوُوجِ هَرِيك شَش دَرَم

۹۷ ذَوْ قُو هَفْت دَرَم حُم خِيَارِيْنِ دَه دَرَم كَثِيرَا دُو دَرَم حُم
 كَرَفَر اَنِّيْسُونِ حَبِ الْبَلَسَانِ هَرِيك چَهَار دَرَم حُم
 خَرَبَه دَه دَرَم شَرِيْتِ دُو دَرَم يَابِ تَرَبِ يَه يَابِ كَرَفَر
 يَه يَابِ خُودِ سِيَاهِ بَا يَد دَا **قُرْصِ بَنْفَشَه** كِه قَوْلَجِ بَكشَا
 وَ دَر تَبِ مُحْرَقَه سُوْد دَارَد بَنْفَشَه دَه دَرَم تَرَبِ دِيخِ دَرَم
 يِيخِ سُوْسِ چَهَار دَرَم سَقْمُونِيَا سِه دَرَم مَصْطَكِي يَلِي دَرَم
 وَ نِيْمِ بَا جَلَابِ دَهَنَد وَ اَز جِهَتِ قَوْلَجِ دَر طِيحِ مَوِيْزِ
 اَلْجِيْر وَ فُلُوْسِ خِيَارِ شَبَر دَهَنَد يَا دَر شَرَابِ بَنْفَشَه **نُسَخَه**
دِيكَر خُذَا وَ نَد سُرْفَه وَ طِيحِ خُشَكِ رَا سُوْد دَارَد بَنْفَشَه دَه
 دَرَم مَعْرِ بَادَامِ وَ حُم خِيَارِ هَرِيك يِيخِ دَرَم كَثِيرَا رُبِ السُّوسِ
 هَرِيك چَهَار دَرَم شَرِيْتِ دُو دَرَم بَا جَلَابِ يَه بَا شَرَابِ بَنْفَشَه

دهند **قرص سنبل** که اما سر صلب که در معده و جگر باشد
 بپزند سنبل فجاج ادرخ سلیمه ریوند چینی قصب الذریر
 از هر یک سه درم زعفران انیسون مر قسط قنفل هر یک
 یک درم مقل مضطکی هر یک دو درم اشق نیم درم اشق را
 بمثلت حل کنند و دارو ها بدان بسپارند شربت دودرم
 بجهت اما سر معده را بمثلت دهند و از جهت اما سر جگر
 با سکنجبین دهند **قرص زرنج** که در قروح امعاء بدان
 حقه کنند و روده را پاک کند و بر و باید زرنج زرد و سرخ
 هر یک نیم من اهل آب نارسیده یک من قرطاس سوخته و
 آقا قیا هر یک هشت درم همه را ساینند و بآب لسان الحمل
 بسپارند و اقراض کنند **نسخه دیگر** شخیار اهل آقا قیا

۹۸ مارو زرنج راست چندی روز در سرکه قرعاز کنند
 پس از آنکه سوده بر خشک کند و **افرا دیگر** زرنج زرد
 نارمیده قرطاس سوخته از هر یک پانزده درم زرنج سرخ
 بیست پنج درم عصاره حبه التیس مرد اسنج هر یک سه
 درم رب غوره اسفیداج هر یک پنج درم اهلکده درم
 اقراض کنند **قرص بنفشه** بنفشه دودرم تربد سفید
 محو فیک درم محموده دانک و نیم رب السوسر و دانک
 کثیرا دودانک کل سرخ دودانک جمله را کوفته و بخته
 سازند و بکار دارند **باب در سفوفات**
سفوف طباشیر که دل کرم را سود دارد کل سرخ طباشیر
 هر یک سه درم کشین خشک دودرم بسدر و رواید گهر یا

هر يك نیم درم کافور دانه شربت دودرم با سکنجبین
سفر جلی به باب انار ترش و از جهت معده گرم سه درم
سماق درین سفوف زیاده کنند و کثیرا یک شب در که
فرغ از کنند و دیگر روز خشن کنند و بریان کنند از روغ
دودناک زایل کنند **سفوف دودنج** دل سرد را سود دارد
در روغ لیسان الحمل هر یک شش درم زرباد دودرم
بگویند و بپزند شربت یک مثقال باد و و قیه شراب کهن
به باماء العسل **نسخه دیگر** که با چند ستر هر یک
یک درم پوست ترنج و پنجه شک هر یک یک مثقال در شراب
کهن خورند **سفوف عود** که معده سرد و تر را سود دارد
بستاند قرغل و کبابه چینی هر یک پنج درم مصطکی و سنبل

99 هر یک سه درم عود خام بیست درم شکر چند وزن شربت
مثقال با گلشکر **سفوف قاقله** از روی کل خوردن و از
بد که زیاده بود علی الخصوص وزن حامله را دفع کند قاقله
حیربوا و کبابه راستا شکر چند وزن حاجت شربت
دودرم باب گرم و در نسخه دیگر بجای کبابه بسبب است
سفوف خماز که مخمور را سود دارد تخم کاسنی نیم گرم
زرشک سماق پاک کرده عدس مقشر کل سرخ طباشیر راستا
کوفته و بخته شربت سه درم با یکسوی کافور در آب انار
سفوف کرنب که مستی باز دارد تخم کرنب مغز بادام تلخ
بودینه مغز بادام شیرین راستا است ناخواه و سداب خشن
وزیر هر یک یک جزو کوفته و بخته شربت سه درم در آب انار

سُفوفِ انیسون ناختوا تخم کرفس هر یک پنج درم ^{مقدار}
سه درم کند چهار درم فجاج ادر قسط هر یک سه درم
سفندان سفید سه درم فایند چند وزن حاجت بگویند
شربت دودرم **سُفوف حب الرمان** اسهال که سفید
ورقیق باشد و با ثقل امیخته باز دارد اناردان بریان
کرده کوفته و پیخته چون سه چند درم گرو باد ز سر که فو
کرده و بریان کرده بیست جزو لوط بطنی ده درم سماق پاک
کرده و کلنا را از هر یک ده درم کوفته و پیخته شربت یک
درم و نیم با شراب مردیه با شراب به **نسخه دیگر** که اسهال
سودانی باز دارد اناردان بریان کرده ده درم بھن سیخ
وزرباد بریان کرده گھر با تخم سداب تخم شاه سپرم آهر

در وقت

یکدیگر

یک یک درم شربت سه درم **سُفوف جوز** که اسهال بلغی
باز دارد مغز جوز بریان کرده سه درم ناختوا یک درم
کند نیم درم این یک شربت باشد باب کرم دهند و
کودک را کمتر دهند **سُفوف مقلیاتا** که سحج و ریش رود را
سود دارد صمغ عربی بریان کرده هفت درم نشاسته
بریان کرده چهار درم اسپغول بریان ده درم تخم مرو
و تخم شاهسفرم حب الاس بلوط بزر الحماض همه بریان کرده
طباشیر کل از مینی هر یک شش درم تخم خرفه بریان کرده
تخم خشخاش هر یک سه درم همه کوفته و پیخته غیر از اسپغول
و تخمها شربت دودرم با شراب مرد نافع **سُفوف دیگر**
بسیار بولد که از سردی و ضعف مثانه بود باز دارد بلوط

پنجاه درم کند رسی درم کشیند خشت بریان کرده صمغ
 عربی کل ارمی هر یک ده درم کلنار کز ما زوهر
 یک پنج درم شربت سه درم باب سرخ **نسخه دیگر**
 که سیلان مینی مراد چکیدن بول باز دارد تخم
 کون و تخم سداب سعد بلوط کند ز هر یک سه درم
 تخم خرفه چهار درم کل سرخ کلنار هر یک پنج درم زیره
 انیسون بزر البخ هر یک دو درم فایند بوزن همه
 جمله را بگویند و بریشند شربت پنج درم و اگر
 هلیله کابلی و بلیله و امج هر یک هفت درم با این
 داروها پیامیزند صواب باشد **سوف سورنجان**
 که خداوند او جاع مفاصل را سود دارد سورنجان

۱۰۱ هفت درم زیره بریان کرده بودینه جویباری هر یک
 دو درم فلفل یک درم شکر چند همه حاجت شربت
 دو درم یاسه درم **سوف نلک** که معده و جگر
 و او جاع مفاصل را سود دارد و همه بیماریها که
 از امتلا باشد دفع کند نلک طعام نیم من نو شادر
 دو و قیه فلفل سفید سه و قیه انیسون یک و قیه
 بزر الجرجیر یک و قیه بودینه دشتی دو و قیه همه را
 کوفته و بخته شربت دو مثقال باب کرم **سوف**
هلیله که در اماس جگر صلب با شیر شیر دهند
 هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو جز و اگر فلفل
 تخم بادریان هر یک چهار جز و کوفته و بخته شربت

سه درم ياد و درم **سفوف هليله** يا ماء الحيز
 دهند خداوند اما سر جگر را سود دارد هليله زرد تخم
 کاسني تخم کشوث تخم خياري هر يك دو درم لك مفسول
 ريوند چيني هر يك يك درم سقمونيا نيم درم شربت دو
 درم نافع **سفوف ديكر** كه ادرار بول كند خداوند اما سر
 جگر را سود دارد تخم خياري تخم خربزه هر يك پنج درم
 تخم کاسني تخم کشوث هر يك سه درم تخم كرفس انيسون
 تخم باد بيان هر يك دو درم عصارة زرشك چهار درم
 ريوند چيني يك مثقال رب السوس دو درم لك مفسول
 چهار دنگ زعفران سنبل مصطكي هر يك يك درم
 كافور منصوري دو دنگ مصطكي و سنبل و لك و آفندين

۱۱۲ و رب السوس بنسب وي بايد **سفوف قره بي** خود سفيد
 در سر كه و آب فرغار كرده و خشك كرده پيچاه درم كرج
 و خشك كرده سي درم نان ميه خشك شصت درم مغز
 بادام شيرين سفيد كرده سي درم كشد جو و كشد كندم
 هر يك سي درم خشخاش سفيد با تخم چهل درم سكر طبرزد
 نيم من همه را كوفته با يكديگر بياميزند و هر يامداد مقدار
 سي درم با سپوس آب يه با شير تازه بخوشانند و بدهند
باب در كوارشها كوارش عود
 كه از جمله مجربات خواجه ابو علي سيناست و تركيب او
 عود هندي سه درم مشك تبتي دو دنگ كافور منصور
 داند و نيم بسباسه نار مشك سعد فرنج مشك زرب زباد

هَرِيكْ يَكْ مِثْقَالْ دَارِچِينِي مَصْفِي زَجْجِيلْ قَلْقُلْ قَرْنَفْلْ
 اَزْ هَرِيكْ مِثْقَالِي لِسَانِ الثَّوْرِ پَنجْ دَرْمْ خُمْ بَادِيَانِ نَحْمْ كُوفَرْ
 وَجْ سَنَبِلْ هَرِيكْ سِهْ دَرْمْ بَانَكَبِينِ مَصْفِي بِسْرِشِنْدْ شَرِبْ
 دُو دَرْمْ بَادِهَا بِشَكَنْدْ وَخَفَقَانْ وَدَلِ تَنَكِي زَايِلْ كَنْدْ **گوارش**
عود كِهْ مَعْدَهْ وَدَلِ رَاقُوتْ دَهْدْ وَتَوَانْ شَايِدْ عَوْدِ هِنْدِ
 قَرْنَفْلْ سَادِجْ هِنْدِي زَجْجِيلْ قَا قَلَهْ فَرَنْجِشَكْ دَارِ قَلْقُلْ
 اَزْ هَرِيكْ دُو مِثْقَالْ زَعْفَرَانِ يَكْ مِثْقَالْ بَعْسَلْ مَصْفِي بِسْرِشِنْدْ
 شَرِبْ دُو مِثْقَالْ **صِفْتِ گوارش** كِهْ بَادِهَايِ مَعْدَهْ بِشَكَنْدْ
 وَخُذَاوَنْدْ خَفَقَانْ وَبَادِ نَاسُورْ رَاسُودْ دَارْدْ مُشَلِ بَنَبِي
 نِيمْ مِثْقَالْ حَبِرْ بُوَا قَا قَلَهْ دَارِ قَلْقُلْ زَجْجِيلْ اَزْ هَرِيكْ دُو
 دَرْمْ دَارِچِينِي سِهْ دَرْمْ عَوْدِ هِنْدِي يَكْ وَقِيَهْ زَعْفَرَانِ دَرْمْ

۱۱۲ سَكَرْ بُوَزَنْ هَمَهْ بَعْسَلْ مَصْفِي بِسْرِشِنْدْ شَرِبْ دُو دَرْمْ **گوارش**
ترنج كِهْ بَادِهَا بِشَكَنْدْ وَطَعَامْ بَكُوَارْدْ وَبُويِ دِهَانِ خُوشْ
 كَنْدْ پُوسْتِ تَرَنْجِ سِي دَرْمْ قَرْنَفْلْ جُوزْ بُوَا قَلْقُلْ حَبِرْ بُوَا
 دَارِچِينِي خُولِجَانِ هَرِيكْ يَكْ دَرْمْ مُشَلِ بَنَبِي دُو دَلِ وَ
 بَانَكَبِينِ بِسْرِشِنْدْ شَرِبْ دُو دَرْمْ **گوارش كافور** كِهْ اسَهَالِ
 صَفْرَ باز دَارْدْ زَرِشَلْ يَكْ كَرْدَهْ اَزْ دَانْدَهْ دَرْمْ كَلِ سُرْخِ پَنجْ
 دَرْمْ طَبَاشِيرْ چَهَارْ دَرْمْ بَزْرُ الحَمَاضِ بَرِيَانِ كَرْدَهْ هَفْتْ دَرْمْ
 كَهْرَبَاجْ چَهَارْ دَرْمْ حَبِ الاسْرِشَشْ دَرْمْ شَهْ بَلُوطِ پَنجْ دَرْمْ دَقِيقْ
 الحَصْرِ چَهَارْ دَرْمْ پِسْتِ سَبَبْ وَپِسْتِ غَبِيرْ اَهْرِيكْ دَهْ دَرْمْ
 نَارْدَانِ بَرِيَانِ كَرْدَهْ پَانزْدَهْ دَرْمْ كَافُورِ سِهْ دَرْمْ زَعْفَرَانِ پَنجْ
 دَرْمْ فُوقْلْ چَهَارْ دَرْمْ نِيلُوفَرْ پَنجْ دَرْمْ بَشْرَابِ تَرَنْجِ بِسْرِشِنْدْ

شربت دودرم **گوارش کند** که اسهال بلفی باز دارد و
 معده گرم کند کند روشنت ددم فلفل و دار فلفل هر يك
 دوازده درم زنجبیل خولجان هر يك دوازده درم جوز
 بواقرفل حبر بواق هر يك پنج درم مشك تبتي نیم درم شكر
 شصت درم همه را با نكبين مصفی بپزند شربت سه درم
گوارش حب الاس يك من هلیله سیاه بلیله آمله
 طالیسفر هر يك بیست درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر يك ده
 درم مصطکی فرد ما ناگرو یا انیسون زیره کرمانی سلیمه قله
 فسط هر يك شش درم جوز بواق تخم کرفس ناخوه هر يك پنج درم
 شادنج هند پنج ما هر يك چهار درم با نكبين مصفی بپزند
 شربت یک درم **گوارش جوز بندك** که طعام بگوارد و اسهال

باز دارد و خذاوند سپرز و کسی را که بیم استنشق ابود سوده
 دارد و از رار بول کند قسط و قرفه سنبل حب البلسان سلیمه
 هر يك ده درم جوز بواق قنفل قافله اکلیل الملک شیطرح هند
 نار مشك از هر يك چهار درم بسباسه درونج عقری هر يك
 سه درم ریوند چینی زراوند مدحج از هر يك پنج درم آشنه
 پنج درم و در بعضی نسخها از هر يك دودرم است هلیله کالی
 و هلیله سیاه از هر يك دو ستیر بروغن زیت بریان کرده
 بلیله دوعده حب الاس چید وزن همه بگویند و بپزند
 چون سرمه و بشکری طبرزد بقوام آورد و بدان بپزند شربت
 مقدار يك ماز و بعد از دو ماه در آب سرد بگارد **نسخه**
دیگر دانه مویز که از سیرکه بیرون کنند بیست درم حب الاس

پُجَاهِ دَرَمِ خَرْنُوبِ بَطْحِي كُلَّارِ كَزْ مَا زَوْنَاخُو هَرِيكِ دُودَرَمِ
 بَاعَسَلِ بَسْرِشِنْدِ شَرِبَتْ سِه دَرَمِ نَافِعِ **گوارِ شَرِطِيَا شِيرِ** كِه اِسْمَالِ
 صَفَرَا بَارْدَارْدِ وَخُذَا وَنِدَبْ رَا سُوْدَا دَارْدِ كُلِّ سُرْخِ طَبَا شِيرِ
 هَرِيكِ دَه دَرَمِ بَزْرُ الحَمَاصِ صَمِغِ عَرَبِي هَرِيكِ دَه دَرَمِ كُلَّارِ
 سَمَاقِ عَصَا رَحِيَّةِ التَّيْسِ هَرِيكِ هَفْتِ دَرَمِ زَعْفَرَانِ فَيُونِ
 هَرِيكِ دُومِثْقَالِ حَبِّ الْأَسْرَدَةِ دَرَمِ بَشْرَابِ سَيْبِ بَسْرِشِنْدِ
 شَرِبَتْ چَهَارِ دَرَمِ **گوارِ شَرِ سَمَاقِ** كِه اِسْمَالِ صَفَرَا بَارْدَارْدِ
 سَمَاقِ دُوجَزْ وَحَبِّ الْأَسَلِ جَزْوَ خَرْنُوبِ بَطْحِي زَدَانَه پَاكِ
 كَرْدَه سِه جَزْوَ صَمِغِ عَرَبِي كُلَّارِ هَرِيكِ نِیمِ جَزْوَ هَمَه رَا بَا مَوِیدِ
 دَانَه پَرُونِ كَرْدَه بَسْرِشِنْدِ شَرِبَتْ سِه دَرَمِ **نَسْخَه دِیْكَرِ** كِه
 خُذَا وَنِدَبْ رَا سُوْدَا دَارْدِ وَتَشْكِي رَا دَفْعِ كُنْدِ سَمَاقِ پَاكِ كَرْدَه

۱۱۵
 سِي دَرَمِ پُستِ جَوِ وِپُستِ سَيْبِ وَكَعَلِ بَعْدَادِي وَخَرْنُوبِ شَا
 طَبَا شِيرِ اَزْ هَرِيكِ دُودَرَمِ بَشْرَابِ سَيْبِ وَتَشْكِرِ طَبْرَزْدِ بَسْرِشِنْدِ
گوارِ شَرِ زَبَرِه زَبَرِه مُدَبَّرِ سَدَابِ خُشَلِ فُلْفُلِ زَنْجَبِيلِ هَرِيكِ
 دَه سَتِيرِ بُوْرَه اَرْمَنِ پُستِ دَرَمِ بَا نَكَبِيْنِ مُصَفًی بَسْرِشِنْدِ
 چَنَانِكِ رَسْمِستِ نَافِعِ **نَسْخَه دِیْكَرِ** زَبَرِه مُدَبَّرِ پَاكِ مَرَسَدَا
 زَنْجَبِيلِ فُلْفُلِ هَرِيكِ نِیمِ مَن بُوْرَه دَه سَتِيرِ بَادِ هَارِ اِشْكَنْدِ
 وَارُوعِ تَرَشِ زَا پِلْ كُنْدِ **نَسْخَه دِیْكَرِ** بَادِ هَارِ اِشْكَنْدِ وَ
 قَوْلُجِ بَارْدَارْدِ بَكِيرِ نَدِ زَبَرِه كَرْمَانِي دَه دَرَمِ زَنْجَبِيلِ پُستِ
 دَرَمِ فُلْفُلِ دَه دَرَمِ اَقِیمُوتِ سِي دَرَمِ بُوْرَه پُستِ دَرَمِ بَا نَكَبِيْنِ
 مُصَفًی بَسْرِشِنْدِ وَبَكَارْدَارْدِ **گوارِ شَرِ اَنْجِدَانِ** فُلْفُلِ دَارِ
 فُلْفُلِ هَرِيكِ پَنجِ دَرَمِ اَبُوسَا زَنْجَبِيلِ هَرِيكِ شَشْ دَرَمِ اَنِیسُونِ

مصطکی تخم بادیان هر یک دودرم تخم انجدان پانزده درم
 ناخوة تخم کرفس هر یک دودرم کوفته و بخته با انگیز بسیند
 شربت دودرم **باب در اطریفیلهای اطریفیل**
بزرگ که معده و امعاء سرد را قوت دهد و قوت مردی
 بیفزاید و مثانه را قوی کند هلیله گابی بلیله آمج بوزید
 بسببه شیطرح هندی شقاق هر یک جزو هر دو توذری
 بختین لسان العصار هر یک نیم جزو همه کوفته و بخته
 بروغن کاوچرب کنند و بعسل مصفی بسیند شربت چهار
 درم **اطریفیل دیگر** که طبع نرم دارد و معده را از صفرا
 و بلغم پاک کند هلیله زرد و هلیله گابی و بلیله و آمج
 از هر یک ده درم پنج سوسن پنج درم تربد سفید بیست درم

۱۱۶ زنجبیل شیطرح هر یک سه درم حبر بواقرفه دارچینی هر یک
 دودرم شاه تره یک درم کل سرخ پنج درم بسازند چنانکه
 رسمست **اطریفیل کوچک** که معده را از صفرا و رطوبت پاک
 کند و گونه صافی کند و خداوند بوا سیر را سود دارد هلیله
 گابی بلیله آمج راست کوفته و بخته بروغن کاو
 چرب کنند و بعسل مصفی بسیند شربت چهار درم باشد
اطریفیل آفتیون که خداوند بیماریهای سوداوی را سود
 دارد و سیاهی موی نگاه دارد تا در سفید شود هلیله گابی
 بلیله آمج از هر یک ده درم سنایمکی آفتیون تربد از هر
 یک پنج درم بسفایج دودرم شیطرح سه درم انیسون
 نعل نبطی هر یک دودرم بسیند چنانکه رسم است **اطریفیل**
غذری

که خداوند خنای و خنای را سود دارد هلیله سیاه ده
درم بلیکه و امج تریب سفید هر یک هفت درم افیمون
ده درم بسفایج اسطوخدس سنایمکی هر یک پنج درم
شیطرح هندی زرنباد غاریقون هر یک سه درم
انیسون مصطکی حیر بوا قرنفل سنبل جوز بوا ازهر
دو درم نوشاد رسیه درم غدد که در کردن کوسند
باشد خشل کرده کوفته و بخته پنج درم بانگیز بسند
شربت چهار درم یا پنج درم **اطریفیل مقل** که خداوند
بواسیر را سود دارد هلیله کابلی بلیله امج راسار^{ست}
مقل ازرق چند وزن همه مقل را باب گرم حل کنند
و بعسل مصفی بسریشند و نیل جوش بدهند تا مقل

۱۱۷ با عسل آمیخته شود و تریاب کمتر شود و داروها
بدان بسریشند شربت چهار درم نافع **اطریفیل ماهان**
بدر که خداوند بهق و برص سفید را و خداوند همه
بیماریها ببلغمی را سود دارد هلیله کابلی بسند درم
بلیله امج هر یک ده درم بزنک مقشر پانزده درم سعد
شیطرح هندی زنجبیل هر یک سه مثقال سارچ هندی
پنج درم بسفایج اسطوخدس ازهر یک هفت مثقال غاریقون
شش درم قسط سه درم کندر و مصطکی انیسون حیر بوا
جوز بوا هر یک دو درم قلفل دار قلفل مشک هر یک
چهار درم بانگیز مصفی بسریشند شربت چهار درم
اطریفیل دیگر که خداوند حب القرع را سود دارد بزنک

کابلی مقشده درم حب التیل تر بد قسط هر یک پنج درم
 قنیل طایفی تر مس مصری افسنتین روی شیخ آر منی افسون
 اقريطی ملج نفطی خردل سفید شحم خنظل راسن خشد
 سعد از هر یک سه درم ونیم بگویند و بپزند و تعبیل
 مصفی بپوشند شربت دود درم **اطریفیل شاهتره** که
 خداوند کز و خارش و سعه را سود دارد هلیله زر
 چهار درم هلیله کابلی سی درم بلیله امج هر یک بیست
 درم سنایمگی بیست درم شاهتره سی درم ریوند جینی
 و چوب کندرا از هر یک دود درم کوفته و بخته بروغن
 بادام و بکشمش عنب کنند شربت پنج درم **اطریفیل کشنیز**
 که خداوند صداع کرم را سود دارد و بخارها از سر باز دارد

۱۸ هلیله کابلی و بلیله و امله کشنیز خشد را ستار است
 بپوشند چنان که رسمست شربت چهار درم **اطریفیل**
دیگر که خداوند عرق بدیهی را سود دارد و اگر ده روز
 پیوسته بکار دارند این علت را پاک کند هلیله کابلی بلیله
 امله تر بد زنجبیل قنیل را ستار است کوفته و بخته در
 فایند بپوشند و نخست چرب کنند چنان که رسم است
باب در معجونها و غیره بیاید دانست
 که معجونهای بزرگ چون تر یاق فاروق و مژ و دیطو
 و شلیشا و دیگر معجونهای بزرگ درین جای آوردن
 کتاب از حد خویش بیرون رود درین باب هر چه بیشتر
 بکار دارند و هر چه بدست آید و هر وقت بتوان ساخت

وَبَكَارُتَوَانِ دَاشْتِ وَأَنْ مَعْجُونَهَاءِ بُزْرَكِ أَزْ قَرَابَادِ بِنِ خَيْرِ
يَافْتَه شُودَ **تَرِیَاقِ رُبْعَه** مَضْرُوتِ كَزِیدِ حِیَوَانِ زَهْرَانَا
وَحْدَاوَنْدِ صَرَعِ وَبِمَارِیْهَائِ سَرْدِ رَاسُودِ دَارْدِ وَبَادِ هَارَا
بِشَكَنْدِ چُنْطِیَانَا رُومِیِ حَبِّ الْغَارِ زَارَا وَنِدِ طَوِيلِ مُرْصَا
رَاسْتَارَا سَتِ بَكُوبَنْدِ وَبِیَزَنْدِ وَبَعْسَلِ مَصْفِیِ بَسْرِیْشَنْدِ چَا
بُخْتِ مِیْکُویدِ دَرِ بَعْضِیِ نُسَخَائِکِ جَزْوَ زَعْفَرَانِ اَوْرَدَه اسْتِ
تَرِیَاقِ طِبِّیْنِ کَسِی رَا کِه زَهْر دَادَه بَاشَنْدِ اِیْنِ تَرِیَاقِ بَدِ هَنْدِ
فِی مِی اَرَدِ بَایْنِ اَزَانِ زَهْر پَاکِ شُودِ وَبَدِ بِنِ تَوَانِ دَانِسْتِ
کِه چِیْرِی دَادَه اَنْدِ یَا نِه اَکْزِ چِیْرِی نَدَادَه بَاشَنْدِ فِی نِیَارِدِ
بِکِیْرَنْدِ کُلِ مَخْتُومِ وَحَبِّ الْغَارِ رَاسْتَا سَتِ کُوفْتَه وَبِجِئَه
بَرُوعِنِ کَا وَچَرَبِ کُنْدِ وَبَا نِکِیْنِ بَسْرِیْشَنْدِ وَاَنْرَا کِه حَا جَتِ

۱۱۹ بَاشَدِ کِه فِی کُنْدِ بِنِ دَهَنْدِ **نُوشِ رَا دُو** مَفْرِحِی کِه اَز مَوْدَه اسْتِ
کُونَه رُومِی صَافِی کُنْدِ وَبُومِی دِهَانِ وَبُومِی عَرَقِ خُوشِ کُنْدِ
وَجِکَرِ رَا سَخْتِ کُنْدِ وَبِشِرِ اَز طَعَامِ نَافِعِ اسْتِ کُلِ سُرْخِ شَشْرِ
دَرَمِ سَعْدِ بِنِجِ دَرَمِ قَرْنَفَلِ مَصْطَکِی سُنْبُلِ اَسَا رُونِ هَرِکِ
سِه دَرَمِ قَرَفَه زَرَنْبِ زَعْفَرَانِ بَسْبَاسَه قَاقُلَه اَز هَرِکِ دُو
دَرَمِ جُوزِ بُوَادِ وَدَرَمِ هَمَه رَا بَكُوبَنْدِ وَبِیَزَنْدِ وَبِیَا مِیَزَنْدِ
وِیْکِ رِطْلِ بَغْدَادِی شِیْرِ اَمْلِجِ دَر چَهَار مَنِ وَنِیمِ آبِ بَزِیْدِ
نَادِ وَبِهَمِ بَرُودِ بَمَالَنْدِ وِیْکِ مَنِ شُکْرِ بَا اَنْکِیْنِ بَرِیَنْدِ
وَبَقِوَامِ اَرَنْدِ وَدَارِ وِهَارَا بَدَانِ بَسْرِیْشَنْدِ شَرِبْتِ یِکِ
مِشْقَالِ یَا دُو مِشْقَالِ **صِفَه مَعْجُونِ هَرْمَسِ** کِه خُذَاوَنْدِ نَقِیرِ
وَ اَوْجَاعِ مَفَاصِلِ وَ اَوْجَاعِ مَعْدَهِ وَ قُرُوحِ وَ اَمْعَا وَ خُذَاوَنْدِ

استسقا ویرقانرا سود دارد و بادها بشکند و فالج
و لقوه بلغمی را سود دارد و حیض بکشد غار یقون
اسارون و ح فودمانا فریون تخم سداب فوزوفا
خشد از هر یک و قیه در او نده طویل پنج درم عطیثا
دو و قیه ناخو قرفل خطیا نارومی هر یک شش و قیه
حاشا تخم کرفس هر یک دو و قیه قنطریون باریک هشت
و قیه سلیمه قسط مرصافی هر یک سه و قیه سنبل
الطیب بود نه کوهی قطر اسالیون گماذریون اسقو کوفندریون
از هر یک هشت درم همه را کوفنه و بچنه بانه کین مصفی
و در ایام بهار بکار دارند شربت دو درم **قد از نیمون**
معد کرم کند و بادها بشکند و در د معد و امعاس در

۱۱۱ کند زعفران تخم سداب تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز
از هر یک شش درم کند در مغز بادام تلخ هر یک دو درم نیم
هشت درم بانه کین بپسینند شربت دو درم **نسخه دیگر**
قفل زنجبیل سنبل هر یک شش درم ناخو مصطکی
یک چهار درم تخم کرفس بود نه کوهی هر یک پنج درم زیر
سلیمه حب البلسان عاقر قرحا هر یک دو درم سادج
هندی یک درم و نیم بانه کین بپسینند شربت مثقال
دواء المسک تلخ که رطوبت معد و اماس حصر و حقا
سوداوی را زایل کند افسنتين رومی صبر ریوندرجینی
هر یک هشت درم ناخو تخم کرفس زعفران هر یک
چهار درم نار دین سادج هندی مرصافی مثل تبتی

هر يك دو درم جند بيدستر يك درم ونيم بآنكبين مصفى ^{بپوشيد}
شربت مثقالى نافع **دواء المسك شيرين** كه خفقان و بيماريها
سوداوي و صرع و فالج و لقوه و تنگي نفس را سود دارد
و تب ربع را دفع كند زرباد در روج عقرني هر يك يك درم
ونيم بهمز سرخ و سفيد قافله سادج هندي سنبل قرين
جند بيدستر از هر يك چهار دانك زنجبيل دار فلفل از
هر يك دو دانك مسك تبي دانك ونيم بآنكبين ^{بپوشيد}
شربت مثقال **انا ناسيا بزرگ** كه بيماريها چكر و سپرز و
معه را كه از بلغم بود و سودا تولد كند و بادها و غليظ را
كه در احشاء خم باشد و روده را كه از بلغم شور بود و از سودا
و تنگي نفس كه از بلغم بود سود دارد و خون حيض و في خون

و نفث خون و اسهال بلفغي باز دارد و درد كوده و مثانه زايد
كند في الجملة منفعيت اين و منفعيت فلو نيا يكست مرصافي
افيون مصري زعفران جند بيدستر بزرالنج قسط قدما
نخم خشخاش سفيد غافل سرور است بزر سوخته چكر كرك
خشك كرده راست راست بآنكبين مصفى ^{بپوشيد} و مدت
شش ماه نگاه دارند و شربت نيم درم باب كاسني دهند
ياد راب سيب و به **صفت فلو نياي فارسي** كه همه دردها را
بنشانند خاصه درد قوچ في خون و اسهال و اسيراق حيض و
هيضه باز دارد فلفل سفيد بزرالنج از هر يك بيست مثقال
سنبل چهار مثقال سادج هندي سليحه حب البلكان
عاقرق حافر فيون هر يك مثقال و در بعضي نسخها بجاي كرك

نَبَطِي دُو قُوسْتِ بَسْرِيشِدْ بَا نَكْبِيْنِ مُصَفِّي حَيَانَ كِه رَسْمِ اسْتِ
وَمُدَّة شَشْ مَاهِ نِكَاهِ دَارَنْدِ شَرِبْتِ اَز نِيْمِ دِرَمِّ يَا مِثْقَالَ اَمَّا
اَز جِهَتِ قُلُوبِ دَر طَبِيخِ شَبْتِ دِهَنْدِ وَاكْرَشْ مِي كَرْدِ دَبَا طَبِيخِ
اَنِيسُونِ دِهَنْدِ وَاَز جِهَتِ دَر دِسْپَرِزِ بَا سَكَنْجَبِيْنِ دِهَنْدِ
وَاَز جِهَتِ كُورْدِه وَمَثَانِهْ دَر اَبْ بَادِيَانِ دِهَنْدِ وَاَز جِهَتِ بَا زِ
دَاشْتَنِ خُونِ دَر طَبِيخِ سُمَاقِ دِهَنْدِ **فَلُونِيَا فَا رِسِي** كِه فِي هَر
نَوْعِ كِه بَاشَدِ بَا زِ دَارَدِ وَاِسْهَالِ وَفِي بَا زِ دَارَدِ وَهَمِهْ دَر دِهَا
بَنِشَانْدِ وَرَحْمِ رَاقُوتِ دِهَدِ وَنِجَهْ دَر وِي نِكَاهِ دَارَدِ وَبَادِهَا
رَحْمِ بَنِشَانْدِ وَهَمِهْ دَر دِهَا بَنِشَانْدِ لِي كَرِ دِمَاعِ وَفُوتِ حِفْظِ رَا زِيَانِ
دَارَدِ قُلْفُلِ سَفِيدِ بَزْ رَا لَبَخِ هَر يَكِ بِيَسْتِ دِرَمِّ اَفْيُونِ كُلِّ نَحْوِمْ
اَز هَر يَكِ دِهْ دِرَمِّ زَعْفَرَانِ بِيَجْ دِرَمِّ قَرَفِيُونِ عَا قَرُوقِ حَاسَنِدِلِ

مَرِّ صَا فِي اَز هَر يَكِ دُو دِرَمِّ دُرُنْبَادِ دَر وُجْ مَرَوَارِيدِ مِشَدِ ۱۱۰
هَر يَكِ نِيْمِ دِرَمِّ وُدِ رِ بَعْضِي نَسْمِ هَا مِشَدِ وَ مَرَوَارِيدِ هَر يَكِ
نِيْمِ مِثْقَالَ اُورْدِه اَنْدِ كَا فُورِ مَنْصُورِي دَانْدِ وَ نِيْمِ بَا نَكْبِيْنِ بِيَسْتِ
حَيَانَ كِه رَسْمِ اسْتِ **دَوَاءُ الْكُرْمِ الْكَبِيرِ** تَرْكِيْبِ خَالِي نُسُورِ اسْتِ
بِيَمَارِ يَهَاءِ جِكْرُ وِسْپَرِزِ رَا كِه اَز سَرْدِي بُوْدِ سُودِ دَارَدِ وَبَادِهَا
بِشَكَنْدِ وَ دَر دِهَا كُورْدِه وَمَثَانِهْ رَا سُودِ دَارَدِ وَ اِسْتِشْقَا كِه
اَز جِهَتِ اَمَّا سِرْ جِكْرُ وِسْپَرِزِ تَوَلَّدِ كُنْدِ بَا زِ دَارَدِ وَ مَادَّةِ غَلِيظِ
بَا زِ رَا زِ بُولِ نِيَا رَدِ زَعْفَرَانِ دُو دِرَمِّ فُومُو اَنِيسُونِ دُو قُو
اَسَا رُونِ فُطْرَا سَالِيُونِ رِيُونِدِ چِيْنِي هَر يَكِ چَهَارِ دِرَمِّ سُنْدِلِ
شَشْ دِرَمِّ قُسْطِ سَلِيخِهْ حَبِّ اَلْبَلَسَانِ فُقْلَاحِ اَدِ خَرِ هَر يَكِ يَكْدَمِ
رُو بَا سَرِ دُو دِرَمِّ جَمْدِهْ رُبِّ السُّوسِ غَا فِتِ هَر يَكِ سِهْ دِرَمِّ

رُوغِن بَلَسَانِ پَنج دَرَم مَرَصَا فِي چَهَار دَرَم وَدَر بَعْضِي
 نَسَحًا مَصْطَكِي سِه دَرَم اَوْرَدَه اَنَد وَخَجَاي حَبُّ الْبَلَسَانِ
 حَبُّ الْبَلَانِ اَوْرَدَه اَنَد بَا نَكْبِيْن بَسِر شَيْنَد شَرِبَت دُو دَرَم
 دَرَمَاءُ الْعَسَلِ **دَوَاءُ الْكُرْكُمِ الصَّغِيرِ** مَنَفَعَتِ اِيْز هَا نَسْت
 زَعْفَرَانِ سَلِيحَه مَرَصَا فِي قِسْطِ دَا رِجِيْنِي فُقَا حَادِ خِر دَا سَتَا
 هَمَه رَا بَكُوْبَنَد وَبِيْزَنَد وَبِكِ شَبَانِ رُوْرَدَر شَرَابِ اَنَكُوْرِي تَزَكُرَد
 بَنَهْد بَسِر بَا نَكْبِيْن بَسِر شَيْنَد شَرِبَت مِثْقَالِ يَا دُو دَرَم **دَوَا**
لَكُ الْكَبِيْرِ مَنَافِعِ اِيْن وَمَنَافِعِ دَوَاءُ الْكُرْكُمِ يَكْسَانَسْت لَكُ
 مَغْسُوْل هَشْت دَرَم مَغْرَبَا دَامِ تَلَحْ مُقَشَّر سَا دِجِ هِنْدِي
 دَا رِجِيْنِي قَرْنَلْ هَرِيْكَ پَنج دَرَم كَمَا فِطُوْس مَرَصَا فِي مَوْوِ
 زُو فَاي خُسْتَلْ اَز هَرِيْكَ دُو اَنَزْدَه دَرَم فَطْرَا سَا لِيُوْن دُو قُو

۱۱۲
 نَخْمِ كُفْرِيْزِيَه كَرْمَانِي نَرْجَبِيْلْ اَز هَرِيْكَ هَفْت دَرَم زِرَاوْنَد
 كَرْد حِطْيَا نَا دُو مِي اَز هَرِيْكَ هَفْت دَرَم زَعْفَرَانِ سِه دَرَم اَسَا
 هَفْت دَرَم رُوْبَا سِ پَا نَزْدَه دَرَم جَعْدَه اِدْ خِر هَرِيْكَ پَا نَزْدَه
 دَرَم رُوغِن بَلَسَانِ سِه دَرَم وَنِيْمِ رُوغِن بَلَسَانِ اَدْر
 شَرَابِ اَنَكُوْرِي حَلْ كُنَد وَبَا نَكْبِيْن بَسِر شَيْنَد شَرِبَت چَنْد
 بِنْدُو قِي وَدَر بَعْضِي نَسَحًا صَبْرِيْكَ وَفِيَه دَا رِ قَلْفَلْ زِرَاوْنَد
 طَوِيْلْ اَز هَرِيْكَ هَفْت وَفِيَه كُنْدَر سِه وَفِيَه وَنِيْمِ اَوْرَدَه اَنَد
دَوَاءُ الْكَبِيْرِ رِيُوْنَد رِجِيْنِي يَكُ وَفِيَه وَنِيْمِ لَكُ قِسْطِ
 مَرَصَا فِي فُقَا حَادِ خِر حَبُّ الْغَارِ تَرْمِيْسِر حَلِصَه قَلْفَلْ سِيَا
 هَرِيْكَ وَفِيَه بَا نَكْبِيْن بَسِر شَيْنَد شَرِبَت مِثْقَالِ بَا طَبِيْعِ نَخْمِ
كُلْ كَلَانَه مَرُوْرِي خُذَاوْنِدَا سِتْسَقَاوْ خُذَاوْنِدَا مَعْدُوْرِي

همه بیماریهای بلغمی و سوداوی زایل کند خاصه جذام را
و خداوند فالج و صرع و سکت و لقوه و رعشه که از
غلبه رطوبت بود و خداوند سواس را سود دارد مردم را
در لیر کند و خفقان بلغمی و سوداوی و ضيق النفس بلغمی
و کسانی را که آواز گرفته باشد و باطل شده بود و در
سر بلغمی و شقیقه و دور بلغمی زایل کند و خداوند استسقا را
که سردی و چکن تولد کرده بود و کسی را که خون بسرفه
بر اندازد بسبب تری که رگهای شش و سینه راست
کرده باشد و خداوند قولنج بلغمی را و خداوند سحر
و قروح امعا که از بلغم شور و سودا تولد کرده باشد
سود دارد خداوند درد کرده و مثانه را سود دارد و

۱۱۵ سکه مثانه را ریزاند و سده چکن و سپرز بکشد
و حیض بسته بکشد و کودک که در شکم مادر مرده
باشد بیرون آرد و بادهای غلیظ که در احشاء بود
بشکند و اماسهای سخت را که در چکن و سپرز بود
زایل کند و هیضه را باز دارد و خداوند حب القرع را
سود دارد و خداوند یرقان طحالی را و خداوند شه
کلی را و خداوند تب ناقص را که کرم نشود سود دارد
و حرارت غریزی را و روح را مدد کند و هر که در تن
درستی بکار دارد بآندازد حاجت مضرت زهرها
و بیماریها و یابی را از وی باز دارد اما در بیماریهای
حاده و بیماریهای صفراوی زیان دارد و نسازد

اخلاط ان اقراص غنصل چهل و هشت مثقال

ذو مطر یوسر در عهد جالینوس ازین اقراص چهل شش
مثقال می کرده است اقراص افی بیست چهار مثقال
اقراص اندر و خورون و فلفل سیاه و افیوز خالص
از هر یک بیست چهار مثقال دار چینی در عهد اول
دوازده مثقال بوده است و ما غنوسر در عهد جالینوس

مقدم طبیبان بوده است او بیست چهار مثقال
می کرده است کل سرخ دوازده مثقال تخم شلغم در
وسیر دشتی که طبیبان آنرا اسقودر یون گویند
و پنج سوسن آسمان کون که ایرسا گویند و غار یقون
و رب السوسر و دوغن بلسان از هر یک دوازده

۱۱۶ مثقال مر و زعفران و زنجبیل و ریوند چینی و پنج
برک که قضا فیلون گویند و بعضی گفته اند که قضا فیلون
نباتی است که آنرا پنج انگشت گویند و فودنه کوهی و
فراسیون و فطر اسالیون و قسط و اسطوخدس و
فلفل سفید و دار فلفل و گندرز و مشکطرا مشیع
و فقاخ الادرخ و صمغ البطم و سنبل هندي و سلخه
و جعد از هر یکی شش مثقال لبنی و تخم کرفس و سسا لیوس
و تخم سپندان سپید که آنرا حرف بابلی گویند در
کتب السفسین بسته اند و کما ذر یوسر و نلخوه و عصا
لحیه التیسر و کما فیطوسر و سنبل روی که آنرا نار دین
گویند و سادج هندي و جخطیانا و تخم بادیان و کل تخم

وَقَلَقَطَارِ نِيمِ رِشْتِ وَحَمَامَا وَوَجْ وَحَبِّ الْبَلَسَانِ
وَهُوَ فَا رِيقُونَ وَفَوْ وَصَغْ وَفَرْدُ مَانَا وَانِيسُونَ وَ
اَقَاقِيَا از هر یکی چهار مثقال دُو قَوْچَهَارِ مِثْقَالِ
در نسخی فراسیون دُو مِثْقَالِ است قِته و مَقْلِ الْيَهُودِ
و در نسخی دیگر بَدَلِ مَقْلِ قَفَرِ الْيَهُودِ است و جَاوِشِیرِ
و قَطُّورِ یُونِ بَارِیکِ و زِرَا و نَدَا از هر یک دُو مِثْقَالِ و
پیشینان زِرَا و نَدِ طویل کرده اند و متاخران زِرَا و
کرده می کنند از بهر آنکه قویتر است جَدِیدِ سَنَدُ و مِثْقَالِ
و در بعضی نسخها چهار مثقال است آنکین مَصْفَیَّه
بطل بغدادی شراب شیرین طعم قِته و جَاوِشِیرِ و
لَبْنِی و رَبِّ السُّوسِ و آفِیون و عَصَارَةُ الْحَبَّةِ النَّبِسِ

۱۱۷
وَاَقَاقِيَا در شراب حل کنند و رُوغِ بَلَسَانِ جَدَاگانه
در لُحْیِ شراب حل کنند و داروهای بدان مَلِیوْتِ کنند
و بعضی بدان بمانند و داروهای در شراب حل کرده
باشند با آنکین بیامیزند و داروهای دیگر بدان
بسریشند و در خُمِیرِ مُسَبِّینِ یا خُمِیرِ اَرَزِیرِینِ
کنند یا خُمِیرِ چینی و نگاه دارند چُنِینِ میگویند
که این بهترین نسخها است **نسخی دیگر** جَالِینُوسِ
از اندرونِ خوس روایت کرده است در بیمارستان
جَدِیدِ شَاوِزِ بکار داشته اند گوشتِ اَفِیجِ در تریاقِ
اندرونِ خوس آورده است و بدان تمام شدست
اخلاط آن بپزند اَقْرَاصِ سَقِیلِ چهل و هشت مثقال

اقراص افعی بیست چهار مثقال فلک سیاه و دار فلک
 از هر یک بیست چهار مثقال بر یک کل سرخ دوازده مثقال
 پنج سوسن آسمان کون دوازده مثقال پنج سوسن محکوک
 دوازده مثقال تخم شلغم دشتی و اسقود زیوز دوازده
 مثقال روغن بلسان ده مثقال فلک سفید و ریون
 چینی و مرصافی و قسط و زعفران و سلیمه و سنبل
 هندی و مشک طرامشع و فراسیون و فلاح الادرخ
 و فودنه کوهی و جعد و گندر و نیاسب و هوعلک
 البطم و اسطوخدس و فطر اسالیون و زنجبیل و اصل
 قنطاریون از هر یک شش مثقال تخم کرفس و کافپور
 و میعه تروم و حماما و نار دین و طین مخموم و کما در
 یون

۱۱۸ و فو و سادج هندی و قلفطار و جنطیانا و حب البلسا
 و اینسون و عصارة الحية التیسر و اقاقیا و صمغ عربی
 و تخم باد بیان و قرد مانا و سیسالیوس و هو فارنیون
 و حرف ایض و ناخواه و سکینج از هر یک چهار مثقال
 جندبید ستر و زرا و ندرطوبیل و زو فو و تخم کدر
 دشتی و قفر الیهود و جاشیر و قنطاریون باریک و
 پیر زرد از هر یک دو مثقال در نسخه دیگر آفیون و
 غاریقون از هر یک دوازده مثقال او رده اند
نسخه دیگر خواجه رئیس ابو علی سینا در قانون
 او رده است اقراص اسقیل بیست هشت مثقال
 اقراص افعی و اقراص اندروخورون و فلک سیاه

وَأَيُّونَ أَزْهَرِيكَ بَيْتُ جَهَّازٍ مِثْقَالِ سِيرِ دَشْتِي وَكُلِّ
سُجِّ وَنَحْمِ شَلْفَمِ دَشْتِي وَآيِرْسَا وَرَبِّ السُّورِ وَرَوْنِ
بَلْسَانَ وَدَارِ جِنِّي أَزْهَرِيكَ دَوَّازْدَه مِثْقَالِ مِرْصَلِي
وَفَرَا سِيُوزِ وَزَعْفَرَانِ وَدَارِ فُلْفُلِ وَزَنْجَبِيلِ وَفُودَنِي
كُوهِي وَفَطْرَ سَالِيُونِ وَفَنطَا فِيلُونِ وَرِيُونِ دِ جِنِّي
قُسْطُ الْمُرِّ الْأَبْيَضِ وَاسْطُوخْدُوسِ وَفُلْفُلِ سَبِيدِ وَ
مُسْلِي طَرَامِشِيغِ وَفَقَاجِ إِذْخِرْ وَعَلِكِ الْأَسْبَاطِ وَ
سَلِيحِهِ وَسَنَبَلِ أَزْهَرِيكَ شَشْ مِثْقَالِ جَنْطِيَانَا وَخَرَفِ
الْأَبْيَضِ وَلَبْنِي وَسِسَالِيُوسِ وَنَارِ دِينَ وَنَاخُوَاهِ وَ
كَافِيُوسِ وَكَمَادِ زِيُوسِ وَسُوفِطِيُوسِ وَسَادِجِ وَ
أَفْتِيْمُونِ وَفُوقُومُو وَنَحْمِ كَرَفِ وَنَحْمِ بَادِيَا وَ

119 وَطِينِ حَسَرِ وَفَلْقَطَارِ مَشْوِي وَحَمَامَا وَهِيُوفَارِ يُونِ
وَوَجِ وَحَبِّ الْبَلْسَانَ وَآقَافِيَا وَصَمِغِ عَرِي وَقُرْدَمَانَا
أَزْهَرِيكَ جَهَّازٍ مِثْقَالِ زُوقُو وَقَنَه وَجَاوِشِيرِ سَكِينِ
وَقَفَرِ الْيَهُودِ وَزِرَاوَنْدِ مَدْحَرِجِ وَفَنطَرِيُونِ وَجَنْدِ بِيدِ
أَزْهَرِيكَ دَوْمِثْقَالِ وَدَرِ بَعْضِي نَسْخَتِهَا فُودَنِي رُودِ بَارِي
وَكَنَه وَكَثِيرَا وَعُودِ وَفَاوَنِيَا وَزِرَاوَنْدِ طَوِيلِ وَبَزَرِ
الْبَنَجِ أَزْهَرِيكَ دَوْمِثْقَالِ أَوَزْدَه أَنْدَ فَذَلِكَ سَبْعُونَ
خِلَاطًا سَوَاءُ الْعَسَلِ وَالْعَسَلُ ضَعْفَى الْأَدْوِيَةِ فَتَضِيرُ
جُمْلَةُ مَا فِي التَّرْيَاقِ الْفُ وَارْبَعُ مَائَةٍ وَارْبَعُ وَثَلَاثِينَ
مِثْقَالًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ **صِفَةُ أَقْرَاصِ الْآفَاعِي** بَيَايَدِ دَانِسْتِكِه
الْأَنْوَاعِ أَفْعَى بَسِيَارِ سِتْ أَلْفِ دَرِ تَرْيَاقِ بَكَارِ أَيْدِ مَارِكِرَانِ

انرا بیازسی گززه گویند ماده باید و نشان مادگی است
که در دهن او چهار دندان است که زهر بود که انرا بیش
دندان گویند از هر جانبی دو و نر را از هر جانبی یکی
باشد و بهتر آن باشد که بلون اشقر کونه بود و آنکه
سیاه سخت زهرناک بود و زهر آن بد بود و سپید
ضعیف بود اما اشقر معتدل بود و زهر ماده ضعیف تر
از زهر نر بود و مخرج ثقل او و فرج او بدنبال نزدیک
باشد و دنبالا او دراز نباشد و این را مار کیران کله
دنب گویند جوان باید و تند رست و نشان جوانی است
که حرکت های او قوی باشد و زود رود و نشان تنده
و قوت آن باشد که سر بر افراشته دارد و چشم های او

۱۲۰
سرخ باشد و دلیر باشد و تیز بگزد و شکم و پشت او
صلب باشد از بهر آن که صلابت نشان آن باشد که
در تن او رطوبت ها فرو می گزراست و سر او پهن باید
از بهر آنکه نشان آن باشد که دماغ او قوی است و در
میان فصول بهار باید گرفت که افقاب در نور بود
اگر بهار طبع زمستان دارد در آخر بهار یاد را اول
تابستان باید گرفت تا قوی باشد ما وای گاه او
در میان درختان بیاید خاصه درخت بلوط و باب
تزدیک نباید و در زمین شوره نباشد لکن صحرا
پاکینه باید و بهتر آن باشد که در حال او را بگیرند و
بکشند تا اضطراب بسیار نکند و خشم او نشود و

تشنه و بیمار نشود بزرگ اگر نتواند که او را بسیار ندی رنج
و بی از آن تا پیش طبع کشند صواب بود و کشتن او
چنان باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنب ببرد
زخم بپفکند از بهر آنکه تولد زهر در دهان و جانب
سراو باشد و فضلهای بد در جانب دنبال و چو زکشته
باشد ببرد اگر از وی خون بسیار رود و تادیرگاه
حرکت میکند ببرد باشد و اگر زود آن حرکت فرو
آید ضعیف باشد و باین کار نشاید و آنچه شایسته
آید شکم او بپاید شکافت و پاک باید کرد و پوست او
باز باید کرد از بهر آنکه پوست او و پوست همه جانور
آن فضلها را که در تن بود قبول کننده است و آنرا

۱۸۱
باب صافی و اندکی نمک بپاید شست بسیار بار بزرگ آنرا
در آب صافی و اندکی نمک بدان مقدار که شور نگردد
و خوش طعم آید با شاخچیند شست بپاید پخت در دیگ
سفال نو یا مسین باز بریزند و ده و پاکیزه با تیر نرم
می باید پخت تا ماهر شود و گوشت از استخوان جدا
شود و سرد بک پوشیده باید داشت و بپاید نهاد تا
سرد شود و آب از وی بپاید بالود و نگاه باید داشت
و گوشت را از استخوان جدا باید کرد و بها و ن شکن
کوفتن و چهار یک وزن گوشت نان سمید پاکیزه
و بریان کرده و خمیر او خاسته کوفته و پیخته با وی
بپاید کوفت و می سرشتن تا هموار شود و اگر در سرشتن

باب حاجت آید از آن آب که گوشت او قطره قطره می آید
چکانید و می گوشتن تا هموار سرشته شود پس اقراض
باید کردن پهن و باریک هر یک بوزن یک مثقال
و در سایه خشک باید کرد از آب و غبار و باران نگاه
باید داشت بامکاه و شبانگاه می باید گردانید تا هموار
خشک شود و اگر هیچ نمی دروئی باشد بر نباید داشت
تا که نکیرد و در خمیره چینی باید را بکینه نگاه باید داشت
اما در شب پختن او از بهران باید که شب تحلیل
کنده است تا فضلهای بدر که در وی مانده باشد
تحلیل کند و سرشتن اقراض بان از بهران باید تا تا
رطوبت را نشکند و گوشت را نگاه دارد چون اقراض

۱۷۷
کرده باشند دست را بر و غن بلسان چرب باید کرد و بنما
مالید و اقراض نیز بدان چرب باید کرد **صفت اقراض**
استیل فیاز کوهیست بهترین آن باشد که سخت
خورد نباشد و سخت بزرگ نباشد حیالچ سخت بزرگ
بود رطوبت او بیشتر باشد و ایچ سخت خرد بود بزرگ
باشد و ایچ میانه بود معتدل باشد و رنگ ظاهر او
میل بسرخ دارد یا بنفشه آنرا سرو بن بپفکنند و در
و در خمیر پاکیزه گیرند و در شورار امید نهند تا خمیر
سرد چخته شود همچون نان پس از شور بردارند و بنهند
تا سرد شود و بکشایند و او را از خمیر بیرون کنند و
پوست او دور کنند و بگویند تا چون مرهم شود و کرسه

باره بگیرند وارد کنند و آنرا بدین ارد بریشند می گویند
 و می بریشند تا همتوار برشته شود اما اندر و ماحوس
 جزو اسفیل باد و جزو ارد برشته است و دیگران یک
 جزو اسفیل کرده اند و یک جزو ارد برشته چون هموار شده
 شد اقراض کنند همچون اقراض افعی و دست را بر و غرن
 چرب کنند تا تیری اسفیل باز دارد و منفعت ارد کوشه
 آنست که تاز و در طوبت را نشف کند و نگذارد که گره
 گیرد و عفن گردد و در روی قوی است احشار از کرم که
 در رودها تولد کرده باشد پاک کند و مضررت زهرها
 مجتدگان زیانکار باز دارد و بشکند **صفت اقراض اندرو**
 این اقراض نسخه ها مختلف کرده اند اما این نسخه اختیار

خوردن

خورده اند

چنین است بگیرند دارششیعان شش مثقال اسارون ۱۷۲
 شش مثقال ققاج اگر خرد و آرده مثقال قصب لذرین
 شش مثقال دارچینی بیست چهار مثقال فروغود بلسان و
 سلجخه از هر یک شش مثقال حماما بیست چهار مثقال اقوان
 سپید بیست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده
 مثقال همه را بگویند و بینند و شراب صافی ریجانی به شربت
 مویری بریشند و دست را بر و غرن بلسان چرب کنند
 و اقراض کنند همچون اقراض اسفیل و در سایه خشک کنند
 و بکار دارند **یاد کردن قوت های تریاق و از مود**
آن بایددانست که تریاق را کوزی و جوانی و پیری است
 نخست از پس شش ماه رسیده شود و حکم آن حکم کوزی

بود و هر روز قوت او می آید اما در شهرهای گرم
تا ده سال می آید و در شهرهای سرد تا بیست سال
و حکم آن حکم تزرع باشد پس هم برین قیاس
در شهرهای گرم از پسر سه سال قوت آن نقصان هم
گیرد تا پنجاه سالگی رسد و درجه از درجه بهتر
بود و در شهرهای سرد از پسر چهل سال نقصان هم
گیرد تا بیست سال رسد و از پسر شصت سال بدرجه
معجزه های دیگر باز گردد چون دواء المسک و غیر
و ما را کنند را از بهر مضرت ریه ها هر چه قوی تر و
تازه تر باید داد اما از مودن و تازی و جوانی
انچنان باشد که مردی را در وی سه سال دهند

و توقف کنند تا دارو بگازد را بدست شری تر یاق
دهند اگر دارو را از گاز باز دارد تر یاق تازه است
و اگر باز ندارد پیرست نامفشوش و از مودی دیگر^{انست}
که خروس دشتی را بگیرند یعنی تدر و او را یک شش
تریاق بدهند پس ماری کشنده را بدو فرا گذارند
اگر از کردین آن خلاص نیابد تر یاق تازه است
و اگر خلاص نیابد یا پی باشد یا مفشوش و اگر
نخست که مار بدو فرا گذارند پس تر یاق دهند
باشد و خروس دشتی شرط از چهار آن کردست که فرج
او خشک باشد اثر تر یاق زود تر در وی بدید
اید و بدفع مضرت داروها دیگر توان کرد و از مود

چنان که کسانی را که آفیون و شوکران و مانند آن داده
باشند تریاق بدهند و بنگرند تا مضرت آن دفع
گردد یا نه اگر دفع کند تریاق تانه است و اگر دفع
نگردد پیر باشد یا مغشوش **تریاق مثرودیطوس**
مثرودیطوس پادشاهی بوده است در یونان و این
معجون وی ساخته است و این نام اوست و داروها
این معجون را روزگار تریاق این بوده است تا بداند
وقت که اندر و ماخر گوشت افی در تریاق فار و تریاق
کرد و در داروها زیادت و نقصان کرد و تریاق فار و
تمام گشت و در دفع مضرت زهرها قویتر آمد و اما در دیگر
منفعتها این معجون مثرودیطوس با تریاق برابر است

۱۲۵
و در بعضی کارها از تریاق نافع تر است خاصه در قوه
باه و شهوت آن و هیچ از منفعت تریاق یاد کرده
آمدست منفعت این هم است لکن شربت ازین اندک
زیادت از شربت تریاق باید **اخلاط آن** زعفران
و مر و غاریقون و زنجبیل و دار صینی و کثیرا
از هر یک دو درمست سنبه هندی و گندر و خردل
سپید و ادخر و عود البلسان و قسط و اسطوخود
و سیسالیوس و گما فیطوس و قینه و علك البطم
و دار فلفل و عصا حیه النیس و جندبید ستر
و سادج هندی و میعه و جاوشیر از هر یک
هشت درمست سلجخه و فلفل سپید و فلفل سیاه

وَسُورِجَانِ وَجَعْدَه وَاسْقُودَرِيُونِ وَاکْلِيلِ الْمَلِكِ
وَذَوْقُو وَجَطِيَانَا وَرُوعَزْبَلَسَانِ وَحَبَّ الْبَلَسَانِ
وَاقْرَاصِ قَرِيُونِ وَمَقْلِ ازْهَرِيْكَ هَفْتِ دَرْمِ سَنَدِ
سَدَابِ خُشْدِ دُودَرْمِ سَنَدِ اشَقِّ وَنَارِ دِيْنِ وَمُصْطَلَكِ
وَصَمْعِ عَرَبِي وَفَطْرِ اسَالِيُونِ وَفَرْدِ مَانَا وَنَحْمِ بَادِيَا
ازْهَرِيْكَ پَنَجِ دَرْمِ سَنَدِ اَنِيسُونِ وَوَجِ وَسَكِيْنَجِ
وَاسَارُونِ ازْهَرِيْكَ سِه دَرْمِ سَنَدِ اَفِيُونِ وَ
بَرَكِ كُلِ سُرْخِ وَمَشْكَطِ اَمَشِيْعِ ازْهَرِيْكَ پَنَجِ دَرْمِ سَنَدِ
قُو وَاقَايَا وَسَرِّ سَقْفُودِ وَنَحْمِ هِيُوْفَارِ يَقُوْنِ
ازْهَرِيْكَ چَهَارِ دَرْمِ سَنَدِ وَنِيْمِ شَرَابِ رِيْجَانِيْ كَهْنِ
چَنْدَانِ كِه صَمْعَهَا بَدَانِ حَلْ كُنْدِ اَنَكِيْنِ مُصْطَفِيْ

۱۷۶
دُوبَارِ چَنْدَهْمَه دَارُوها بِسْرِ پَشِيْدِ چَانَلِكِ رَسْمِسْتِ
وَازْ بَسْرِ شَشْ مَاهِ بَكَارِ دَارَنْدِ اِيْنِ نُسْحَتِ تَمَامِ تَرِيْرِ اسْتِ
اَمَّا دَرِيْنِ نُسْحَتِ سِيَزْدَه دَارُو اسْتِ كِه دَر نُسْحَتِ
جَالِيْنُوسِ نِيْسْتِ وَانْ غَارِ يَقُوْنِسْتِ وَسُورِجَانِ وَ
سَدَابِ وَاشَقِّ وَسَكِيْنَجِ وَاسَارُونِ وَكِيْتِرَا وَ
اسْطُوْحُدُسِ وَكَمَافِيْطُوسِ وَاکْلِيلِ الْمَلِكِ وَمَقْلِ وَ
فُلْفُلِ سِيَاةِ وَغُودِ بَلَسَانِ وَدَر نُسْحَتِ جَالِيْنُوسِ
دُودَارِ وَاسْتِ كِه دَرِيْنِ نُسْحَتِ نِيْسْتِ وَانْ پَنَجِ سُوْنِ
اسْتِ وَبَلَكِ هِنْدِيْ وَدَر نُسْحَتِ شَابُورِ نَحْمِ سَدَابِسْتِ
وَدَرِيْنِ نُسْحَتِ نِيْسْتِ وَجَطِيَانَا پَنَجِ دَرْمِ سَنَكْسْتِ
هَمْ تَامْمُوهُمْ وَمَعْلُومٌ بَاشَدِ **صِفَتِ اقْرَاصِ قَرِيُونِ**

که درین معجون بکار آید بکیرند مویردانه بیروز کرده
چهار درم سندر علك البطم بیست چهار درم سندر
ادخر و مر از هر یک دو اذره درم سندر دارچینی و مقل
و اطفار الطیب و سنبل رومی و پوست سلیمه و کلید
الملک و سعد و حب الغار از هر یک سه درم سندر
قصب الذریعه نه درم سندر زعفران یک درم سندر
قفر الیهود دو درم سندر و نیم در بعضی نسخه ها دو درم
سندر و نیم اسار و نست و در نسخه دیگر دو درم سندر و نیم
دار ششیعانست **تریاق ثمانیه** از پیر تریاق اربعه
این تریاق ساخته اند و منفعت این از منفعت آن
زیادت تراست و نافع تر **اخلاط ان** زراوند طویل

۱۷
و ریوند چینی و پوست پیچ کبر و حب الغار و مرصاف
و جطیان و عروق و قسط از هر یک راست
همه بگویند و بیزند و با نکبین بسریشند هر شربت
یک مثقال مجورد نافع و مبارک بود **نسخه دیگر**
برک ما در یون مدبر غار یقون ترید هلیله زرد
از هر یک پنج درم عصانه افسنتین سه درم کل سنج
تخم کاسنی تخم خیارد باد زلک پاک کرده از هر یک دو درم
رب السوتریک درم و نیم تر آنکبین بیست درم تر آنکبین
در آب بگذازند چون بقوام آورده باشند داروها
بدان بسریشند شربت سه درم **نسخه دیگر** فلفل
زنجبیل هر یک و قیه سقمونیاد و قیه و نیم خرماء

هیرون دانه بیرون کرده مغز بادام بزرگ سداب از هر
چهار وقیه بسریشند چنانکه رسمست **صفت معجزه**
پشت را قوی کند شقاق و خولجان و حصیه الثعلب
و نهنین و تودریها و لسان العصافیر و وچ از هر یک
سه درم ناف سقنقور سه مثقال حب البان و حب البان
و حب القلقل از هر یک دو درم تخم خربزه و تخم خیار
و شکیار و تخم جرجیر و تخم کدنه و تخم پیاز و تخم کدو
و تخم شلغم و تخم اسفست و تخم خشخاش و تخم شبت و
تخم ترب و کوزشای و هلیون و بطم از هر یک دو درم
دارچینی و قرقفل و سنبل و اسارون و برناز و کبابه
چینی و عود خام و سعد و دار قفل و قرقه و جوزبوا

۱۲۸ و نارمشک و زعفران هر یک مثقال جوز هندی مغز
جوز مغز فسق مغز فند و مغز بادام شیرین مغز حلغور
مغز بنیه دانه کچد سفید از هر یک پنج درم حب الزمر
زنجبیل بوزیدان قسط شیرین خرو دروچ عقری از
هر یک مثقال و نیم جمله را بکوبند و بپزند و بعسل معجون
کنند و مدتی دو ماه رها کنند بعد هر روز علی الصبح سه
مثقال بناشنا و کتد نافع باشد **صفت معجزه سورجیان**
پوست هلیکه زرد و پوست هلیکه کابی هر یک سه درم
افیمون اقریطی مصطکی کل سرخ بسفایج هر یک دو درم
و نیم سورجیان مصری شش درم بپشته سه درم ترب
سفید ده درم ستمونیا دو مثقال و نیم بکوبند و بپزند با صد

دَرَمَ عَسَلِ مُصَفًّى بِیَا مِزَنْدَ **صِفَةِ مَعْجُونِ كَمُونِ زَنْدَرُ**
 كِرْمَانِی دَر سِرْكَهٗ قَرَا كَرْدَهٗ صَد دَرَمَ دَارِ چینی فُلْفُلْ
 زَنْجَبِلْ سَدَابِ خُشَلْ اَزْ هَرَبِ كَدَهٗ دَرَمَ بُوَرَهٗ اِمْلَاطِی هَفْتْ
 دَرَمَ مَلِكْ هِنْدِی پَنجْ دَرَمَ عَسَلِ صَافِی بَقْدَرِ حَاجَتْ نَافِعْ
صِفَةِ مَعْجُونِ فَلَاسِفَهٗ فُلْفُلْ زَنْجَبِلْ زَرَاوَنْدِ مَدْحَجْ
 دَارِ فُلْفُلْ دَارِ چینی شِطْرَجْ هِنْدِی جَوَزْ هِنْدِی جَلْفُورْ
 اَزْ هَرَبِ كَدَهٗ دَرَمَ پَنجْ بَابُوجْ مَوِزِ سُرْخْ بَلْبِلَهٗ اَمْلَجْ
 خُصْبَهٗ الثَّلَبْ اَزْ هَرَبِ كَدَهٗ دَرَمَ عَسَلِ مُصَفًّى قَدَرْدُو
 وَزْنِ اَدْوِیَهٗ شَرِبْتْ مِثْقَالْ وَنِیمْ **صِفَةِ مَفْرَحْ** مَرُورِیدْ
 یَكْدَرَمَ بَادِ زَنْكَبُورِی دُو دَرَمَ گَاوَزْ بَانْ دُو دَرَمَ وَرَقِ كُلْ
 سُرْخْ دُو دَرَمَ كِشَنِ خُشَلْ یَكْدَرَمَ خَشْخَاشْ شَهْتْ دُو دَرَمَ

۱۷۹
 كَثِیرَ یَكْدَرَمَ رَبِّ السُّوسِ دُو دَرَمَ گَهْرَبَانِیمْ دَرَمَ بَسْدَنِیمْ
 دَرَمَ اَبْرِیشِیمْ خَامْ یَكْ دَرَمَ عَنَبِ یَكْ دَرَمَ طَبَاشِیرِ یَكْدَرَمْ
 وَرَقِ زَرْدُو دَنَكْ وَرَقِ نَقَرَهٗ دُو دَنَكْ شَرَابِ حُمَاضْ
 بَقْدَرِ حَاجَتْ **مَعْجُونِ خِیَارِ شَنَبَرِ** كِهٖ قَوْلُجْ بَكْشَا یَدِ وَخُذَا وَنَدِ
 مِزَاجْ كَرَمَ رَا مُوَافِقْ بُوَدْ تَرَبِیدِ سِفِیدِ چهلْ دَرَمَ بَنْفَشَهٗ
 بِبِیَسْتْ دَرَمَ رَبِّ السُّوسِ مَلِكْ هِنْدِی هَرَبِ كَدَهٗ هَفْتْ دَرَمْ
 نَخْمِ بَادِ یَانْ اَنبِیَسُونْ مَصْطَکِی اَزْ هَرَبِ كَدَهٗ پَنجْ دَرَمَ عَسَلِ
 خِیَارِ شَنَبَرِ وَسَكْرِ فَا یَنَدِ وَا نَكْبِینْ اَزْ هَرَبِ كَدَهٗ صَد دَرَمْ
 رُوعِنِ بَادَامْ یَا رُوعِنِ گَاوِ پَنجْ سَتِیرِ عَسَلْ وَفَا یَنَدِ رَا
 بَهْمْ بَكْدَا زَنْدِ وَ عَسَلِ خِیَارِ شَنَبَرِ بَاهَمْ بِیَا مِزَنْدِ وَ دَارُو
 كُوفَهٗ وَ یَحْتَهٗ بَدَانْ بِسْرِیشَنْدِ شَرِبْتْ هَفْتْ دَرَمَ بَابِ بَادِ یَا

سفر جلی مسهل که قولنج بکشد و منشر کشتن باز
 دارد بکیرند به پال کرده و از دانه جدا کرده نیم من
 انگبین مصفی یک من به راد شراب بپزند و از وی برارند
 و بر سپیدی نمند تا تری از وی جدا کرد پس بها ورن
 چوبین بگویند نرم و انگبین گرم کنند و کف بردارند و
 آب به را با آن بیامیزند و بکیرند زنجبیل دار فلفل
 هر یک چهار درم دارچینی دو درم هیل بوا قاقله زعفران
 هر یک سه درم بگویند و بپزند و با آن انگبین و به بر
 شربت چهار مثقال **نسخه دیگر** که تابستانی که محروم
 باشد سقمونیاد و درم و نیم تر بد سفید ده درم مغز
 تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم کل سرخ

طباشیر هر یک دو درم و نیم ترنجبین پخته درم عصاره
 به چندان که ترنجبین در وی گذاخته شود بقوام آرند
 و دارو هاد روی بسریشند این ده شربت است **معجون**
لوزی که صفرا و بلغم فرو دارد مغز معصفر ده درم مغز
 بادام شیرین پنج درم شکر طبرزد بیست پنج درم سقمونیاده
 درم زعفران یک درم شکر راد رگلاب بکدازند یاد راب کنند
 و بقوام آرند و دارو هاد آن بسریشند شربت شقال نافع
معجون سفر جلی مسهل به پال کرده انگبین مصفی هر
 یک یک من فلفل دار فلفل زنجبیل هر یک دو درم به را
 در خل خمر بپزند چنانکه در آن سفر جلی مسهل یاد کرده اند
 و انگبین بقوام و جمیع دارو ها کوفته و بچته بداز بسریشند

شربت چهار درم و در بعضی نسخها دود درم مشک فرموده اند
معجون اسود که خداوند اسماء کهز و خداوند زحیر اسود
 دارد چند بیدستر افیون میعه تر بزرالنج ابیض زعفران اسار
 مرصافی تخم کرفس سلیمه انیسون سنبل کل از می کلنار راستار
 بانگبین صافی بریشند شربت یک درم در آب سماق یا در آب زرد
 یا در آب شبت و به نافع **معجون حجر الیهود** که سنگ کرده
 بزیزاید و پاک کند مغز تخم خیار مغز تخم کدو و مغز تخم خرب
 گالنج از هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بانگبین مصفی
 بریشند شربت دود درم یا سه درم **معجون عقرب** که
 سنگ شده را بزیزارد و پاک کند عقرب سوخته سه درم
 و نیم خطیا نایک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دار فلفل

۱۲۱ از هر یک دود درم پنج گالنج پنج درم و نیم چند بیدستر چهار
 درم بعسل مصفی بریشند شربت تمام داند در آب کرفس
معجون کاکج که خداوند ریش کرده و مشانه را و خداوند
 بول خون اسود دارد بزرالنج تخم کرفس و تخم باد بیان
 از هر یک هفت درم مغز تخم خیار پنج درم و در نسخه چهار
 تحت دود درم بزرالحماض مغز جلفوزه افیون مغز فند و مغز
 بادام تلخ بریان کرده زعفران هر یک سه درم گالنج بیست
 عدد کثیرا چهار درم و در نسخه جهان تحت کثیرا بیست
 همه بگویند و می تخم بریشند شربت یک درم یا چند یقون
 یا در ماء العسل **معجون المرق** خون حیض را بکشد و
 زایدن را سهل کند و نچه مرده بیروزارد مرصافی

کار چینی از هر یک دو درم بزرگ سداب بزرگ بودینه کوه
 قدم ما نامشک طرا مشیع قوه حلتیت سکیخ جاوشیراز
 هر یک سه درم ابهلده درم بانکبین صافی بریشند
 شربت سه درم در طبیح خرما باد و وقیه روغن کجند
معجز کلی جماع را قوت دهد قوچ را بکشد ابتدا را
 خمار را و وجع مفاصل را و تقریش را سود دارد نالستان
 زمستان عمل کنند صنعت بکیرند تربد هشت درم
 سقمونیا چهار درم تخم کرفس نارمشک زنجبیل
 عاقر قرحا حیربوا کرویا از هر یک دو درم شکر نیم
 چهار درم عسل چهل هشت درم روغن بادام
 پانزده درم شربت پنچ درم **معجز حلتیت** که خداوند

۱۲۲ تب ربع و تب سرد را سود دارد و ماده تب را بنفشاید
 و مضرت زخم کزدم و ریتلان و مانند آن باز دارد و تب
 مرصافی فلفل سیاه بزرگ سداب راست بانکبین
 بریشند شربت یک درم و خداوند تب را بیشتر از
 تب دهند یک ساعت با سکیخین و کزدم و غیر آنرا
 با ماء العسل به با شراب کرم **صفة معجون الطمخنتون**
 تباهی مزاج و درد معده را سود دارد مرقط خرما
 سیلخه سنبل مصطکی از هر یک دوازده درم زراو
 طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم کرفس انیسون ناخته
 ذوق فطر اسالیون کاشم اسارون افسندین رو
 انجدان سیاه بودینه دشتی از هر یک چهار درم پنچ

بِسْرِيشَنده **مَعْجُونِ نَجَاح** هَلِيلَه كَابِلِي بَلِيلَه اَمَلَج وَ
 هَلِيلَه سِيَاه از هَرِيك دُودِرَم تَرَبْد اسطوخودس سِفَا نَج
 اَفْتِمُون از هَرِيك پَنج دِرَم هَمَه رَا كُوفَنه وَ بِيَجْتَه بَا عَسَل
 بِسْرِيشَنده وَ دَر بَعْضِي نَسَحَا غَارِ يَقُون سِه دِرَم اُورده اند
 وَ چَهَار دَانَد حَجَر اَرْمِي وَ حَجَر لَاز وَ دِرَم وَ نِيم
 سَقْمُونِيَاد وَ دِرَم **مَعْجُونِ فِرَاقِي** دَر دِمَعْدَه سَرْد وَ
 اَرُوع تَرَش وَ شَهْوَتِ كَلْبِي وَ يَاد هَايِ غَلِيظ رَا بِيَرْد
 قُلُقُ سَفِيد قُلُقُ سِيَاه از هَرِيك سِه وَ قِيَه حَمَامَا
 سُنْبُل از هَرِيك چَهَار دِرَم زَنْجَبِيل حَم كُوفَر سَا نَا ^{لِيوسر}
 سَلِيخَه اَسَارُون رَاسَن خُشَل از هَرِيك يَك دِرَم
 بَا نَكْبِين بِسْرِيشَنده شَرِبَت يَك دِرَم بَابِ كَرَم **مَبْدِ الْمَرَج**

۱۲۲ خُداوند مِرَاج سَرْد وَ لَقُوق وَ رَعَشَه وَ فَاچ وَ بَرَص وَ خَدِر
 رَاسُود دَارَد عَاقِر قُرْحَا شُونِي قُسط وَ ج از هَرِيك دِه دِرَم
 سَدَاب خُشَل حَلْتِيَت جَطِيَا نَا ز رَا وَ نَدَحَبُ الْغَار
 شَيْطَرَج جَنْد بِيَد سَتَر خَرْدَل هَرِيك پَنج دِرَم عَسَل يَلَد
 يَك وَ قِيَه بَا نَكْبِين بِسْرِيشَنده شَرِبَت يَك مِثْقَال **مَعْجُونِ**
حَبُ الْغَار يَاد قُلُقُ بَكْشَا يَد بَرَك سَدَاب خُشَل پَنج
 دِرَم نَاخُوه زِيرَه شُونِيَر كَا شَم سَعْتَر فُطْرَا سَالِيُوز كُورِيَا
 مَغْر يَاد اَم تَلَح قُلُقُ دَار قُلُقُ بُو دِيَنه وَ ج حَبُ الْغَار
 جَنْد بِيَد سَتَر از هَرِيك دُودِرَم سَكِينَج چَهَار دِرَم
 كَاوشِيَر سِه دِرَم صَمْغَارَا بَشْرَاب حَل كُنْد وَ هَمَه بَا نَكْبِين
 بِسْرِيشَنده شَرِبَت دُودِرَم يَاد وَ مِثْقَال **مَعْجُونِ يَاد مَه**

که بادها را بشکند حله اسفند از هر یک سه درم در روخ
 عاف قرحاً فلفل دار فلفل سیلحه اسارون قسط انجیل
 زعفران از هر یک دو درم با نکبین بریشند شربت سه
 درم **معجزه را وند** که خداوند ضیق النفس و سرفه
 بلفی را سود دارد ز را وند کرد و قد ما نا فلفل تخم سفید
 سفید تخم انجیر مغز بادام تلخ از هر یک پنج درم رب السور
 زوفاي خشل پر سیا و شان از هر یک دو درم با نکبین
 بریشند سه درم در روخ **معجون ابهل** که
 ماده بد را دفع کند و بادها را تحلیل کند ابهل ناخواه
 کند در چینی و خ راست کوفته و بیخته بعد
 بریشند شربت دو درم یاد و مثقال **معجزه کد**

۱۲۴ خداوند اما سر جگر صلب را سود دارد کل چهار ده مثقال
 پنج سوسن هفت مثقال ریوند چینی لك مفسول از هر
 يك مثقال ونیم زعفران سیلحه از هر یک سه مثقال مر
 صافی نیم مثقال مر و زعفران را در سرکه حل کنند و جمع
 داروها با وی بیا میرند و با نکبین بریشند شربت نیم
 مثقال در روخ زوفا **نسخه دیگر** مصطکی قرقل انجیل
 فلفل دار فلفل جوز بوا از هر یک دو درم سقمونیاد و در
 در جلاب تخت که از آب به و شکر ساخته باشند
 دو درم **معجزه زوفا** که خداوند زکام و نازله سرد را
 سود دارد رب السور پر سیا و شان زوفاي خشل
 از هر یک ده درم قد ما نا فلفل تخم انجیر از هر یک سه درم

بادام تلخ زراوند کرد از هر یک پنج درم بانهکین برشته
 چنان که یک هفته بکار دارند و برقی کنند **معجز الوج**
 فرود آمدن آب چشم باز دارد و جگر آنکزد زنجبیل تخم
 بادیان راست همه کوفته و نیخته در عسل مصفیه
 برشته شربت مثقال **باب در آیات**
ایاچ لوغازیا دارویی بالغست و مادی های بدامش
 تن بیرون کشد و اسهال از وی دح بود صرع و دیوانگی
 و کرمی و فالج و اسنخاود زرد سکه بکار آید و نافع بود
 و معده را پاک کند و سده جگر بکشد و حیض فرود
 آید و تنگی نفس را بکشد و همه بیماری های بالغی که
 از بلغم خام بود تولد کند و همه بیماری های سوداوی

۱۲۵ و او جاع مفاصل و نفرس و عرق النساء و آء الثعلب و
 ریشهای کهن که بر سر باشد و بهق و برص و قوبا و نفس
 و خازیر و سطان اسود دارد بکیرند شحم الخطا پانزده
 درم بصل الفار مشوی هشت درم غار یقون ده درم
 پانزده درم خرپوق ده درم گماد ریوس اسقور ریوس از هر یک
 پنج درم افیمون ده درم صبر پانزده درم حاشاد و درم
 فراسیون سلیخه از هر یک هفت درم فلفل سیاه سنبل دار
 فلفل زعفران دار چینی مرصا فی فطر اسالیون هر یک
 چهار درم جاوشیر سبکیخ عصاره افسنین اسطوخود
 از هر یک پنج درم بسفایح هشت درم جندبید ستر سنبل
 زنجبیل خطیانار و ری هر یک سه درم بانهکین مصفیه برشته

چنان که رسمست شربت چهار درم بایک درم نیک طعام
در طبع آفتیمون و پس از شش ماه بکار دارند و این نسخه
مقدم است و درین تصریفی کرده اند و مهدب کرده و
این تصریف استاد محمد فرخ کرده است و مرا از دیگر
نسخه این مهدب تراید **ارکا عایش** نسخه معروف
همه بیماریهای بلغمی و سوداوی و ابتدای آب فرود آمدن
باز دارد و تنگی نفس و گرفتگی اواز ببرد و خداوند در
معد و شکم و رحم در طبع سداب سود دارد خاصه اگر
باسه قیراط جدید ستر دهند و خداوند در ریه و کلیه
و خصیه را در طبع کرفس سود دارد و خداوند غزو النسا را
در طبع از آن قنطوریون سود دارد خاصه اگر چهار قیراط

عصاره قشع الحمار باوی ترکیب کنند و گزنده سد ۱۲۶
دیوانه را بایک درم سرطان نهري سود دارد و خداوند
گرو قبارا در طبع شاهتره بکبرند شحم خنظل نیست
درم فراسیون خربو سیاه اسطوخودس گما در یوس سقمونیا
فلقد از هر یک دو درم بصل الفار مشوی و فیوز صبر
زعفران جنطیانا فطر سالیون اشق جاوشیر از هر یک
وقیه جعد را در چینی سکنجبین موسنبل ادر خربودینه
دشتی زرا و ند مدحرج از هر یک دو درم بعسل صافی
ببریند شربت چهار مثقال و در نسخه دیگر چهار چخت
گما در یون نیست **صفت آیاریج جالینوس** منافع اولوغاذا
و تئاذ ریطوس تمام تر است و خداوند لقه و فالج و تشنج

و استرخاء مثانه را سود دارد و سلس البول بی مراد باز دارد
 شحم الخنظل غار یقون بصل الفار مشوی اشق خربوسیه
 سقمونیاهو فار یقون فریون از هر یک شانزد درم مقل
 بسفاج اقیمون گماد ریوس سلخه هفت درم سلخه و
 زراوند طویل و مدحرج هر سه فلفل از چینی جاوشیر
 جندبید ستر فطر اسالیون هر یک چهار درم و بعضی طبیبان
 چهار درم زعفران و چهار درم صبر در افزوده اند بآنکیز
 صافی بریشند و پس از شش ماه بکار دارند شربت چهار
 مثقال و تناد ریطوس نام پادشاهی است که این معجون
 در روز کار را ساخته اند و پیش از عهد جالیوس بوده است
 در کتاب برای جالیوس اقتضای کرده آمد **ایارچ فیکرا**

۱۲۷ بلغت یونانیان تلخ است و اصل این ایارچ صبر است و فیکرا
 بدین سبب گویند سلخه سنبل مصطکی از چینی حب البلسان
 عود البلسان زعفران اسارون از هر یک جزو صبر زده
 سقوطری و وزن دار و هاشربت تمام دو درم بیاید
 که طبیبان از هر هر بیماری در ایارچ فیکرا تصریف کرده اند
 و چیزی در افزوده اند و چیزی بعوض چیزی نهاده اند از
 بهر خداوند صداع کرم و خداوند غشیان و فی کل نهاده اند
 و گاه باشد که بعوض اسارون کبابه چینی نهند تا لطیف تر
 آید و فقاخ الادر در افزایند تا سح که از جهت صبر آفند
 باز دارد و بعضی یک جزو مقل کنند تا آمعارا از مضر صبر
 نگاه دارد و بعضی از جهت محروم صبر مغسول کنند و بعضی

ایا ریج بعسل برشند استسفرغ زودتر و تمامتر کند و استسفرغ
 ایا ریج اندکست اعضا عذارا پاک کند و رطوبتها از دماغ فرو
 آرد و خداوند لقوه و کراخی زبان و استرخاء مثانه و اندامها را
 سود دارد و اوجاع مفاصل و قولنج را سود دارد و بعضی اطبا
 عصاره غافیت در آفرایند از جهت پاک کردن جگر و بعضی
 قرفل در آفرایند و بر باز و جوز بوا و اسطوخودس را اما از
 جهت خلط غلیظ و اسطوخودس از جهت پاک کردن دماغ
 بدین نسخه سازند حب البلسان سلیحه مصطکی سنبل
 دارچینی اسارون ففاح ادرخ جوز بوا قرفل بر باز عصا
 غافیت از هر یک یک درم زعفران نیم مثقال خضخض دور
 همه داروها و خداوند بوا سیر را این ترکیب شاید باذن الله

باب در مطبوخات مطبوخ هلیله ۱۲۸

که اسهال صفر کند هلیله زرد ده درم خرما ی هندی بیست
 درم الوی سیاه سی عدد سیستان یک کف عتاب سی عدد
 بنفشه تخم کاسنی تخم کشوت از هر یک کفی برک عنب القلب
 یک دسته برک کاسنی یک دسته پزند چنان که عادتست
 و صافی کنند و پانزده درم فلور خیارشنب و بیست درم
 شیر خشت در وی و باز بیالایند شربت فی فلور و شیر خشت
 هفتاد درم **نسخه دیگر** هلیله زرد ده درم الوی سیاه
 سی عدد خرما ی هندی سی درم شاهتره هفت درم سیستان
 پنجاه عدد پزند و بیالایند و مقداری شیر خشت برافکنند
صفت هلیلهها از جهت حروران هلیله زرد و هلیله کابلی

و هلیله سیاه از هر یک هفت درم کل سرخ بنفشه از هر یک
 هفت درم عتاب الوی سیاه از هر یک سی دانه سیستان
 شصت دانه خرما ی هندی پانزده درم تخم کاسنی و تخم
 حرفه کوفته از هر یک سه درم برك کاسنی برك گرسهریک
 يك دسته کوجله برك سوسن ده درم همه را در یک ز و نیم
 آب بپزند تا يك من برود بیا لایند و شیر خشت مقدار
 بروا فکنند و بیا لایند **مطبوح هلیله** بجهت مزاج معتدل
 هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک هفت
 درم بنفشه کل سرخ از هر یک پنج درم الوی سیاه عتاب
 مویندانه بیرون کرده سیستان از هر یک سی دانه تخم کاسنی
 تخم حرفه تخم کشوت هر یک سه درم انیسون تخم رازیانه

۱۲۹ از هر یک دو درم برك کاسنی برك گرسهریک برك لبات برك غیب
 الثقلب از هر یک يك دسته پنج سوسن دو درم کلبشکر فلور
 خیارشور خرما ی هندی از هر یک پانزده درم بپزند چنانکه
 رسمت و سی درم شیر خشت برافکنند و بیا لایند چهار درم
 غاریقون و چهار درم نازد و دو درم و نیم سقمونیای
 کنند **مطبوح هلیله** که خداوند سودا و بلغم سود دارد
 هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک پنج درم
 رومی چهار درم اسطوخودس سه درم اقیقون هفت درم
 سنایمکی پنج درم الوی سیاه بیست دانه مویندانه بیرون کرده
 بیست درم بپزند و بیا لایند شربت صد درم بکینند غاریقون
 مثقال ملح نفطی نیم مثقال صبر نیم درم تخم الحظله و انیسون

حَبْ كُنْتُ وَخُسْتُ بِشَرِّهِ أَزْ مَطْبُوحٍ بِنِجْدِ سَاعَتٍ يَدْهَنْدُوا
 جَهْتِ خُذَا وَنَدِيرْقَانِ وَسَدَهْ دَرَا فَرَا يَنْدِ بَسْفَا بَحْ فُقَاعِ
 الْكَبَرِ أَزْ هَرِيكِ بِنِجْدِ دَرْمِ نَحْمِ كَرَفْسِ نَحْمِ بَادِيَانِ هَرِيكِ چَهَارِ
 دَرْمِ **صِفَتِ مَطْبُوحِ أَفْسَنْتَيْنِ** كِه خُذَا وَنَدِ مَعْدَهْ كَرَمِ
 وَضَعِيفِ رَا سُوْدَ دَارْدِ وَ مَعْدَهْ رَا يَا كُ كُنْدِ بَكِيرِنْدِ أَفْسَنْتَيْنِ
 رُو يِ بِنِجْدِ دَرْمِ كُلِ سُرْخِ بِيَسْتِ دَرْمِ دَر چَهَارِ صَدِ دَرْمِ آبِ
 بِيَزَنْدِ تَابِ صَدِ دَرْمِ اَيْدِ وَ بِيَا لَانْدِ وَ سِي دَرْمِ تَرَجْبِيَزِ وَ مَقْدَا
 شَكْرِ دَر هَفْتَادِ دَرْمِ اَز بِنِجْدِ مَطْبُوحِ كُنْدِ وَ يَا كُ دَرْمِ صَبْرِ مَغْسُولِ
 كُنْدِ وَ بَدَهَنْدِ وَ اَيَارِجِ فَيَقْرَا يَا كُ كُنْدِ وَ بَدَانِ صَبْرِ سَادَهْ
مَطْبُوحِ أَفْنِيمُونِ كِه خُذَا وَ نَدِ مَا لِي حَوْلِيَا رَا وَ جَرَبِ وَ بَهَقِ
 بَرَصِ رَا سُوْدَ دَارْدِ هَلِيلَهْ كَابِلِي وَ هَلِيلَهْ سِيَاَهْ أَزْ هَرِيكِ

۱۴۱ هَفْتِ دَرْمِ بَسْفَا بَحْ بِنِجْدِ دَرْمِ أَفْنِيمُونِ أَقْرِيطِي هَفْتِ دَرْمِ وَ دَرِ
 بَعْضِي نُسْخَهَادَهْ دَرْمِ اَوْرَدَهْ اَنْدِ سِنَا يَكِي هَفْتِ دَرْمِ اسْطُوخْدِ
 دَهْ دَرْمِ تَرَبْدِ نِيمِ كُوفْتِهْ چَهَارِ دَرْمِ لِسَانِ التَّوْرِ بَرَكِ بَادِجُونِ
 غَا فِتْ هَرِيكِ چَهَارِ دَرْمِ مَوْبِرِ دَانَهْ بِيَرُونِ كَرْدَهْ سِي دَرْمِ نَحْمِ
 فَرَجِشْتِكِ اَنْبِسُونِ أَزْ هَرِيكِ دُو دَرْمِ بِيَزَنْدِ چَنَانِكِ رَسْمِ
 وَ بِيَا لَانْدِ وَ يَا كُ دَرْمِ غَارِ يَقُونِ دَر دُو دَرْمِ عَسَلِ سِرْشَهْ
 دُوِي حَلِ كُنْدِ وَ سِي دَرْمِ شَكْرِ بَكْدَا زَنْدِ وَ اَكْرَا غَارِ يَقُونِ يَكِ دَرْمِ
 وَ صَبْرِ چَهَارِ دَانِكِ وَ مِلْجِ نَفْطِي وَ حَجَرِ لَازِ وَ رَدِ مَغْسُولِ دَانِكِ
 نِيمِ وَ حَجَرِ اَرْمَنِ مَغْسُولِ دُو دَانِكِ شَحْمِ حَنْظَلِ تَرْكِيْبِ كُنْدِ
 وَ اَوَّلِ شَبِّ بَدَهَنْدِ وَ بَا مِدَادِ مَطْبُوحِ بَدَهَنْدِ **مَطْبُوحِ خِيَارِ**
 كِه اخْلَاطِ سُوخْتَهْ فَرُوْدَارْدِ هَلِيلَهْ زَرْدِ خَرْمَايِ هِنْدِي هَرِيكِ

پانزده درم عتاب قریه اجاص هر یک بیست عدد مویز
دانه پیرون کرده بیست درم کل سرخ پنج درم بنفشه سه
درم نعنعه ده شاخ اگر شخصی را معده ضعیف باشند
بی بنفشه سازند این جمله در یک من و نیم آب بپزند
تا یک من برود بیا لایند و هشت درم فلو سرخ چار
شبر درم مقدار صد درم ازین مطبوخ گذارند و هند
نافع **مطبوع سورج جان بزرگ** هلیله در دده درم
هلیله کابلی پنج درم شاهتره هفت درم سنایمکی پنج
درم تخم کرفس تخم بادیان اینسون مصطکی سور
اسارون رو باس بوزیدان ماهی زهره از هر یک
دو درم بپزند و بیا لایند شربت صد درم ترنجبین

۱۴۱ فانی در روی کد لخته ترکیب کنند ایا ریج فقیر ایکدرم
ترید چهار دنگ غاریقوز دو دنگ **نسخه دیگر** که خدا
در دپشت و زانو را سود دارد شیخ هندو رو باس
سورجان بوزیدان از هر یک پنج درم مویز حله از هر یک
ده درم پوست پنج کرفس پوست پنج بادیان هر یک هفت
درم زنجبیل ماهی زهره از هر یک سه درم پنج ادخربنج درم
بپزند و بیا لایند شربت چهار وقیه باد و مثقال روغن
بیداجیر **نسخه دیگر** مختصر هلیله در دپانزده درم
ترید بسفایج شاهتره هر یک چهار درم سورجان دو دنگ
تخم کاسنی تخم بادیان تخم کرفس هر یک دو درم کل سرخ
سه درم بپزند و بیا لایند **مطبوع قنطریون** قنطریون بزرگ

وَتَرَبَّدَ نِيَمِ كُوفَنَهٗ اَزْهَرِيكْ سِهٖ دَرَمِ بَسْفَايِجِ نِيَمِ كُوفَنَهٗ
هَفْتِ دَرَمِ مَوِيژْدَانَهٗ بِيروُنْ كَرْدَهٗ بِيَسْتِ دَرَمِ جَمَلَهٗ رَا دَر
صَدُو پَنَجَاهِ دَرَمِ آبِ بِيَزْدَنَدَنَابَهٗ پَنَجَاهِ دَرَمِ بَا زَا يَدِ بِيَا لَانَهٗ
مِثْقَالِ اِيَارِجِ قِيَقْرَانَانِ نَحْوَرَنْدَفِرُو دَا مَدَنِ اَشَلِ چِشْمِ
بَا زَا دَر دِهَر هَفْتَهٗ بَارِي تَنَاوَلْ كُنْتَد **نَعْنَعِ هَلِيلَهٗ** كِه خُذَا
دَر دِسِرْ كَرَمِ رَا سُوْد دَا رَدِ هَلِيلَهٗ زَرْد كُوفَنَهٗ پَانَزْدَهٗ دَرَمِ
رَبِّ الْوَيِ سِيَاهِ صَدِ دَرَمِ دَر هَاوَنِ سَنَكِيْنِ بِيَاوَنْدَنَابِ
الْوَقُوْتِ هَلِيلَهٗ رَا بِيَسْتَانَدِ بِيَا لَانَهٗ دُو بَادُ وُوقِيَهٗ جَلَا
بِدَهَنْدَدْ وَا كَر بَعُوْضِ ابِ الْوَيِ سِيَاهِ خُرْمَايِ هِنْدِي كُنْتَد
صَوَابِ بَا شَد **نَعْنَعِ الْفَوَاكِهٗ** هَلِيلَهٗ زَرْد كُوفَنَهٗ دَهٗ دَرَمِ
الْوَيِ سِيَاهِ بِيَسْتِ عَدَدُ عَنَابِ سِيِ عَدَدُ خُرْمَايِ هِنْدِي

۱۴۶ پَانَزْدَهٗ دَرَمِ سِيَسْتَانِ سِيِ عَدَدِ بِنَفْشَهٗ خُشَلِ پَنَجِ دَرَمِ
خُحْمِ كَا سِيِي پَنَجِ دَرَمِ خُحْمِ كُوكِ كَشِيْرِ خُشَلِ اَزْهَرِيكْ دُو دَرَمِ
فَلُوْرِ خِيَارِ شَنْبَرِ هَفْتِ دَرَمِ هَمَهٗ رَا دَر ابِ كَرَمِ قَرَا رُكُنْتَد
وَبَكْدَارَنْدِ يَكْ شَبِ بَا مَدَا دِ بِيَا لَانَهٗ بَر شَصْتِ دَرَمِ تَرَبَّدِ
وَدَهٗ دَرَمِ شَكْر دَرُوِي كُذَارَنْدُو بِدَهَنْدَد **نَعْنَعِ الصَّبْرِ** كِه
خُذَاوَنْدَدِ رَدِ سِرْ كَرَمِ رَا سُوْد دَا رَدِ ابِ كَا سِيِي سِهٖ وُقِيَهٗ صَبْرِ
چَهَار دَانَكْ دَر شِيْشَهٗ كُنْتَد وِسِهٖ رُوْرَدِ رَا قِتَابِ مِي نَهَنْدَد
وَشَبِ جَانِي كَرَمِ نِكَا هٗ مِي دَارَنْدَرُوْرِ سُوْمِ صَا فِي كُنْتَد وِتَنَاوَلْ
كُنْتَد **مَاءُ الْاَصُوْلِ** كِه خُذَاوَنْدَدِ فَا لِحِ وَلَقُوْهٗ وَصَرَعِ رَا سُوْد
دَا رَدِ وَا خُذَاوَنْدَدِ اسْتِسْقَا وَا خُذَاوَنْدَدِ سَلْ كَرْدَهٗ وَ مِثَانَهٗ وَا وُجَاعِ
مَفَا صِلِ وَا سَدَهٗ حِكْرِ وَا سِرْ زِيكْ شَا يَدِ پُوْتِ سِيِجِ بَادِ يَانِ

وپوستِ بَیخِ گُرفَر از هَر یکِ چَهار دَده درم حَبِّ اَلْبَلَسَانِ ^{روغن}
 از هَر یکِ دودِ درم عودِ بَلَسَانِ بوزِ یَدانِ سَلِیخِه از هَر یکِ ^{بوی}
 سه درم جَطِیَا نَادُودِ درم مَوینِدانه بِرُونِ کُردِه بِیست
 درم دَر دَومَن ابِ بِیَزَنَد تا بَنیمِه بَا زایدِ بِلَا لَیْنَد شَرِ
 چَهار وَقِیَه بَا یکِ وَقِیَه بَاد اَم تَلخ و دودِ درم رُوغِن
 بِیْد اَلْجَیْر و از جَهِتِ خُدا و نِدَا سَتِ سَقَا فُجَاجِ اِدْ خَر سَبَل
 غَاثِ کَمَا فِطُوسِ کَمَا دَر یُوسِ اَفْسَنَتِینِ رُومِی از هَر یکِ سه
 درم زَرِ شِلِ پَاکِ کُردِه دَده درم دَر اَفزَا یَنَد و از جَهِتِ حَیْضِ
 صَرَعِ و فَرُودِ اَمَدِنِ حَیْضِ زَاوَنَد طَوِیلِ و زَاوَنَد مَدَحَرَجِ
 قَطْرِ یُونِ بَارِیکِ اَصَلِ فُلُونِیا از هَر یکِ سه درم دَر اَفزَا یَنَد
 و از جَهِتِ سَبَلِ کُردَنِ بَرِ سِیَا و شَانِ سه درم حَبِّ ^{النعلب}

نِیمِ کُوفَنده هَفْتِ درم اسَقُولُوفَن دَر یُونِ سه درم نَخمِ خَرَبَن
 نِیمِ کُوفَنده دُودِ درم اَلْجَیْر خُشَل دَده دَر اَفزَا یَنَد و از
 جَهِتِ خُدا و نِدَا لَقَرِینِ یُوسِ خُطَلِ شِطْرَجِ هِنْدِی قَطْرِ یُونِ
 نَاخُوه سُوْرَجَانِ بوزِ یَدانِ مَاهِی زَهَر از هَر یکِ نِیمِ درم
 دَر اَفزَا یَنَد **مَطْبُوحِی که** خُدا و نِدَا دَر دَرِ سِرِ بَلَعِی رَا سُوْد دَا دَر
 و بَاد هَا را بِشِکَنَد سَنَبَلِ سَفَنَد اَفْسَنَتِینِ فُجَاجِ اِدْ خَر نَخمِ
 کُرفَر و نَخمِ بَادِ یَا نَاخُوه زَیْر از هَر یکِ کَفِی هَه رَا دَر یکِ
 مَن و نِیمِ ابِ بِیَزَنَد تا یکِ مَن بَرُودِ بِلَا لَیْنَد شَرِبتِ رَا یَدِ
 وَقِیَه صَبَرِ دَر یَزَابِ اَفکَنَد و سه رُوزِ دَر اَفَنَابِ لَهَنَد و
 سُوْمِ بِلَا لَیْنَد شَرِبتِ یکِ وَقِیَه بَا سه رُوغِنِ سِدَا اَلْجَیْر
بَابُ در جَهمَاءِ مَسْرَلِ و غَیْرِ مَسْرَلِ حَبِّ اَلْمُخِیْقُونِ

که تن را از سودا و بلغم پاک کند و از همه خلطها بد هلیله
 گلابی شش درم املاح افسنتین رومی غار بقون سقمونیا
 از هر یک سه درم انیسون اسارون تخم کرفس هر یک دو درم
 تربد سفید هفت درم افسیمون پنج درم ایارج فیر اند درم
 قرنفل یک درم فانید چهار درم فانید راد راب بکدارند و
 بقوام آرند و داروها بدان کوفته و ریخته بسریزند هر شب دو
حب الذهب که خداوند در سر او در چشم را سود دارد
 صبر اسقوطری بیست درم هلیله زرد ده درم کثیرا مضطکی
 زعفران سقمونیا از هر یک سه درم کل سرخ پنج درم بکوبند
 و بیزند و بکلاب بسریزند و حب کنند شربت دو درم و نیم
 نافع **نسخه دیگر** صبر ده درم تربد هشت درم کل سرخ مضطکی

۱۴۴ هر یک دو درم و نیم و یک درم زعفران هلیله زرد پنج درم و
 سقمونیا سه درم شربت دو درم و نیم **حب قویا** نسخه
 جالینوس است که خداوند در سر او در چشم را سود دارد
 و تن را از فضول پاک کند مضطکی عصا افسنتین و اگر عصا
 نباشد افسنتین بجای او کند سقمونیا صبر شحم الحنظل
 راست است حب سازند باب کرفس جوشانیده و صافی کرده شربت
 مثقال یا دو درم **نسخه دیگر** ایارج فیراده درم شحم
 حنظل سه درم و دو دال سقمونیا دو درم و نیم تربد اسقو
 از هر یک پنج درم این جمله ده شربت است **صفت جوی که**
 خداوند داء الثعلب و موطوب و صفراوی را سود دارد و فانی
 چهار مثقال بسفاح سه مثقال شحم الحنظل یک هندیه شحم

اَفْسَنْبِيْنِ اَزْهَرِيْكَ دُوْمَثَقَالِ صَبْرَدَهْ دِرْمِ اَنْزُرُوْتِ سِهْ دِرْمِ
 تَرَبْدُوْ وَازْدَهْ مَثَقَالِ شَرِيْتِ سِهْ دِرْمِ **حَبِّ سُوْرِيْجَانِ بَرْدِ**
 خُداوَنْدِ اوْجَاعِ مَفَاصِلِ را سُوْدِ داَرْدِ اِيَارِجِ قِيَقْ را يَكْدِرْمِ سُوْرِيْجَانِ
 بُوْزِيْدَانِ ما هِيْ زَهْرَهْ اَزْهَرِيْكَ دَانَكِ وَنِيْمِ شَحْمِ خَطْلِ قَطْرِ يُونِ
 دَقِيْقِ اَزْهَرِيْكَ دُوْ دَانَكِ وَنِيْمِ سَكِيْنِجِ جاوْشِيْرِ مَقْلِ اَزْ رُوْزِ
 هَرِيْكَ دُوْ دَانَكِ سَقْمُوْنِيَا دَانَكِ وَنِيْمِ صَمْغَهَارِ اَبَابِ كَرْفِ حَلِ
 كُنْدِ وَدا رُوْها كُوْفَنَهْ وَبِيْجَتَهْ بَدَانِ بِيْرِيْشَنْدِ وَحَبِّ كُنْدِ
 اِيْنِ يَكِ شَرِيْتِ اسْتِ وَاكْرِ شَخْصِيْ را مَادَهْ با سُوْدِ اَمْرَكَبِ بُوْدِ
 دَانَكِ وَنِيْمِ خَرِيْوْ سِيَاهِ زِيَادَهْ كُنْدِ وَاكْرِ اَنْ اِفْراطِ بَرَسَنْدِ خَرِيْوْ
 بَحَايِ سَقْمُوْنِيَا كُنْدِ **صِفْتِ حَبِّ مَبِيْتِنِ** كِهْ خُداوَنْدِ فَالِجِ
 وَلَقُوْهْ وَدَرْدِ سُوْنْدَهَارِ سُوْدِ داَرْدِ اِيَارِجِ قِيَقْ را دَهْ دِرْمِ

شَحْمِ الْحَنْظَلِ قَطْرِ يُونِ بَارِيْكَ عَصَارَهْ قِتَاءِ الْحَمَارِ اَزْهَرِيْكَ بِيْجِ
 دِرْمِ فَرِيْوْنِ دُوْ دِرْمِ وَنِيْمِ قُلُقُلِ حَلِيْتِ جَدِيْدِ سَنْدَرِ سَكِيْنِجِ
 جاوْشِيْرِ مَقْلِ اَزْ رُوْزِ خَرْدَلِ اَزْهَرِيْكَ يَكْدِرْمِ صَمْغَهَارِ اَبَابِ
 كَرْمِ وَاَبِ كَرْفِ حَلِ كُنْدِ وَدا رُوْها را بَدَانِ بِيْرِيْشَنْدِ وَحَبِّ
 كُنْدِ شَرِيْتِ سِهْ دِرْمِ **نَسْخَهْ دِيْكَرِ** كِهْ خُداوَنْدِ فَالِجِ وَلَقُوْهْ
 سُوْدِ داَرْدِ وَحِيْضِ فَرُوْدِ داَرْدِ وَبا دَهَارِ اِيْشِكَنْدِ سَكِيْنِجِ اَشُوْ
 مَقْلِ اَزْ رُوْزِ جاوْشِيْرِ هَرَارِ اِسْفَنْدِ شَحْمِ خَطْلِ صَبْرِ تَرَبْدُوْ
 هَلِيْلَهْ زَرْدِ اَنْزُرُوْتِ هَمَهْ رَا سْتَارِ اسْتِ حَبِّ كُنْدِ چَنَانِ
 رَسْمَسْتِ شَرِيْتِ سِهْ دِرْمِ **حَبِّ نَفْطِ** اخْلَاطِ حَبِّ سُوْرِيْجَانِ
 وَاَخْلَاطِ حَبِّ مِيْتِنِ يَكِيْرَنْدِ وَصَمْغَهَارِ اَبْنَفْطِ سِفِيْدِ حَلِ كُنْدِ
 وَدا رُوْها را بَدَانِ بِيْرِيْشَنْدِ وَحَبِّ كُنْدِ **حَبِّ سَكِيْنِجِ** كِهْ

قَوْلُخ بَكشاید و باد هار ایت کند و رطوبت فرود آرد سکیج شیم
 خنظل از هر یک ده درم سقمونیاسه درم و دودنک حب کنند
 باب سداب **حب غاریقون** که سده بکشاید و خداوند
 استسقا و بیماری جگر را سود دارد آفتیمون صبر از هر یک
 شش درم غاریقون چهار درم سقمونیاسه درم و
 فطر اسالیون رومی ساسالیون تخم کرفس و فو
 از هر یک دو درم حب کنند چنانک رسمست شربت سه درم
حب غاریقون که خداوند استسقا و زرقی را سود بود غار
 ده درم عصاره غاف ریوند چینی از هر یک دو درم شکر
 طرز ده درم حب کنند و هر روز یک درم می دهند تا آن
 روز که اسهال پیشتر کند بس یا ز گیرند **حب غاریقون**

۱۴۶ که سینه را پاک کند غاریقون چهار دانگ و نیم شحم خنظل
 دانگ و نیم عصاره قنار الحار دانگی رب السوس نیم درم
 این یک شربت است **صفة حبی** که باد هار ایشکند و اما
 خایه و فتنق را سود دارد تخم کرفس هر را سفند انیسون
 مصطکی زعفران هر یک یک درم بودینه فطر اسالیون ادرخ
 قسط زرباد درونج اسارون هر یک یک درم هلیله کابی
 و امه از هر یک دو درم مقل ازرق سکیج از هر یک دو درم
 حل کنند باب سداب هر روز مثقال یا یک درم **حب بازریون**
 که خداوند استسقا و زرقی را سود دارد ریوند چینی عصان
 غاف تخم کرفس هر یک سه درم غاریقون پنج درم ماذریون
 مدبر ده درم حب کنند شربت دو درم و نیم **صفة حبی**

که کرم دراز و حب القرع را فرو دارد شحم خنظل بوره
از هر یک دودانک ما در یون مدبر نوشا در از هر یک
دانک بزهره گاوی بریشند و حب کنند این یک شربت
جی دیگر تربد قنبل بودینه خشک بزرگ کابل
کیل دار و از هر یک دودرم شیخ ده درم باب راسن تر
دهند با طبع شربت **حب حیران** که علت خازیر را
زایل کند ایارج فیکراسه درم غاریقون دودرم و نیم
شحم خنظل یکدرم و نیم اندر دوت چهار درم تربد سفید
هفت درم جاوشیر مثقالی نوشا در دودرم سقمونیا
مثقالی باب کند یا حب سازند شربت هر دوز باندازه
قوت از نیم درم تا چهار دانک با درمی **حب واصل**

که هم در علت خازیر سود دارد و اسهال را که از آن نوع
باشد زایل کند سلیخه سنبل حب البلسان عود البلسان
اسارون مصطکی دارچینی زعفران از هر یک یک درم
صبر اسقوطری شانزده درم اسطوخودس شحم خنظل
از هر یک پنج درم تربد هفت درم نمک هندی دودرم
و نیم سقمونیا چهار درم شربت درم و نیم یاسه درم
جی دیگر که خداوند بهق و برص و صرع را سود بود
ایارج فیکرا پنج درم افیمون ده درم حجر لایزورد مغسول
هفت درم سقمونیا شحم خنظل خربو سیاه از هر یک
دودرم سنبل الطیب انیسون از هر یک یک درم حب
کنند باب کرفس یا بماء العسل شربت دودرم و نیم

حَبِّ شَيْطَرَجِ بَزْرَكِ که خداوند عروق النساء و در
 پشت و گردن را سود دارد سکنج اشق مقل از رو
 جاوشیر فربون از هر یک یک درم صبر آفتیمون غار
 از هر یک دو درم و نیم زردا و ندر کرد قنطریون باریک
 چند سیدستر از هر یک دو درم و نیم زنجبیل دار فلفل
 زیره ناخته تخم کرفس اندیسوز مرز عفران از هر یک چهار
 دانه هلیله زرد سوزجان ماهی زهره از هر یک
 دو درم و نیم خردل شیطرج هندی شحم حنظل و
 ملح نفطی از هر یک چهار درم باب کا کج پسریشند و
 حب کنند شربت دو درم یا سه درم **حَبِّ شَيْطَرَجِ کَوَاجِ**
 هلیله زرد ده درم صبر سقوطی پیست درم زنجبیل

۱۴۸ دودرم فلفل دار فلفل از هر یک یک درم خردل سه
 درم شیطرج هندی ملح هندی شحم حنظل از هر یک
 دودرم فانید چهار درم حب کنند باب کرب شربت
 دودرم یا سه درم **حَبِّ عَافِتِ** که خداوند برقان
 و در جگر را سود دارد صبر غاف هلیله زرد
 راستار است حب کنند باب کرفس شربت دودرم
حَبِّ شاهتره که خداوند کرا سود دارد هلیله زرد
 هلیله سیاه از هر یک پنج درم صبر هفت درم سقمونیا
 دودرم و نیم هر یک جدا گانه بگویند سقمونیا جدا زهاو
 باب شاهتره حل کنند و خشل کنند تا چند کوه حل
 می کنند و باز خشل میکنند پس حب کنند شربت سه

درم نافع بود **حیی دیگر** که خداوند گریز را سود دارد و
دفع کند صبر هلیله زرد از هر یک یک درم سقمونیاد نل
و نیم گل سرخ دانه و نیم کثیرانیم دانه حب کنند باب
گاسنی یا باب شاهنم و این یک شربت است **حب**
مقل که خداوند بواسیر را سود دارد و طبع را نرم
دارد هلیله گابی پانزده درم تریزده درم سکیبج
پنج درم خردل سفید و درم مقل ازرق پانزده درم
مقل و سکیبج باب کند تا حل کنند و دارو ها بدان
ببریشند و حب کنند شربت و درم یاسه درم **حب**
مقل که خداوند شقاق و طبع نرم دارد و حرور را
موافق بود هلیله گابی شصت درم مقل و درم کثیرا

۱۴۹ پنج درم انجیر سه دانه انجیر را در آب بپزند تا آب سرخ
شود بیا لایند و مقل و کثیرا بدان حل کنند و هلیله
بدان ببریشند و حب کنند شربت و درم هر شب
حب مقل که در دروده و معده و بواسیر زایل کند
هلیله سیاه امه بلیله از هر یک جز و مقل برابر همه
مقل را در آب حل کنند و دارو ها بدان ببریشند و حب
سازند شربت و درم و نیم **حب مقل** که خون ناسور
باز دارد هلیله گابی بلیله امه از هر یک ده درم بسد
گهر با سوخته صدق سوخته سرو تر کوهی از هر یک پنج
درم شب میانی و درم مقل بیست درم مقل باب حل کرده
دارو ها را بدان ببریشند و حب کنند شربت هر بامداد

دودِ درم **نسخه دیگر** هلیله گابی بریان کرده بروغن
 گاوسی درم گهریاده درم مقل برابر همه باب خل کنند
 و حب کنند شربت دودِ درم **صفت حب آفاویه** که با دهان
 بشکند و اروغ برارد و طبع فرود آرد و قوای بکشد
 قرقل دارچینی قلقل دارقلقل نازمشد مصطکی ازهر
 یک مثقالی سقمونیاهفت مثقال شکرهفت مثقال حبها
 سازند بقدر خود هر جی یاد و حب یک مجلس اجابت کند
صفت حب السعال که خداوند دق و سد را سود دارد
 صمغ عربی کثیرا به دانه مغز تخم خطمی ازهر یک سه درم
 رب السوسن نشا تخم کون تخم خرقه ازهر یک سه درم
 مغز بادام شیرین مقشر آرد با قله مغز تخم خیار و مغز

۱۵۰ تخم کدو ازهر یک پنج درم شکرده درم همه را بکوبند
 بلعاب با بسغول بریشند و حبها کنند و پیوسته در
 دهان می دارند و اگر بجای آرد با قله آرد جوینده بخیر
 و پنج درم تخم خشخاش زیادت کنند چون در دهان گیرد
 تشنگی بنشانند خاصه اگر بارب لیمون و بارب غوره
 بریشند **حب السعال** از جهت سرفه که بشب بی قرار
 دارد رب السوسن پنج درم قلقل مر قردمانا آنگرد
 مغز بادام تلخ ازهر یک دودِ درم بماء العسل بریشند و
 حب کنند و اگر درین حب زراوند کرد و تخم بادیان
 زیاده کنند قویتر باشد **صفة جی** که اسهال خون باز
 دارد ما زو ثمر الطرفا ایون راست با صمغ حب

کنند شربت دودانک **حتی دیگر** که اسهال بلغی باز دارد
 مرقه جندید سترافیون راست است حب کنند بقدر
 قلقل شربت ازین هفت حب باب مرد و کودک را دو حب یا
 سه حب یا پنج حب **حتی دیگر** آفیون سندر و س کند رو
 مر زعفران جها کنند چون خود شربت دو حب **حتی که**
بوی دهان خوش کند و بوی چیزی که خورده باشد
 برک جوز بواقا قله فوفل قرقل دارچینی خولجان از
 هر یک یک درم کافور نیم دانک مشل دودانک جها کنند
 بقدر خود و از جهت شخصی که سردی بروی غلبه کند
 کافور نکنند و بسباسه و گبابه در آفرایند و از جهت کسی
 که پیوسته دهان وی رطوبت دارد یک مازوی پی سواخ

۱۵۱ ونیم درم نمک هندی زیادت کنند **صفت حب بهرامی**
 که در استسقای لحمی سود دارد صبر دوازده درم آفیون
 شش درم سقمونی یا چهار درم سنبل سلیخه مصطکی تربد
 از هر یک دو درم زعفران یک درم ونیم غاریقون سه درم
 حماما نیم درم حب سازند چنان که رسمست شربت سه
 درم **صفت حبی** که درد گوش بنشانند تربد سفید یک درم
 غاریقون نیم مشقال شحم خطله ملح هندی هر یک نیم دانک
 سکیج دانک ونیم زنجبیل انیسون کثیرا هر یک نیم دانک
 مخلوطه دندان مشل خالص تسوی حب سازند چنانکه رسمست
 و بکار دارند **باب در داروها که استسقاغ**
آرد **صفت دارونی که بلغم آرد** سفندان سفید خرد

دودرم بوره يك درم كندس و نیم دهند هر يك نیم درم کوفته
 با انگبین بسریشند این دوشربت است در صد درم طبخ
 شبت و چهار درم سکنجبین عسلی دهند **داوی دیگر**
 گنگرزد جوزقی از هر يك يك درم تخم ترب سه درم
 کوفته و با انگبین سرشته در طبخ شبت و سکنجبین عسلی
 دهند **داوی دیگر** بن خربره که او را نزنه خوند خشت
 کنند و بگویند دودرم در ماء العسل با طبخ شبت دهند
داوی دیگر ترب پاره کرده يك عدد شبت يك دسته
 نمک هندی يك درم درد و من اب پزند تا بنیم من
 باز آید بیالایند و با سکنجبین عسلی دهند نافع باشد
داوی دیگر کشتک جو چهار و قیه تخم سمن و بیخ خیار

۱۵۲ هر يك دوقیه نمک درشت دودرم پزند چنان که
 رسیم است این کشتک بر اوسه درم سکنجبین عسلی باشد
 درم ازین کشتک دهند نیم گرم **باب**
داروهای غرغره، صفة غرغره که دماغ را پاک
کند عاقر قرحا دار فلفل زنجبیل سعنتر خردل سفید
 زوفای خشت آبارج فیکرا راستا سیرکه عنصل
 ترکند و با انگبین بسریشند و با نکامه غرغره کنند و
 اگر بیخ سوسن آسمان کون و مویخ و مرزنگوش و
 بوذینه دشتی از هر يك دودرم آنا را دران ترش بریان
 کرده ده درم با این داروها اضافت کنند و با سکنجبین
 عنصلی بکار دارند خداوند لقوم و فالج و صرع را سود دارد

غر غره که از جهت ماس کرم که در زنان باشد آب
 برك عنب الثقلب باب کاشنی یا طیح عدس بکیرند
 و بدان غر غره کنند **غر غره** از جهت ماس سخت تخم
 حله پیچ رم خرمای هندی بیست درم انجیر خشک
 پیچانه جمله را در یکم و نیم آب بپزند و بیا لایند
 و بکار دارند **غر غره** اما س بلغمی که نخست در اول با
 ذکر کرده آمد تصرف می باید و می فرودن و می کاستن
 باندازه حال اما س بلغمی و کوانی زبان که از رطوبت
 بود زایل کند **غر غره** فرو آمدن زکام باز دارد که
 از تری بود سماق پنج درم شب میانی بریان کرده
 سه درم نمک طبرزد سه درم کل سرخ تخم کل از هر یک

۱۵۲ دو درم همه کوفته و بچنه با شراب خرنوب بکار دارند
غر غره که فرود آمدن زکام باز دارد انار دانه ترش
 مازو سماق راست بکوبند و بپزند و در شیر گاو
 فرغار کنند یک شب آن روز بدان غر غره کنند **غر غره**
 که در خناق کرم سود دارد آب لسان الحمد سه وقته
 آب عنب الثقلب دو وقته روغن گاو نیم وقته بهم
 زده بکار دارند **غر غره دیگر** رب توت ده درم فلو
 خیاز شنبه سه درم آب عنب الثقلب بیست درم
 پیامیزند و بکار دارند و خیم ترش در آب انار ترش
 حل کرده بیه در آب کشیزند یا در رب ک حرقه و
 طیح سماق و عدس باروغن کل و آب انار ترش سودا

غرغره که ماده خنق باز دارد مرصافی و شب یما
 گنار زعفران عاقر قرحا کل سرخ مامیران نوشادر
 پیچ سوسن شیاف مامیشا و عصاره الحیه التیس سماق دار
 فلفل قصب لذریرہ افاقیا معصفریوست انار ترش کوفته
 و بختہ باب جوز یا بارب توت بکار دارند **غرغره خنق**
 که ماده ان سرد باشد تخم هزار اسفند خردل عاقر قرحا
 تخم ترب حلیت مرصافی نظرون نوشادر بودینه
 فلفل رماد الحطاطیف راستار است بصل بریشند
غرغره رانده شیر انجیر بجاه درم روغن کاوانگیر
 هر یک ده درم در آب گرم حل کنند و بکار دارند **غرغره بکر**
رانده حله تخم گنار هر یک ده درم حب الرشاد

۱۵۴ پیچ درم در ده شیراب چغندر بپزند تا بنیمه باز آید
 بیالایند و بکار دارند **غرغره گشایند** شیر انجیر پیست
 درم میسختج ده درم خمیر ترش پیچ درم در آب کوه
 حل کنند و بکار دارند فلو سرخیا رشنبر در شیر باز
 حل کرده پاک کنند است **باب در سقوط**
وسمومات و خورات و قطورات صفة سقوط ط
 که خداوند دماغ گرم و خشک را سود دارد کلاب روغن
 نیلوفر راستار است شیر زنان دو چندان بیامیزند
 و به بینی در چکانند **سقوطی** که در دسر گرم را سود
 دارد طباشیر و درم بسا سر کافور از هر یک نیم درم
 زعفران دانگی و نیم بسایند و باروغن گل بکار دارند

وَإِذَا جَزَّ وَرَوَّغْنَ نِيلُوفَرِيَا مِيزَنْدَ صَوَابَ بَاشَد **صِفَت**
سُغُوْطِي كِه سِيْنَه سَرْد رَاسُود دَارْد رَوَّغْنَ بَادَام تَلَح
وَبَارُ وُغْنَ زَرْدَا لُوي تَلَح بَاب مَرَزَنكُوش اَمِیْخَه بَكَار
دَارَنْد **سُغُوْطِي** كِه خُذَاوَنْد سَرَسَام كَرَم رَاسُود دَارْدَاب
سِیْب اَب مَرْد كَلَاب صَنْدَل كَا فُورَانْد كِي بَهْم زَنْد
وَحُذَاوَنْد سَرَسَام بُوید وِبید شُستَه وَنَفْشَه خُشْد
وَنِيلُوفَر وُی سِیْب وَبَه سُود دَارْد **دَارُوْطِي كِه**
خُذَاوَنْد صَدَاع سَرْد وَفَرَامُوشِي رَاد فَع كَنْد جُوز بَوَاو
قَرْنَقْل وُ مَرَزَنكُوش اَز هَرِيك مِثْقَالِي بَسَاب سَ حَافَر شَقْل
كُوفَه وَبِیْخَه وَبَاب سِیْب سِرْشْتَه مِی بُوید **صِفَت**
دَارُوْطِي كِه مَضْرُوع رَاسُود دَارْد سَدَاب مَرَزَنكُوش

۱۰۰ سِیْب بُویدَنْ سُود دَارْد وَاکَر بَار دِجُوسِرْ كِه اَنكُورِي
سِرْشْتَنْد وَخَمِیْر كَنْد وَشَمَامَه سَارَنْد وِیْیُوسْتَه مِی بُوید
سُود دَارْد **صِفَت دَارُوْطِي كِه** كَنْد بِنِي زَا یَل كَنْد مَرَصَافِي
بُوسْت اَنَار تَرَش اَز هَرِيك يَك دَرَم وَنِیم قَصَب اَلْدَرِي
بَنَك اَز هَرِيك دُودَرَم قَلَقْطَار قَرْنَقْل اَز هَرِيك يَك دَرَم
هَمَه رَا كُوفَه وَبِیْخَه نِكَاه دَارَنْد وَفَتِيلَه كَنْد وَبَشَرِي
تَر كُودَه بَدَان اَلُودَه كَنْد وَبَه بِنِي دَر نَهَنْد **صِفَت**
دَارُوْطِي كِه رِیْشَر بِنِي رَا كِه كَنْد شُود سُود دَارْد رَاج
قَلَقْطَار مَر شَبِیْت مَارُو تُوْبَال مِس اَز هَرِيك پِیْچ دَرَم
زَرَاوَنْد شَر دَرَم كَنْد رَد وَا زَدَه دَرَم هَمَه بَكُوبَنْد وُ دَر
دُومَن اَب بَه بَزَكْد تَابَقُوم عَسَل اید وَفَتِيلَه بَدَان

الوده بکار دارند **صفت دارویی** که خون آمدن از بینی
باز دارد قرطاس سوخته پوست خایه مرغ سوخته آفاقیا
ماز و سوخته و در سر که انداخته پوست آن را ترش کند
مرصافی صدف سوخته سادج شسته و کافور اندکی که
گرفته و بخته بعصاره باد روج بکار دارند **صفت دارویی**
که سده بینی بکشد بخار سپوس که در سر که بخوشانند
و با قلا بستر که تر کرده بر آتش افکنند و سر سحاران داسمز
کل و شکر طبرزد سوختن دود دادن و چوب گز را سوختن
سود دارد **صفت دارویی** که بگوشه ریچکانشد درد گوش
باز دارد آفیون مصری یک درم شیاف ابیض که از زهر
چشم سازند سه درم روغن کل چهار درم خل الخمر سه درم

۱۵۶
ببایند و یک قطره در چکانند مردم جوان و شراب خود را
شاید و کهد و پیران شاید **صفت دارویی** که درد گوش که
ریم با لایه را بیل کند انگبین هشت درم خل الخمر هفت درم
زنکار دو درم انگبین را بستر که بخوشانند و زنکار دو درم
حل کنند و در گوش چکانند **دارویی** که ریم پاک کند
و باز دارد دم الاخوان صبر اندر روت مر کند رخت
الحدید زنکار از هر یک دو درم بکوبند و بپزند
و بکشد با انگبین الوده بدین دار و در گردانند و بگوش
در دهند **دارویی** که درد صعب را بیل کند زهره کاو
روغن خیری از هر یک ده درم بپایانند و بخوشانند
تا تری برود روغن بماند و بگوش در چکانند **صفت**

دارویی که کِرانی کوش برده خردل سفید را بکوبند و
 انجیر خشک و قریه را بشکافند و تخم او برچینند و
 غسل از پوست او جدا کنند و بوره ارمني و قردمانا
 را ستار است کوفته و بخته بسپارند و بلیته ها کنند گوارا
 پاک و کِرانی زفان کند **داروی دیگر** شحم خنظل سه
 درم بوره ارمني یک درم جندبیدستر زراوند افسنتین
 رومی ازهریک دو درم قریون قسط ازهریک یک درم
 بکوبند و بپزند و بزهره کا و بسپارند شیاف کنند
 و بوقت حاجت در روغن بادام تلخ حل کنند و در چکانند
دارویی که کرمی کوش را بکشند آب برك شفا لوت
 کوفته و فیشارده آب بودینه تراب برك ترب ازهریک

پنجاه درم خرق سفید بوره سقمونیا افسنتین زراوند
 ازهریک یک درم بکوبند و بدین ابها بسپارند و خنجر
 کنند و بوقت حاجت بسپارند و بکوش در چکانند نافع
باب در طلیها و ضمادها، صفة

طلی صداع و سرسام گرم صندل سفید و سرخ برك نیلوفر
 برك گل سرخ تخم کوك ازهریک سه درم افیون پنج لقاخ
 ازهریک مثقال زعفران یک درم مامیناد و درم بکو بند
 و بپزند و بعضا کوك بسپارند و اقراض کنند و بوقت
 حاجت بکلاب سپارند و بر صداع طلا کنند **طلای ازمو**
 از جهت صداع که در افتاب نشستن شود صندل سرخ
 و سفید آنزروت ازهریک یک درم افیون دو دانك

بَابِ كَشْنِيزِ تَرِ بِسَرِ بِشَنَدِ وَ طَلَا كُنْتَد **طَلَا** كِه دَرِ اَبْتَدَايِ
 سَرَسَامِ بَكَارِ دَارَنْدِ دُرُوغِنِ كُلِّ وَ كَلَابِ اَزْهَرِيكِ دَهْ دَرَمِ
 خَلِّ لَحْمِ پَنَجْدَرَمِ بِيَا مِيَزَنْدِ رُو زَاوَلِ بَكَارِ دَارَنْدِ وَ
 رُو زِدُوْمِ قَدَرِي سِرْ كِه عُنْصَلِ اِصْفَا فِتْ كُنْتَدِ وَ رُو زِ
 سُوْمِ قَدَرِي جُنْدِ بِيْدِ سَتَرِ بَا سِرْ كِه عُنْصَلِ بِيَا مِيَزَنْدِ
 وَ بَكَارِ دَارَنْدِ **ضَمَادِي** كِه دَرِ بِيَا رِي جَا دَهْ وَ قِتْ هَدِيَا
 بِيَا دِ بَكَارِ دَارَنْدِ اَرْدِ جَوْدَهْ دَرَمِ سِيُو سِرْ كُنْدَمِ نِيْمِ دَرَمِ
 بَرَكِ خَطِي سِيَهْ دَرَمِ بِنَفْشَهْ خَشَلِ پَنَجْ دَرَمِ بَكُو بِيْدِ
 وَ بَابِ بِيْدِ وَ رُوغِنِ كُلِّ بِسَرِ بِشَنَدِ وَ بَرِ سَرِ نَهْدِ **طَلَا** يِ
صَدَاعِ كِه اَزْ بَرَا مَدَنِ صَدَاعِ بَدِ وَ بَخَارِ هَا بَا زِ دَارْدِ
 كَلَنَارِ مَازِ وَ اَقَا قِيَا سَكِ اَزْهَرِيكِ جَزْ وَ صَبَرِ زَعْفَرَانِ

۱۵۱
 اَزْهَرِيكِ نِيْمِ جَزْ وَ بَرِ بِشَنَدِ طَلَا كُنْتَد **ضَمَادِي** كِه
 صَدَاعِي كِه اَزْ رَحْمِي تَوَلَدِ كُنْدِ اطْرَافِ مُرْدِ اطْرَافِ سَرِ
 دَرَابِ بِيَزَنْدِ وَ بَدَانِ بِسَرِ بِشَنَدِ وَ لَدَنِ دَرِ رُوغِنِ سُوْمِ
 حَلْ كُنْتَدِ وَ بَهْمَهْ بِيَا مِيَزَنْدِ وَ ضَمَادِ كُنْتَدِ **ضَمَادِي** كِه
 اَمَاسِ بِنِ كُوشِ بِنِشَانْدِ پِيَهْ بَطِ پِيَهْ مُرْغِ خَانِكِي بُكْدَا زَنْدِ
 وَ لَحْمِي بَشَكِ كُوشَنْدِ نَرَمِ كُنْتَدِ وَ بِيَزَنْدِ وَ بَدَانِ بِشَنَدِ
 وَ بَكَارِ دَارَنْدِ وَ اَكُو اَمَاسِ كُومِ بَاشَدِ ضَمَادِ خَدَا وَ نَدِ
 هَدِيَا نِ رَا كَارِ دَارَنْدِ **ضَمَادِي** كِه دَرِ دَاءِ لُجْبِ بِنِشَانْدِ
 بِنَفْشَهْ بَا بُو جِ شَبِتِ سِيُو سِرْ كُنْدَمِ تَحْمِ خَطِي تَحْمِ كَنَانِ
 كُوفْتَهْ اَرْدِ جَوَارِ دِ كُنْدَمِ اَرْدِ حَلْبَهْ جَمَلَهْ رَا دَرَابِ جَو
 بِيَزَنْدِ وَ بِيَا لَایِنْدِ اَيْنِ بَالُو دَهْ دِيَكِرِ يَارَهْ بِيَزَنْدِ تَا سَبَرِ شُو

و بکار دارند نافع باشد **ضمادی** که معده ضعیف را
سود دارد و قوت دهد لادن افسندین مصطکی
از هر یک یک درم و قیه صبر دو وقیه خرما قند کل رخ
از هر یک سی درم در شراب تخمه و به در شراب تخمه
بست درم چنانکه رسمست گرم کرده بر معده نهند
و هر وقت که معده خالی بود یا پس از طعام بچهار
ساعت بر نهند و اگر معده سرد باشد سنبل قشور
الکندر سعد قسط ادرخ زیادت کنند **ضمادی** که
اماس سرد که در معده باشد سود دارد افسندین لادن
سنبل سلیخه صبر میعه از هر یک چهار درم زعفران
عود البلسان عود البلسان مرصافی مصطکی از

۱۵۹ هر یک دو درم موم سه درم روغن نازدین بیست
درم **ضمادی** که اماس صلب را که در معده باشد ببرد
بنفشه ارد حله از هر یک یک درم کل سرخ پنج درم
مصطکی سنبل از هر یک سه درم بابونج خطمی ارد
جوار هر یک هفت درم سعد ادرخ قصب الذریر از
هر یک سه درم بلعاب تخم گنان همه را بریشند
و بر معده نهند و قتی که معده خالی بود **ضمادی** که
هیضه باز دارد اگر حرارتی عظیم باشد ادرخ جو
باب مر در تر بریشند و بر معده و شکم طلی کنند
بانان خشک کهن بگویند و بستر که بریشند و بر معده
نهند و اگر حرارت بدان اندازه آفتاب پوست نازد

عَصَارَةُ الْحَبَّةِ النَّبِيِّ أَزْهَرِيكْ بِيحْ دَرَمِ سُمَاقِ دَهْ دَرَمِ دَرَمِ
أَبْ مُرْدِ وَأَبْ سَبَبْ وَأَبْ أَيْ بِسْرِشِينْدَ وَضَمَادْ كُنْدَ
ضَمَادِي كِه جَكِرْ كَرَمِ رَا سَوْدِ دَارْدَ صَنْدَلِ سَفِيدِ شَشْ
دَرَمِ بِيحْ خَطْمِي نِيلُوفَرِ أَرْدِ جَوَازْ هَرِيكْ سِهْ دَرَمِ زَعْفَرَانِ
كَافُورِ أَزْهَرِيكْ نِیمِ دَرَمِ مَوْمِ بِيحْ دَرَمِ رُوعِنِ كُلْ جَنْدَانِ
كِه كِفَايَتِ بُوْدَ **ضَمَادِي** كِه مَعْدَه وَجَكِرْ ضَعِيفِ رَا سَوْدِ
دَارْدَ إِسْهَالِ كِبْدِي بَا زِدَارْدَ كَعَكْ بَعْدَارِي چَهَارِ دَرَمِ
مَصْطَكِي أَفْسَنْدِنِ كُنْدَرِ أَزْهَرِيكْ دُو دَرَمِ صَبْرِ قَصْبُ
الذَّرِيرَةِ عُوْدِ هِنْدِي أَقَا قِيَا أَزْهَرِيكْ يَكْدَرَمِ لَازِدُ
دَرَمِ أَيْ بَا كَرْدَه وَدَرِ شَرَابِ تَحْتَه شَشْ دَرَمِ خُرْمَايِ
قَسَبِ نِجَاهِ دَانِه مَوْمِ وَرُوعِنِ كُلْ نَارِدِنِ چَنْدَانِ كِه

۱۶۱ كِفَايَتِ بَاشْدَ كَعَكْ وَخُرْمَادِ رَشَرَابِ فَرَاغِازْ كُنْدَ وَهَمَه
بِسْرِشِينْدَ وَضَمَادْ كُنْدَ **ضَمَادِ سَبَبِ زِ سَحْتِ** اَشَقِ رَا بَسِرْ كِه
حَلْ كُنْدَ وَبِشَكْ كُوسَفَنْدِ بَدَانِ بِسْرِشِينْدَ وَضَمَادْ كُنْدَ
وَخَاكِسْتَرِ پِشَلْ بَرُو خَاكِسْتَرِ كُلْ حَنْ بَسِرْ كِه بِسْرِشْتَه ضَمَادِ
كُنْدَ نِيكَسْتِ نَافِعِ **ضَمَادِ** مُرْ اَشَقِ كُنْدَرِ رَا سَنَارَا سَتِ
بَسِرْ كِه طَلِي كُنْدَ وَآخِرِ بَسِرْ كِه پُخْتَه ضَمَادِي قَوِيَا سَتِ **ضَمَادِ**
كِه خُذَا وَنَدَانِ اسْتِشْقَايِ زِفِي رَا وَقِلَه الْمَا رَا سَوْدِ دَارْدَ
جَوْ سَعْدِ بِشَكْ كُوسَفَنْدِ خَشَكْ بُوْدَه اَرَمِي كُلْ اَرَمِي
رَا سَنَارَا سَتِ بَابِ بِسْرِشِينْدَ وَضَمَادْ كُنْدَ **ضَمَادِي** كِه
خُذَا وَنَدَانِ اسْتِشْقَايِ زِفِي رَا إِسْهَالِ كُنْدَ شَحْمِ خَنْطَلِ
سَبَبِ حَبِّ النَّبِيِّ سَقْمُونِيَا صَبْرِ مِيعَه تَرِ مُرْ خَطْمِي أَزْهَرِيكْ

دودرم تریبد مقل پنج سوسن آسمان کون سکرین کاواز
 هر يك پانزده درم زهرم گاو و قنار الحمار مویج صمغ
 صنوبر پوست پنج کبر از هر يك ده درم قردمانا حاما
 فریون بوره سرخ نمک اندرانی از هر يك پنج درم پیه
 مرغ خانگی پیه بط از هر يك ده درم قردمانا سی درم
 روغن گنج چندان که حاجت بود بریشند و ضماد
 کنند **ضمادی** که راق الامعا بلغمی باز دارد لادن
 سعد مصطکی ادخر قصب الذریر مرزنگوش تمام از هر
 يك پنج درم عود خام جوز بواق نفل از هر يك دودرم
 همه باب مرد بریشند و ضماد کنند یا باب **ضماد**
 که اسهال صغری باز دارد اطراف مرد برکت شیت برکت

۱۶۱ کل سرخ کلنا صندل ماژوسد خشت رامک لادن سماو
 آفاق خضض همه راستار است بکوبند و باب ای و
 باب الطرف زرد ضماد کنند نافع باشد **ضمادی** که درد
 بواسیر را بنشانند مقل کوهان شتر مغز ساق گاو مغز
 زرد الوتح میعه تر زردی خایه مرغ راستار است مقل
 رابروغن که باد روی جوشانند باشد حل کنند و
 دارو هابدان بریشند **ضمادی** که اماس بواسیر بنشاند
 اکلیل الملک بابونه راستار است در آب پخته پی درم
 زرد خایه جوشانیده دودرم زعفران آفیون از هر
 يك نیم درم تخم کنان حلبه خطمی از هر يك هشت درم
 می تخم چندان که کفاف باشد سه درم مقل دران

حل کنند و همه بسریشند و بربک چغندر کنند و روی برو غنی
 که پیله مرغ در روی گذاخته باشد چرب کنند و بر آن موضع
 نهند **ضمادی** که آماس خایه و قضیب را که از گرمی بود
 سود دارد از دجی و ارد بقله و ارد عدس از هر یک دو
 درم اب عنب الثعلب اب کالج اب کسنه روغن گل یک
 زرده خایه بسریشند و طلی کنند **ضمادی دیگر** ارد باقله
 حله زیره کرمانی کوفته همه در مویزدانه پیرون کرده
 و کوفته بسریشند و موم روغن از پیله بط و موم زرد و
 روغن بابونه بهم بسریشند و ضماد کنند **ضمادی** که بول
 خون باز دارد کل از منی کل محووم صمغ عربی تخم عرقه
 کثیرا کل سرخ کلنار سر و بر کوهی سوخته عصاره الحیه التیسر

۱۶۲ از هر یک دو درم ماز و یک درم باب بربک مرد بسریشند
 و ضماد کنند و اگر آفاقیا و صبر و خضضز یادت کنند
 روا باشد **طلی** بر آمدن اب از قضیب و خایه و خارش اندا
 زایل کند شیاف مامیشا آفاقیا از هر یک یک درم صبر
 نوشادر از هر یک چهار درم زعفران دانگی اشنان جامه
 شستن پنج درم همه بروغن یاسمین طلی کنند **ضمادی**
 که خداوند فتق را سود دارد جوز سرو و سعد بربک مرد مرنگو ش
 ماز و آفاقیا کند و صمغ سداب خشتک معات از روغن کلنار
 دم الاخوی صبر بسریش لسكران ناخته حب الغار کوفته
 و بیخته بسریش ماهی یا باب صمغ بسریشند و ضماد کنند
ضمادی که آماس پستان را سود دارد نان کدوم کوفته و بیخته

از دجوار در بقله از دحلله خطمی راست از غفران یک
نیمه یک چیز زرد خایه نیمه یک چیز سریشند و ضماد کنند
ضمادی که شیر زنان کمیر کند در دردی سرکه اکلیل کوفته
و پیچنه از دبا قلا راست بپزند و طلی کنند و اگر بوده نه
و سداب خشک زیاده کنند قوی تر باشد **ضمادی** که نکدازد
که بستان بزرگ شود کند در دج سوخته از هر یک یک حبه
از دجود و جز و بر که سریشند و سه روز طلی کنند در یک
ماه سه نوبت برین کونه بکار دارند **ضمادی** که اختاف
رحم را زایل کند علك الانباط مصطکی سنبل از هر یک
ده درم فلفل سلیمه شونیز بود نه کوهی هر یک پنج درم
اکلیل الملک روغن شبت روغن سوسن از هر یک بیست

۱۶۲ درم شاهدنج عاقر قرحا از هر یک هفت درم داروهای
خشتک بگویند و بپزند و مصطکی و علك الانباط را
باروغن بگردانند و همه در هم سریشند و شکم و ناف
و تهیگاه و کمرگاه و استخوان سرین بدان طلی کنند نافع باشد
طلی نفیس گرم را از دجوبیت درم افیون سه درم در آب
عنب الثعلب سریشند و طلی کنند با بزر قطونا و خطمی
و زرده خایه و از دجود و دردی سرکه و روغن کلهم سریشند
و طلی کنند **طلی نفیس** مرکب مغاث خطمی از دجود تخم مرو
سورنجان زرده خایه روغن کل راست در پانزده
باتش درم و چند قطره آب سریشند و اگر ماده صفرا و طوبی
صدیدی بود خضض صندل صبر مر مامیشا زعفران از هر یک

دُو جَزْوَك بِنَطِي سُوخْتَه چَهَار جَزْو بَابِ عَنَبِ الثَّقَلَبِ
 بِسِرِّشَنَد وَاكُو مَادَّةُ بَلْعِي بُود بَابُونَ اَكْلِيدُ الْمَلِكِ
 حُلْبَه خَم كَنَان بَرَك غَار هَرَار اَسْفَنَد بَرَك كَرَنَب مَغَا
 عَالِك البَطْم رَا سَنَارَا سَت بَامِي فَخَج بِسِرِّشَنَد وَاكُو
 اَز مُقْل وَجَاو شِير وَا شَق وِپِه كُودَه بُز وَا مَغْرَسَا قِ
 كَاو وَا دُو غَن كَاو وَا نَكْبِيَن وَا نَدِكِي سِرَكَه جَزَا كَا نَه صَا
 بِسَا زَنَد يَا بَاد كَر صَمَاد بِبَا مِي زَنَد وَا بِسِرِّشَنَد صَوَاب
 شُود **طلي** دَاءُ الثَّقَلَبِ رَا فَرِيقُونَ تَقْسِيَا خَرْدِ اِسْفِيدِ
 حَبِّ الْغَار اَنَهْرِيك شُور دَرَم كُو كَرْد خَرِيو سِفِيد اَز
 هَرِيك دُو دَرَم بَرُو غَن رِيَتِ طلي كُنَد **طلي** كِه
 رِيَجَتِن مَوِي بَا ز دَارَد پَرِ سِيَاو شَان لَادَر اَفْسَنَدِز

۱۶۴ حَبِّ الْغَار بَرُو غَن بِبَرِنْد وَا طلي مِي كُنَد صَوَاب يَاشَد
داروئي كِه سِيُو سَه سَرِيَاك كُنَدَا بِي چَهَنْد رِجَهْل
 دَرَم زَهْرَه كَاو يَكِدَرَم بِبَا مِي زَنَد وَا سَرِيدَان بَشُو يَد **طلي**
 رِيَش سِر كُود كَان خَبْتِ الْفَضَه مَرْد سَنَك اِسْفِيد اِيح اَز هَر
 يَك چَهَار دَرَم دَرَم اَلَا خَوِيَن كَلَنَار قَنْبِيل حَتَا اَز هَر يَك
 دُو دَرَم زَرَا وَا نَدِ طَوِيل مَغْرَبَاد اِم تَلَح سُوخْتَه اَز هَر يَك
 يَكِدَرَم هَمَه كُوفَه نَرَم بِسِرَكَه تَر كُنَد بَرُو غَن كُل حَل
 كُنَد وَا طلي مِي كُنَد اَكُر زَرْدَه چُو بَر زِيَادَت مَقْدَار دُو دَرَم
 صَوَاب يَاشَد **طلي كَر وَا خَارِش** سِيَمَاب كُشَنَه پَنَج دَرَم
 كُنَد سَر دُو دَرَم زَرَا وَا نَدِ طَوِيل هَفْت دَرَم بِبَا مِي زَنَد وَا
 وَا بَكَل حَل كُنَد وَا سِه رُو زِ طلي كُنَد **طلي اَز مودَه** كِه كَر وَا

سُود دَارَدَ مَغْرَزَ زَرْدَ الْوَيْ تَلْخَ رِيَوَاحِ اَزْهَرِيَكِ بِيَسْتِ دَرَمِ
 كُوفَنَه وَبِيَجَنَه نَمَكِ طَعَامِ دُودِ دَرَمِ سِيَمَابِ كُشْتَه دُودِ دَرَمِ
 دَرْدِ وَسْتِيَرِ حَمْدَاتِ بِيَسْتِ شَنْدِ دُودِ رُكْمَا بَه طَلِي كُنْدَ **طَلِي كُنْدَ**
 اَزْ مَوْدَه كُنْدِ دُودِ دَرَمِ زَرَا وَنِدِ طَوِيلِ چَهَارِ دَرَمِ خُبْتِ الْفَضَه
 شَانَزْدَه دَرَمِ زَرْدَه چَوْبَه سِه دَرَمِ سِيَمَابِ كُشْتَه دُودِ دَرَمِ
 هَمَه بِيَا مِيَزَنْدِ وَبَسِرَكِه تَرَكُنْدِ وَبَرِ وَغْنِ كُلْ حَلْ كُنْدِ وَ
 دَر رُكْمَا بَه طَلِي كُنْدِ وَاَكْرَ شَحْمِ خَطْلِ رَابِ بِيَزَنْدِ وَآزَابِ
 طَلِي كُنْدِ سَحْتِ نِيَكْسَتْ **طَلِي خَارِ شَرِ وَشَبَشَه** كِه دَرِ پُوسْتِ
 بَاشَدِ مَوِيَرِجِ زَرِنِجِ سِيَمَابِ كُشْتَه رَاسْتِ بَرِ وَغْنِ
 زَيْتِ طَلِي كُنْدِ بَشَبِ وَبَا مِدَادِ دَر رُكْمَا بَه رُودِ **طَلِي كِه**
بَهَقِ وَبَرِ صَفِيدِ وَسِيَاهِ بَرِ كُنْدِ سِ فَوْ شَيْطَرِجِ

۱۶۵ خَرْدَلِ شَحْمِ تَرَبِ مَادِ رِيُونِ شَحْمِ خَطْلِ خَرَبِ سَفِيدِ مَوِيَجِ
 سَقْمُونِيَا تَفْسِيَا اَزْهَرِيَكِ يَكِ جَرِ وَشَقَايِقِ دُودِ جَرِ وَبِرَكِه
 طَلِي كُنْدِ بَا كُنْدِ **طَلِي كِه بَرِ صَرِ رَا تَرَكِيَن كُنْدِ** بِيَسْتِ دُودِ
 نَمَانْدِ شَيْطَرِجِ نِيلِ فَوْ شَبِ يَمَانِي مَعْرَه كِه بِيَا رَسِي كُلِ
 سَرِجِ كُوِينْدِ هَمَه بُو كُوِينْدِ وَبَسِرَكِه تَرَكُنْدِ وَبَسِرِ شَنْدِ وَ
 بَطِيخِ فَوْ طَلِي كُنْدِ **طَلِي كَلَفِ وَكُجَرَه رَا بَرِ** شَحْمِ تَرَبِ
 شَحْمِ خَرَبَزَه اَرْدِ بَقَالَه بَسِرَكِه تَرَكُرْدَه وَخَشْدِ كُرْدَه فَسَطِ
 مَغْرَزِ بَادَامِ تَلْخِ اَكْلِيَكِ الْمَلِكِ رَاسْتِ رَاسْتِ سَلَكِ فَلَقْدِ
 اَزْهَرِيَكِ دُودِ دَرَمِ كُنْدِ زَنِيمِ دَرَمِ بَابِ كُشْتِيَن تَرِ طَلِي كُنْدِ
صَادِي كِه كُوفَتِي وَازَرْدِي كِه اَسُودِ دَارَدِ مَغَاثِ مَاشِ
 مَقَشَرِ اَزْهَرِيَكِ دَه دَرَمِ اَقَا قِيَا صَبَرِ كُلِ اَرْمِي اَزْهَرِيَكِ سِه دَرَمِ

بکلاب و آب بر مرده بسریشند **و اما** آسیب معده را بکیرند
 سیب شیرین در زیر الترنم پخته پنجاه درم کله درم
 آقاقیا برب مرده سنبدا از هر یک پنج درم مصطکی جوز سرو
 صبر از هر یک یک درم بکلاب بسریشند و اگر حرارتی باشد
 ده درم اردجو و نیم درم کافور و یک درم زعفران زیاده
 کنند **صمادی** که همه دردها را تحلیل کند موم زرد یک
 جز روغن شبت شش جز و موم درد و غن بکدا از ند و بابونه
 کوفته و بخته بدان بسریشند و صماد کنند **صمادی** که ماده
 از آمدن بدان موضع باز دارد صندل سرخ شیاف مامشا
 فوغل آقاقیا باب عنب الثعلب طلی کنند **طلی** که اما سر
 که انزبازی التریل گویند صبر مر خضض آقاقیا سعد

۱۶۶ شیاف مامشا زعفران کل از منی باب گرب طلی کنند و اگر
 تریل در چشم روی باشد بکلاب و آب کت طلی کنند و تریل
 که از تنها و بیاریها بدیداید بکلاب و سرکه و آب برب مرده
 طلی کنند **طلی** که سپیدی را که بر ناخن افتد بر د ز ریخ
 سرخ شب یمانی کوگرد از هر یک جزوی زفت روی و جز
 زفت در سرکه و آنکین بکدا از ند و داروها بدان بسریشند
 و طلی کنند و ببندند **طلی** که پوستها که کردا کرد ناخن
 بر خیزد باز دارد سه درم مصطکی در روغن کل بکدا از ند
 و دو درم نمل بان بیامیزند و بران موضع نهند و ببندند
صمادی که مضرت کزیدن جاکودان از موضع جراحت بیرون
 کنند جندید ستر سکیخ حلتیت کبریت سرکین کبوتر

پودنه دشتي مشد طرامشيع راست بر و غرن سبكه
 بيشيند و ضماد كنند **باب** **پانزدهم**
صفه نطولي كه خداوند سر سام كردم را و كسي را كه خوا
 نيابد سود دارد بنفشه تخم كوك از هر يك پنج درم پوست
 خشخاش كل سرخ نيلوفر تراشده بابونه از هر يك دو درم
 كشتك جوينم كوفته پنجاه درم همه در پنج من آب بپزند تا
 بنيمه باز آيد بيالابند و سر بخاران دارند **نطول صداع**
سرخ بابونه اكليل الملك از هر يك شش درم شبت و
 مرزنگوش از هر يك شش درم اگر تمام و بر كه فار و شيخ
 از هر يك چهار درم زيادت كنند قوي تر باشد **نطول**
ديوانگان بنفشه تر و خشك نيلوفر پنج برك خطمي برك

بيدتر كشد جو كك تراشه كدوي تر برك عنب الثعلب
 برك خبازي برك بزر قوطونا از هر يك راست شبت
 هشتاد دانه كل سفيد خشخاش سفيد از هر يك يك كف بابونه
 يك كف روغن بنفشه يك و قيه همه بپزند و بيالابند
 و بر سر او چكانند و باقي كردم كنند و روغن برك و چكانند
 و سر بخاران دارند **نطول صداع باد ناك** بابونه اكليل
 الملك برك كرفس تر باد بيان تر تخم كرفس تخم باد بيان
 زير سعفر مرزنگوش شبت سداب راست **نطول**
صداع سرد و خشك سرو يلچيه بر بابونه اكليل الملك
 حله شبت **باب** **شانزدهم**
روغن قسط كه خداوند فالج و لقوه سود دارد و معد

و جگر سرد را موافق بود و سیاهی مویرانگاه دارد قسط
 ده درم فلفل سیاه درم عاقر قرحا چهار درم فریون سه
 درم جند بیدستند و درم همه نیم کوفته در نیم مزاج
 بپزند تا بنیمه باز آید و بپا لایند و روغن زیت نیم من
 با آن بپامینند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و در
 نسخه دیگر سلیخه او رده اند **روغن شونیز** که فالج و
 لقوه و تشنج را سود دارد شونیز بیست درم مغز بادام تلخ
 سی درم هر دو بهم بگویند و روغن بگیرند و در مهر هاء
 تست و گردن می مالند **روغن کاه** در در کوش را که از
 گرمی بود سود دارد روغن کل ده درم روغن بادام
 شیرین پنج درم خل الخمر سی درم بهم بجوشانند تا سرکه

۱۶۸ برود روغن بماند و بگاز دارند **روغن کاه** در در کوش سرد
 را سود دارد صبر مرمری مصطکی خضض جند بیدستند
 زهره گاوا زهریات یک درم کندر پنج درم روغن بادام تلخ
 بیست درم شراب کهن بیست درم دارو هانیم کوفته با
 روغن بپامینند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند
روغن مصطکی که سستی معده را بر در روغن زیت پنج
 درم مصطکی پانزده درم مصطکی نیم کوفته با روغن در
 شیشه کنند و اگر در پانزده سکنین در میان آب او بخند
 بجوشانند تا مصطکی بگازند و گرم می کنند و بر معده می
 نهند نافع باشد **روغن افسنتین** که معده و همه اندامها
 قوت می دهد روغن زیتون بارو روغن بادام تلخ و بارو

زردالوی تلخ و باروغن جوړنیم من افسنتین روپی دو
 ستیر و نیم چهل روز د رافیناب نهند **روغن فریون**
 همه دردها که از سردی بود زایل کند و خداوند فالج
 و استرخا را سود دارد قسط ده درم جدرید سترنج درم
 بودند کوهی دوانده درم عاقر قوچا هفت درم گند سحر
 درم مویخ سه درم همه کوفته در چهار صد درم شراب
 بپزند تا شراب برود و روغن بماند بسکریه من روغن دو
 درم فریون تازه در افکند و یک جوش بدهند و بردارند
روغن سوسن که سردی و احتشاف رحم را سود دارد و کرم
 و ممانه را سود دارد و کرم کند سلیمه و قسط و حب البکس
 هر یک یک و نیم قفه و قرنفل از هر یک نیم و نیم زعفران یک

۱۶۹ وقیه مصطکی یک و نیم کل سوسن سی عدد زردی از روی
 وی پال کنند روغن کجدر طلی و نیم بغدادی همه در شیشه
 کنند کوفته و بخته و در سایه نهند نزدیک افیناب چهل روز
 تا روغن بوی دارد و ها بکیرد و بیالایند و نگاه دارند
روغن بید انجیر که خداوند لقوه و فالج و سده جکرو
 سپهر را سود دارد قو لخی را نیز سود دارد تا خواست سفر
 بودینه کوهی نیم کرفس نیم بادیان و انیسون مصطکی اسار
 از هر یک بیست درم نیم کرفس نیم بادیان نیم ادرخ نیم سوز
 راسن خشک از هر یک ده درم شیخ مقل از هر یک پنج درم
 جاشین سکویه از هر یک سه درم زنجبیل از چینی قاقله خیر
 گیاه دار فلفل جوز بوا سبب شونین قسط گرویه از هر یک چهار

زرباد دروچ از هر يك سه درم همه دارو هانيم كوفته
 در آب تركند يك شبانروز بسپزند نادارو هانيل چته
 و بمالند و بفشارند و بفال جدا كنند بس دروغن بيد انجیر
 با آب بپاميزند و بجوشانند تا آب برود و دروغن بمالد شراب
 مشقال ياد و مشقال در ماء العسل ياد در ماء الاصول **روغن**
شاهسفر كه در در زانو و در دهه بندها زایل گرداند
 آب شاهسفر كوفته يك جز روغن نیم جز با نش نرم بپزد
 تا آب برود و روغن بمالد شربت نیم مشقال با نیم مشقال و نیم
 و قيه آب خود كه در زیر گرماني پخته باشد **روغن كاله** كه
 معده سرد را گرم كند و با پيه بط و پيه مرغ طلا كند رهنج
 زایل كند كاله كه بتاري شقایق نعمان كويند بر گهای سبز

۱۷۰ از گل جدا کرده و وقیه روغن زيت يك رطل بعد ادي در
 شیشه كنند و ده روز با فتاب دهند **روغن** كه موی نگاه دار
 و انچ رخنه باشد برادر هلیله گایلي برك مرد از هر يك
 جز در شراب ریحاني تركند يك شبانروز بسپزند تا نيل
 پخته و نرم شود و بپالایند و نیم جندان روغن كند بر آفتاب
 و بر مقدار يك رطل روغن ده درم لادن برافكنند و بجوشانند
 تا لادن بگذارد و آبش برود و روغن بمالد هر شب بن موی را
 بدان جرب كند و بمداد بطیخ مرد بشویند **روغن به** كه
 معده را قوه دهد و عرقا مدن باز دارد و اگر در كشاكاف افكند
 و بخورد معده را قوه دهد و اسهال باز دارد با سوزش مثانه
 زایل كند آب به فشار ده دو جز قارب برك مرد تریك جز

رُوغنِ کُلِّ یکِ جُزْهَمَه بیا مینند و نجوشانند با آتشِ نَرَم تا اِها
 بُرود رُوغنِ بماند در هِم مَقاصِلِ بَشَبِ مِی مَالِد عَرَقِ باز دارد
رُوغنِ مازِ دِیُون که در آستینِ سَاقِ سُوْد دارد بِرِکِ مازِ دِیُون
 یِکِ رِطَلِ دِ رِیخِ رِطَلِ آبِ بِیَرَد تا بِمِقْدارِ یِکِ رِطَلِ باز آید و
 بیا لایند و سِه وَقیَّه رُوغنِ با دَامِ بَرِا فکند و با آتشِ نَرَمِ نجو
 تا آبِ بُرود رُوغنِ بماند شَرِبَتِ یِکِ دَرَمِ با شیرِ عَرابیِ نافع
باب در مرهم، مرهم کافور
 لَب و مَقْعَد و سُوخِ کِی و سُوخِ نَاسُورِ کافورِ دَرَمِ دَرَمِ سَنج
 سِفید و سِفید اِجِ اَرزِ بِرِ رَاسْتِ رَاسْتِ بِسایند نَرَم و بِیَرَد
 و مومِ رُوغنِ کُند اَر مومِ سِفید و رُوغنِ کُلِّ و دار و هابِ دَان
 بِسِ رِشْتِ و سِفیدِ خایِه و آن دِکی کافورِ بَانِ دار و هابِ رَکُند

۱۷۱ و در هاد و بماند تا یکی شود و بکار دارند **مرهم د اخلین**
 که همه اما سَهَاءِ سَحْتِ نَرَمِ کُند و ریشها بِیَرَد و پاک کند مُردا سَنج
 زرد ده سَنیرِ بِسایند چون سُرْمَه رُوغنِ زیتِ نِیمِ مَن هَر دُو
 دَر پانله کُند و با هَسْتِ کِی مِی جوشانند و مِی جَبانند تا مُردا سَنج
 دَر رُوغنِ کُداخته شود و رُوغنِ سیاه کرد دِ کِی نِیمِ مَن
 لَعابِ نَحْمِ کُتَان و دِه سَنیرِ لَعابِ سَبْعُول و دِه سَنیرِ لَعابِ
 نَحْمِ خَطْمِی یا اَن بیا میند و بکُفِه جَبانند تا هَمه یِکِ شود
 و با آتشِ نَرَمِ بِیَرَد تا چنان شود که مرهمِ بِدیرد و در نَحْمِ
 دِ بَکَرِ نَحْمِ کِی لَعابِ سَبْعُولِ لَعابِ حَلِیه آورده اند **مرهم**
رسل یعنی مرهمِ پیغمبرانِ اَز بَهرِ اَنکِ اِین دوا نَزده دارو
 اند و حواریونِ عِیسی عَلَیْهِمُ السَّلَام دوا نَزده اند هَر یِکِ دارو

اِخْتِيَار كَرْدَه اَنَد وَايِشَان تَرْكِيب كَرْدَه اَنَد اَمَّا سِه اِي سَحْت
 وَخَارِيْن رَا نَرَم كُنَد وَ نَا صُور صَعْب رَا بَر فَوْق بَصَالَح اَوَرَد
 وَ رِيْشِه اَو چَر اَحْتِه اَز كُوشْت مُرْدَه وَ رِيْم بِاَك كُنَد مُقْل سِه
 اَشَق پِيْچ جَز جَا وَ شِيْر دُو جَز كُنَد رِيْسه جَز مُرْد اَسَج چِه اَر
 جَز مُرْ صَا فِي پِيْر دَرْد اَز هَر بِاَك دُو جَز مُوم زَرْد بِيْست جَز
 رُوعِيْن زِيْتُوْن صَدُو بِيْست جَز رِلْسَا رِي زَنْكَا رِي بِيْست
 چِه اَر جَز زَنْكَا رَد دُو جَز زِيْد اَو نَد سِه جَز صَمْعِه اَر اَلِيْسه كِه
 حَل كُنَد وَ پِيْر نَد بَا رُوعِيْن وَ مُوم بَكْد اَز نَد لِيْسه هَمِه لِيْسه شِيْد
 چِيَان كِه شَرْطُسْت **مُرْهَم بَا سَلِيْقُوْن بَر رِيْه** كِه اَمَّا سَحْت
 نَرَم كُنَد وَ پِيْر اَنَد اَز رِيْم بِاَك كُنَد وَ كُوشْت بَر وَا يَ اَنَد مُوم رَد
 نِيْم وَ قِيَه زِفْت مُرْ عَلِكُ الْاَنْبَاط اَز هَر بِاَك چِه اَر وَ قِيَه

۱۷۲ رُوعِيْن زِيْت دُو مَن وَ نِيْم وَ دَر نَسْخَه دِيْگَر مُرْ بِيْست وَ هَمِه
 سَنَك مُرْ پِيَه كَا وَ اَوَرْدَه اَنَد **مُرْهَم سَرِخ** كِه رِيْشِه اِي كَرَم كِه
 بَر سَر وَ هَمِه اَنَد اَمَّا بَر اِيْد فَايْدَه دَا رَد وَ كُوشْت بَر اَرْد مُرْد اَسَج
 زَرْد دُو جَز وَ زَرْدَه چُوْبَه بِاَك جَز وَ هَر دُو رَا نَرَم بِيْسا يَنَد وَ
 لِيْسه كِه تَر كُنَد وَ بَر وُغِيْن كُل لِيْسه شِيْد **مُرْهَم زَنْكَا ر** رِيْشِه اَر
 كِهْن خُشَك كُنَد وَ كُوشْت فَرُو فِي جُورْد زَنْكَا رَد وَ دَر رَم مُوم
 عَلِكُ بَطْم رَتِيَا نَه اَز هَر بِاَك پِيْچ دَر رَم زَنْكَا ر حَذَا كَا نَه بِيْسا يَنَد
 مُوم وَ عَلِكُ الْبَطْم وَ رَتِيَا نَه بَا رُوعِيْن زِيْت بَكْد اَز نَد وَ زَنْكَا
 بَر اَفْكُنَد وَ دَر هَا وَ ن بَا لَنَد تَا هَمِه هَمَا وَ كَرْدَد **مُرْهَم رُويَا نَدَه**
 مُرْد اَسَج بِاَك وَ قِيَه رُوعِيْن زِيْت سِه وَ قِيَه مُرْد اَسَج رَا دَر
 رُوعِيْن بَكْد اَز نَد لِيْسه كُنَد وَ اَنَز رُوت وَ دَم الْاَخُوِيْن وَ زِفْت

از هر یک دو درم بپوشند و بکار دارند نافع **مرهم مصری**
در کشاکش را که بسیار ریم بالا یزد و همه اما سها را سود دارد
سرکه هفت درم غسل هشت درم هر دو را بپزند و کف بردارند
و بقوام آرند و دو درم زنگار ساویده در وی بپوشند نافع
مرهمی سودمند سوختگی اش را مرد اسحج خبث الفضة و
اسفیداج قیولیا اهلک شسته روغن کل اسفیدهای خایه

بپوشند چنان که شرطست **باب**

ده دار و نوی که گران ز فاق و سستی ز فاق ببرد
نوشادر فلفل عاقر قرحا خردل سفید راستا است کوفته
و بخت هر دو چند بار زیر ز فاق مالند **دار و نوی** دمیدگی
دهان طباشیر تخم کل لسان الحمل هلیله زرد کلنار

۱۷۲ برك زیتون گز ما زوشب یما فی شیاف مامیثا راستا است
کوفته و بخت بشب در دهان پراگند **دار و نوی** که دمیدگی
دهان را که سیاه باشد دفع کند برك زیتون آفاقیا از هر یک
ده درم شب یما فی قلفطار از هر یک چهار درم پنج سوسن
سی درم سعد چهار درم زعفران یک درم همه کوفته و بخت
در دهان پراگند **دار و نوی دیگر** که خوره و خون آمدن را
سود دارد مر نوشادر پنج سوسن زرنیج سرخ عاقر قرحا
راستاست بگویند و بپزند و در بن دندان پراگند
دار و نوی که دندان سیاه را بزداید قنیل طایفی ده
درم فلفل چهار درم حماماسه درم سادج هندوی دو
درم مانوی سوخته هشت درم بگویند و بپزند و

دندان را بدان مسواک کند **سنونی که** دندان هارا بزدا
و بوی دهان خوش کند و رطوبتها از بن دندان بیاورد زرد
البحر و درم نمل بریان کرده ده درم عود سوخته پنج
درم جو سوخته سفال چینی کزماز و کلناز عاقر قرقاش
ساج هندی سعد کل سرخ سماق از هر یک پنج درم
پنج سوسن شیخ سوخته زراوند طویل از هر یک سه درم
حب لاس اقناع الرمان از هر یک چهار درم بکار دارند
باب فی الاشیاف که دمه
باز دارد و خارش بنشانند ثوبیا سبز مغسول ده درم
هلبله زرد دار فلفل صبر زرد چوبه از هر یک پنج درم
بگویند و بپزند و بکار دارند و اگر دود درم فلفل زیاد

۱۷۴ کنند چشما پیراک و مرطوبانرا سود دارد **باسلیقون**
که خارش و خیرگی ببرد اقلیمیای زرده درم مس سوخته
پنج درم اسفیداج ارز نیمه اندرانی از هر یک دو درم
نوشادر فلفل دار فلفل از هر یک یک درم زبد البحر قنقل
آشنه از هر یک یک درم تربیت کنند **باسلیقون دیگر**
که فرمود آمدن و دمه پیران باز دارد این را عزیز گویند
شادنج سرمه اصفهانی اقلیمیای زر ساج هندی سراط
نخری ثوبیا مس سوخته صبر سقوطری ثوبال مس عفر
از هر یک دو درم فلفل دار فلفل نوشادر از هر یک یک درم
شیاف که سبیل و جرب کهن را و سلاف و شوختن چشم
و سفیدی و موی فزونی را زایل کند و آن رطوبتها را که

ماده این علته و ماده موی فرونی است و تخلیل کند صمغ
 عربی کثیرا اقلیمیا در اسفیداج آرزیز مرصافی صبر
 زنجار زریخ سرخ قلفطار سوخته نشاسته زرد چوبه
 سکر العسل ثوبال مس سوخته از هر یک یک درم آنزروت
 یک درم و نیم دم الاخوی اقایا از هر یک دانک و نیم همه را
 نرم بسایند و نیم درم پیرزد باب سداب و ترشی ترنج
 حل کنند و داروها بدان بسریشند و شیاف کنند **شیاف**
اخضر که سبیل و جرب و سفید را باز دارد زنجار سه
 مثقال اقلیمیا در صمغ عربی اشق اسفیداج آرزیز
 از هر یک دو درم باب سداب بسریشند و شیاف کنند
شیاف روشنای جرب و طفره را و ابتدای آب باز

۱۷۵ دارد ثوبای هندی اقلیمیا سیم و اقلیمیا در
 مرشینای دهی از هر یک سه درم سرمه اصفرهانی و
 سادج هندی از هر یک دو درم زعفران مروارید از
 هر یک دو درم کافور دانک مشک تبتی دانک **شیاف**
زعفران که مخصوص است بمنفعت جرب اقلیمیا قلفطار
 از هر یک دو درم زعفران یک درم قلفد دو درم زریخ
 زرد یک درم و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم
 شیاف کنند بشراب کهن **شیاف سماق** جرب و سور
 و خارش و برهم گرفتن و بیرون خاستن چشم را سود
 دارد سماق در آب صافی بپزند و بیا لایند و با صبر
 بپزند تا شیر گردد و اسفیداج آرزیز بد و بسریشند و

شِیَاف سَارَنْد بَوَقْتِ حَاجَتِ بَابِ غُورَه بَابِ سَرْدِ سَایِد
 وَ بَکَار دَارَنْد **شِیَافِ أَحْمَر** اِنْ سَلَفِ رُو دِ رَا خِرْمَد
 سُوْد دَارَد شَادِیْجِ عَدَسِی مَفْسُول دَه دِرْمِ مِسِ سُوخْتَه
 هَشْت دِرْمِ بَسْدِ مُرَوَّارِ یَدِ سَادِجِ هِنْدِی اَزْ هَرِیْکِ چِهْ
 دِرْمِ دَمِ الْاُخُوْبِ زَعْفَرَانِ اَزْ هَرِیْکِ یَکْدِرْمِ شِیَافِ کُنْد
 بَشَرَبِ اَنگُورِی کُهْنِ **شِیَافِ أَحْمَر** حَادِکِی جَرَبِ وَ سَبَلِ
 وَ کَسَه رَا بَرْدِ شَادِیْجِ عَدَسِی مَفْسُولِ شَشِ دِرْمِ صَمِغِ عَرَبِی
 پَنجِ دِرْمِ مِسِ سُوخْتَه دُو دِرْمِ صَبْرِ نِیمِ دِرْمِ زُجْجَارِ دُو
 دِرْمِ وَ نِیمِ زَعْفَرَانِ مِرْ صَافِی اَزْ هَرِیْکِ دَانکِی وَ نِیمِ بَشَرَبِ
 اَنگُورِی کُهْنِ بِسْرِشِنْدِ وَ شِیَافِ کُنْد **رُو دِ غُورَه** سَلَا
 وَ دَمْعَه وَ جَرَبِ وَ سَبَلِ رَا دَفْعِ کُنْد تُوْتِیَايِ کِرْمَانِ یَکِ

۱۷۶ وَقِيَه زَرْدِ جُوبَه یَکِ وَقِيَه هَلِيلَه زَرْدِ زُجْجِلِ اَزْ هَرِ
 یَکِ پَنجِ دِرْمِ دَارِ فُلْفُلِ مَا مِیرَانِ اَزْ هَرِیْکِ دُو دِرْمِ نَمَکِ
 هِنْدِی یَکِ دِرْمِ هَمَه رَا بَکُوبِنْدِ وَ بِیَا مِیَزَنْدِ وَ بَابِ غُورَه بِیِ وَ رَنْد
زُرُورِ دِ بَکَر دَر عِلْتِ وَ رَدِیْحِ دَمُویِ نَافِعِ بُوْدِ وَ دَرِ اُخِرِ
 اِیْنِ عِلْتِ بَکَار دَارَنْد وَ دَرِ اُخِرِ سَبَلِ تِزِ بَکَار دَارَنْد تُوْتِیَا
 کِرْمَانِی مَفْسُولِ شِیْخِ سُوخْتَه مَفْسُولِ اَزْ هَرِیْکِ دَه دِرْمِ شَکَرِ
 طَبَرْدِ پَنجِ دِرْمِ بَکُوبِنْدِ وَ بِیَزَنْدِ وَ بِسَایِنْدِ وَ هَمِچُنِ سَرَه
 بَکَار دَارَنْد سَبَلِ کَرَبِ وَ جَرَبِ رَا سُوْد دَارَد **زُرُورِ مَلِکَا**
 دَر وَ رَدِیْحِ سُوْد دَارَد اَنزُرُوتِ مَدَبَرِ نِشَاسْتَه شَکَرِ طَبَرْدِ
 صَمِغِ عَرَبِی اَزْ هَرِیْکِ رَا سَتَا رَا سَتِ کُوفْتَه وَ بَیْجَتَه بَکَار دَارَد
 وَ اَکَرِ بِیَزَنْدِ وَ بَرَاتَشِ پِیشِ اَزَانِ نَدَارَنْد کِه صَمِغِ حَلِ شُوْد

وَقَوْمٌ دَارُوا رَأْسَهُ كَرْدَدَ **نُسْخَهُ دِيكَرْ** أَنْزُرُوتِ مُدَبَّرْ
 دَهْ دَرَمِ سَكِرْ طَرَزْدَنِشَاسْتَهْ أَزْهَرِيكْ يَكْ كَفْ تَرِيَّتْ كُنْدَ
ذُرُورِ سَمَائِمِ دَرَعَلَتْ وَرَدِ بَحْ وَهَمَهْ أَنْوَاعِ رَمْدِ سَوْدَايِ
 سَوْدِ دَارْدِ بَكِيرْ نَدِ ذُرُورِ مَلِكَا نَانِيمِ دَرَمِ ذُرُورِ أَصْفَرِ صَغِيرِ
 نِيمِ دَرَمِ **ذُرُورِ أَصْفَرِ صَغِيرِ** أَنْزُرُوتِ مُدَبَّرْ هَسْتِ دَرَهْ
 شِيَا فِ مَامِي تَادَهَايِ دُودَرَمِ صَبْرِ أَفْتِمُونِ اقْرِيطِي نِشَاسْتَهْ
 نَحْمِ كُلِّ أَزْهَرِيكْ نِيمِ دَرَمِ زَعْفَرَانِ سِهْ دَرَمِ مُرْدَانِكِي وَنِيمِ
صِفَةِ شِيَا فِ كِهْ حَيْضَرِ بَسْتَهْ بَكْشَايِدْ مَرِّ صَا فِ چَهَارْدَلِ
 بُوْدَنِ كُوْهِ چَهَارْدَلِ دَانَكْ مَوِي زِي كَانَهْ دَهْ دَرَمِ اَيْنِ جُمْلَهْ
 بَكُوْبِدْ وَيِي زِنْدْ وَبَرْهَرَهْ كَاوِ بَسِرِ بَشِنْدْ وَبَاخُوْدِ كِيرِنْدْ
صِفَةِ جِي كِهْ دَرْدِ كُوشِ بَارْدَارْدِ تَرِيْدِ مُجَوِّفِ بَكِيرِ دَرَمِ

غَارِ يَقُوْنِ نِيمِ مِثْقَالِ شَحْمِ خَنْطَلِ نِيمِ دَانَكْ مِلْجِ هِنْدِي نِيمِ
 دَانَكْ سَكِينِجِ دَانَكْ وَنِيمِ زَنْجَبِيلِ اَنِيْسُونِ كَثِيْرَ أَزْهَرِيكْ
 نِيمِ دَانَكْ نَحْمُورَهْ دَانَكْ مُشَلِ خَالِصِ تَسْوِي كُوفَنَهْ وَبِجَهْ
 بَعْسَلِ خَامِ شِيَا فِ سَا زِنْدْ وَبَكَارْدَارِنْدِ **صِفَتِ مُلْكِيَّتِ**
 عَنَابِ دَهْ عَدْدِ سِيْسْتَانِ بِيْسْتِ عَدْدِ اَلْجِيْرِ زَرْدِ پَنْجِ عَدْدِ
 بَنْفَشَهْ دُودَرَمِ نِيْلُوفَرِ دُودَرَمِ اَصْلِ السُّوسِ تَرَا شِيْدَهْ
 سِهْ دَرَمِ بَادِ يَانِ يَكْ دَرَمِ سِنَا يَكِي چَهَارْدَرَمِ مَوِي زِمْنَقِي
 هَفْتِ دَرَمِ نَحْمِ مَرُوحِ چَهَارْدَرَمِ بَادِ رَحْجُوِيْرِ دُودَرَمِ اَنِيْسُونِ
 رُوِي دُودَرَمِ بَزَرْ كُوفْسِ نِيمِ دَرَمِ مَجْمُوعِ رَا دَرْدُوِيْتِ
 دَرَمِ اَبِ الْجُوْ شَانِنْدْ نَابَنِيْمَهْ بَا زَايْدِ بِيْلَايِنْدْ وَصَا فِ كُنْدِ
 وَدَهْ دَرَمِ شَرْبِ بَنْفَشَهْ وَدَهْ دَرَمِ كَلْشَكْرِ بَعْدِ اَدِي اَصَا فِ كُنْدِ

بدهند **جَهتِ ریشِ روده** و اسهال مختلف چون خون و ریم
 و غیر و زحیر و در مقعد تخم خطمی و درم تخم خیارین
 دو درم به دانه یک درم جوشانند و صافی کنند بر یا نرزه
 درم شراب مرد و یک درم عصا رُشنه و دو درم تخم نار ^{هند}
 بزوی افشاند **صِفَة مَفْرَح** مروارید یک درم باد رنجوب
 دو درم کا و زبان و رقی کل از هر یک دو درم کشنیز خشک یک
 درم و رقی زر و نقره از هر یک دو دانه کثیر یک درم خشک
 دو درم رب السوس و دو درم گهر با بسد از هر یک نیم درم غیر
 آب ریشم خام طباشیر از هر یک یک درم شراب حماض بقدر حاجت
 بریشند و کُلُوه سازند نافع **جَهتِ عِلَّتِ قَوِّ** پوست جود
 السو و کزما ز و صبر سقوطی کل سرخ شب یابی کلنار

۱۷۸
 برک مرد خرد کند و بلوط ارد با قلا صمغ عربی صمغ الکوس ^{ریشم}
 ماهی صمغ هارا باب کرم حل کنند و دارو هابدان امیرند و
 طلا کنند **جَهتِ اب رَفَن** بست حب المقلب سعد کنند و
 سودنجان بلوط سودنجان بادام کوهی از هر یک متساوی
 خرد کنند و بست بکار دارند **صِفَة اطریفیل برک** هلیله
 کابلی بلیله از هر یک شانزده درم امکه هلیله سیاه از هر
 هشت درم افیمون اقربطی اسطوخودس سفیج فستقی از
 هر یک پنج درم نر بد سفید مجوف هشت درم غار بقور سید
 حجر آرمی از هر یک یک درم عسل صافی بقدر حاجت **شباب**
 که شخصی را که حقه رانش در د کند و فعل باد و بلغم بود
 و هر وقت هر جانی حرکت کند این ادویه را از هر یک متساوی

بستانند و بگویند و باب کرات و سداب پسریشند و شیاف
 سازند و بروغن شیرینجرت جرب کنند و بوقت حاجت با خود
 بکیرند و نیکو بالا برد **صفتش** سکونه مقل ازرق جواشیه
 سدا مسدا انزروت زنجیل شقاقل سورجیان ماهی
 زهر برك سداب تخم رازیاج انیسون تخم کرفس تخم خنظل
 میعه سایله تخم جبالهناد جندی ستر ملج هندی قسط
 زرباد این جمله را کوفته و بخته باب کرات شیاف سا
 غدا خود آب **ترکیب معجون سقنقور** زنجیل دارچینی
 دار قلفل قلفل حب الصوبر جوز هندی بلیج امج
 خصیه الثعلب سورجیان مری بابونج بوزیدان من
 کل واحد خمس دراهم سمسیم مقشر خمسة عشر دراهم

۱۷۹ لوزطو مقشر ثلاثین دراهم زعفران ثلث مثقال بھمن
 احمر و ابیض من کل واحد خمس دراهم زبیب احمر منوع
 العج خمسة عشر دراهم شقاقل و سنبیل و قرنفل و جوز
 بوا و سرق السقنقور من کل واحد خمس دراهم بزر الهلبو
 ثلث دراهم هلیله هندی و بزر الحیار و الفتار مقشر
 من کل واحد خمسة عشر دراهم بزر البصل و بزر الفجل
 و بزر الجرجیر و بزر الکرفس و ذو فوم من کل واحد خمس
 دراهم فندق و فستق و بزر البقطن مقشور من کل
 واحد عشرين دراهم عسل منوع الرغوة ثلثمائة دراهم
معجون النافع للرباه وضعف الکلی و یقوی العصب یؤ
 حب القلقاد و حب النلم و حب القرطم و سمسیم مقشر

مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ عَشْرَ دَرَاهِمٍ زَنْجَبِيلٍ دَارِ فُلْفُلٍ مِنْ كُلِّ
 وَاحِدٍ ثَلَاثَ دَرَاهِمٍ نَعْنَاعٍ وَبَزْرُ أَهْلِيُونَ وَبَزْرُ الْجَرَجِيَّةِ
 وَبَزْرُ الشَّلْفَمِ وَبَزْرُ الْأَنْجَرِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ خَمْسَ دَرَاهِمٍ
 خُصْبَةُ الثَّقَلَبِ ثَمَانِي دَرَاهِمٍ بَزْرُ الْجَزْرِ قُسْطُ سُرَّةِ
 السَّقَنْقُورِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ أَرْبَعَ دَرَاهِمٍ شَقَاقِلُ تَمَّيْزٍ
 مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثَمَانِيَّةَ دَرَاهِمٍ يَدَقُّ جَمِيعُ وَيَجْلُ وَيَجْزُ
 بِعَسَلٍ مَزُوعِ الرَّغْوَةِ الشَّرْبَةِ ثَلَاثَ دَرَاهِمٍ **أُخْرَى** يُؤْخَذُ
 بَزْرُ الْأَنْجَرِ وَبَزْرُ الشَّلْجَمِ وَبَزْرُ الْجَزْرِ وَبَزْرُ الْجَرَجِيَّةِ وَجَمْزُ
 وَحَبِّ الصَّنَوْبَرِ وَبَزْرُ الْفُجْدِ عَاقِرُ قَرْحَا زَنْجَبِيلٍ شَقَاقِلُ
 خَوْلِجَانٍ وَبَزْرُ الْبَقِطَيْنِ بَزْرُ الْكَرْبِ نُوْدَرِي لَوْزٍ
 مَقْشَرٍ نَارِجِيْدٍ حَبِّ الْقَلْفُلِ يَدَقُّ حَبَّةُ الْخَضِرِ دِمَاقُ

١٨٠ الْعَصَافِيرُ كَبِيرُ خَلْتِيَّتٍ فُلْفُلٍ مِسْكٍ فَايِدُ لِسَانِ الْعَصَا
 كَنْدَرُ وَبَصْلُ الْعَنْصَلِ ذَنْبُ السَّقَنْقُورِ بُورِيْدَانِ خَسَكِ
 طَالِيْسَقَرٍ سَبَاسَه قُرْطَمٍ سَمِسَمِ خُصْبَةُ الثَّقَلَبِ سَكْرِيْقَةٍ
 الْحَاجَةِ وَلَا دَوِيَاتٍ سَوِيَّةٍ يَدَقُّ وَيَجْلُ وَيَعْدُ الشَّرْبَةِ
 مِثْقَالَيْنِ **فِي طَلَاءِ الْقَضِيْبِ** يُؤْخَذُ بُورُقُ الْأَرْمَنِ وَ
 سُنْبُلُ الطَّيْبِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ دَرَاهِمَيْنِ كَنْدَرُ وَجُو الثَّمَرِ الْهِنْدِيِّ
 مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثَلَاثَ دَرَاهِمٍ عَلِقُ طَوَالِ عَشْرَ دَرَاهِمٍ عَالِ
 الْأَنْبَاطِ أَنْزُرُوتٍ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ خَمْسَ دَرَاهِمٍ يُؤْخَذُ الْبُورُ
 وَالْأَنْزُرُوتُ وَيَسْحَفُهَا نَاعِمًا ثُمَّ يَجْلُ بِلَهْنٍ حَافٍ وَ
 يَجْفِفُهُ فِي الظِّلِّ الشَّمْسِ وَيَسْحَفُهَا مَعَ الْأَتِّ وَيَعْجِنُ بِالْعَسَلِ
 وَيَطْلِي نَافِعٌ **ذُرُورٍ دِيْكُرٍ** أَنْزُرُوتٍ هَشْتَدِرْمٍ نِسَاسَه

تخم کل از هر یک نیم درم شیاف مامیشاد هندی دو درم
صبر آفتیمون از هر یک نیم درم زعفران سه درم مس دانک
و نیم **داروی مغسول** علت جرب را خاصه صبر سوخته
یک جز نوشاد نیم جز هر دو با انگبین بریشند و انگبین
مصفی کنند و دو بار چند وزن دارد و انگبین کنند **طرح ماطقان**
خداوند کند و جرب و سبیل و استرخا بلك و باد سبیل را سود
دارد شاد رخ مغسول و آنزده درم زنگار قلفطار سوخته
از هر یک پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی دو درم
افیون زعفران از هر یک یک درم بشراب کهن یا باب بلدیان
تر بریشند و شیاف کنند **شیاف بر ثلث ما** ماده را
از چشم باز دارد و ضربان و خلیدن بنشانند و مزاج چشم

۱۶۱ هم در روز با عتدال و بحال درشتی باز دارد شیاف مامیشا
آنزروت از هر یک بیست درم زعفران دو درم کثیری یک درم
افیون نیم درم همه بکوبند و بپزند و باب بریشند و
بوقت حاجت بسپید خایه حل کنند و بکار دارند **نسخه**
دیگر برك کل تر یا آنزده درم زعفران هشت درم آفیون
سنبل هندی از هر یک دو درم صمغ عربی هشت درم باب
باران بریشند **داروی مغسول** سرمه سیاهانی مغسول
قلیمیا یزد از هر یک هشت درم مس سوخته مغسول چها
درم صبر و درم مس آفاقیا از هر یک دو آنزده درم کوفه
و پنجه بسپید خایه بریشند و شیاف کنند و بوقت حاجت
بشیر زنان حل کنند **وردی بیض** که در اول رمده

سود دارد قلیمای سیم اسفیداج صبر از هر یک دودرم
کل سپید نان شصت درم نشاسته سی درم افیون ده
ده درم کثیر ابیست درم صمغ عربی چهار درم باب
بادیان شیا ف کنند **وردی اصغر** سر تر بکار دارند
سنبلهندی کل سرخ صبر از هر یک بیست درم بزر الیخ
یک درم زعفران چهار درم عصانه مامیشا و انزوت
از هر یک شصت درم افیون کثیر نشاسته از هر یک
ده درم دم الاخویین بسد مروارید از هر یک چهار درم
شیای که ظفره و در چشم کرم را بر د قلیمای زر
مس سوخته از هر یک دودرم دم الاخویین بسد مروا
هر یک چهار درم مس کثیر زعفران نشاسته زرده
چوبه

۱۸۲ اقاقیا از هر یک دودند زرنج سرخ شکر طبرزد
از هر یک نیم درم **نسخه دیگر** زرنج سرخ کندرم
زعفران از هر یک راست بکوبند و بپزند و با
کسسه تر شیا ف کنند **شیای حلوی** که بادها پرا کند
واما سیرادی زایل کند مس سوخته سه درم اقاقیا
دودرم کثیر اصمغ زعفران سنبله از هر یک یک درم
باب باران بسریشند **شیای اسود** که بادها خلیل
کند و اما سیر طبقه ملتحمه زایل کند مس سوخته
یک درم و نیم زعفران نیم درم مروارید بسد از هر
یک یک درم افیون یک درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاو
مامیشا یک درم باب باران بسریشند **حقنه تیز**

که قولنج که از بلغم سرد و از باد غلیظ باشد بکشد تخم
 گرس تخم باد بیان انیسون تخم شبت از هر یک چهار درم
 در یک من بپزند تا دو بهرم برود بپالایند و هفت درم
 فایند در روی حل کرده و ده درم روغن شیر برافکنند
 و بکار دارند **حقنه نرم** ریش روده و اسهال صفر و بیا
 اب برب خرفه و اب لسان الحمل از هر یک دو وقیه
 یک سپید خایه و یک زرده پخته و بروغن حل کرده و
 یک درم قرطاس سوخته و نیم درم آفاقیا و چهار دانگ
 دم الاخوین و دو دانگ سفید ارزیز و یک درم گهر پا و
 یک درم بسد و نیم درم کل تخوم همه بپا میزند چنانکه
 رست و بکار دارند **حقنه دیگر** قروح امعاء و اسهال

خون را کشد جو کرخ شسته پیه کرده بز از هر یک پنج
 ستین همه بپزند و بپالایند پس بکینند سپیده ارزیز
 و آفاقیا و کلنار و نشاسته از هر یک نیم درم زعفران
 و شیاف ابیض از هر یک یک درم زرده خایه پخته و بروغن
 کل حل کنند یک عدد در پنجاه درم از آن مطبوخ بپا میزند
 و نیم گرم بکار دارند **شیاف دیگر** قولنج را بکشد سکیج
 قرنفل جاو شیر از هر یک راستا راست اشق نمک هند
 تخم خطله بوده از می سقمونیان بدحت النیل راستا
 صغها باب سداب حل کنند و داروهای بدان بسپارند
 و شیاف کنند هر یک دو مثقال **شیاف زحیر** که در
 بی قرار بنشانند زعفران کندر خضض مر از هر یک جر

أَفِيُونَ يَكْ جُزْهُمَهُ بِسَائِنْدَ وَشِيَا فَمَا كُنْتُ جَدَّ دَانَهُ غَيْرًا
شِيَا فِي حَيْرٍ صَمْعُ دَمِ الْأَخْوِيَّ زَعْفَرَانٍ كُنْتُ دَمِ أَفِيُونَ
مِيعَهُ خُشَلِ رَاسْتَارِاسْتِ شِيَا فَمَا كُنْتُ **شِيَا فِي دَرْدِ بِيشت**
كِهِ أَرْسَرِي بُودَ سَكِينِجِ جَاوِشِيرِ مَقْلِ أَشَقِ زَنْجَبِيلِ سَوْرِ
شَقَاقِلِ شَحْمِ خَطَالِ خَمِ كَرَفَرِ خَمِ رَجَانِ مَلِكِ هِنْدِي أَنْسُونِ
أَنْزُرُوتِ جُنْدِ بِيْدَسْتَرِ زَرْبَادِ قُسطِ سَعْدِ مَا هِي زَهْرَمِ بَرَكِ
سَدَابِ خُشَلِ مَمْعَا بَابِ سَدَابِ خَلِ كُنْتُ وَدَارُوهَا بَدَانِ
بِسْرِ بِيشتِ وَشِيَا فَمَا كُنْتُ **شِيَا فِي كِهِ حَيْرِ بِيشتِ بَكْتَا بِمَرِّ**
بُودِ نِي كُوْهيِ أَزْهَرِيكِ چَهَارِ دَرَمِ مَوِينِ دَانَهُ بِرُونِ كُودِ
بِيشتِ دَرَمِ هَمَهُ بَكُونِدِ وَبَرْهَمِ كَاوْتَرِ كُنْتُ وَشِيَا فَمَا
سَارَنْدِ **شِيَا فِي كِهِ حَيْرِ يَارِ دَارِ دَرَمِ** سَرْمَهُ كَلَنَارِ شَكَارِ

زردگران رَاسْتَارِاسْتِ بَابِ مَرْدِ بِيشتِ وَبِيشتِ يَارِ بَدَانِ
الْوَدَهُ كُنْتُ وَبَرْدَارَنْدِ وَكَوْا قَا قِيَا وَشَبِ يَمَانِي وَمَا زُو
دَرَا فَرَا بِيَنْدَرُوا بَاشَدِ **شِيَا فِي كِهِ بَجِيهِ مَرْدِ فَرُودِ آيِدِ**
مَرِّ جَاوِشِيرِ خَرَبَقِ سَفِيدِ رَاسْتَارِاسْتِ بَرْهَمِ كَاوْتَرِ بِيشتِ
وَشِيَا فَمَا كُنْتُ نَافِعِ بُودِ اَلِشَاءِ اَللهِ تَعَالَى **صِفَةِ مَعْجُونِ**
قَوَامِ الْبَدَنِ فَلَقَدْ دَرَمِ جَزِ زَنْجَبِيلِ هَشْتِ جَرْدَارِ جِي
بِيشتِ جَزِ خُولِجَانِ دَوَانْدِ جَزِ لِسَانِ الْعَصَا فِيرِ سِي
جَزِ وَشَاءِ دَانَهُ يَلِكِ مَنِّ حَبَةِ الْخَضِرَانِيمِ مَنِّ جَدَا كَانَهُ
بَكُونِدِ وَبِيْزَنْدِ وَبَا يَلِكِ مَنِّ عَسَلِ صَا فِي مَعْجُونِ كُنْتُ
بُوقْتِ حَاجَتِ بَكَارِ دَارَنْدِ **صِفَةِ مَعْجُونِ سَوْرِ نَجَارِ**
سَوْرِ نَجَانِ شَشْرِ دَرَمِ بُوزِ يَدَانِ مَا هِي زَهْرَمِ بِيْجِ كَبَرِ وَ

شَطْرَجِ هِنْدِي اَزْهَرِيكْ دُو دَرَم وَنِيم پُوسْتِ هَلِيلَه زَرَد
هَفْتِ دَرَم تَحْمِ كُفَرِ سِه دَرَم تَحْمِ رَا زِيَا نَه دُو دَرَم وَنِيم
فَلَقْلِسْفِيد سَعْتَر نَمَكِ هِنْدِي بَرَكِ حَنَّا اَزْهَرِيكْ يَكْ دَرَم
وَ نِيم كُلْ سُرْخِ سِه دَرَم جُلْجُلَانِ سِه دَرَم تَرْدِ اَبْيَضِ مَجْوُ
يَا نَزْدَه دَرَم زَنْجَبِيلِ مَحْمُودَه اَزْهَرِيكْ سِه دَرَم عَسَلِ صَا
صَدُو پَنَاجَه دَرَم رُوعِنِ بَادَامِ شِيرِيْنِ دَه دَرَم مَعْجُونِ كُنْتَد

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب في واسط

ربيع الاول سنة ثمان و

تسعين وثمانمائة هجرية

بنويرة